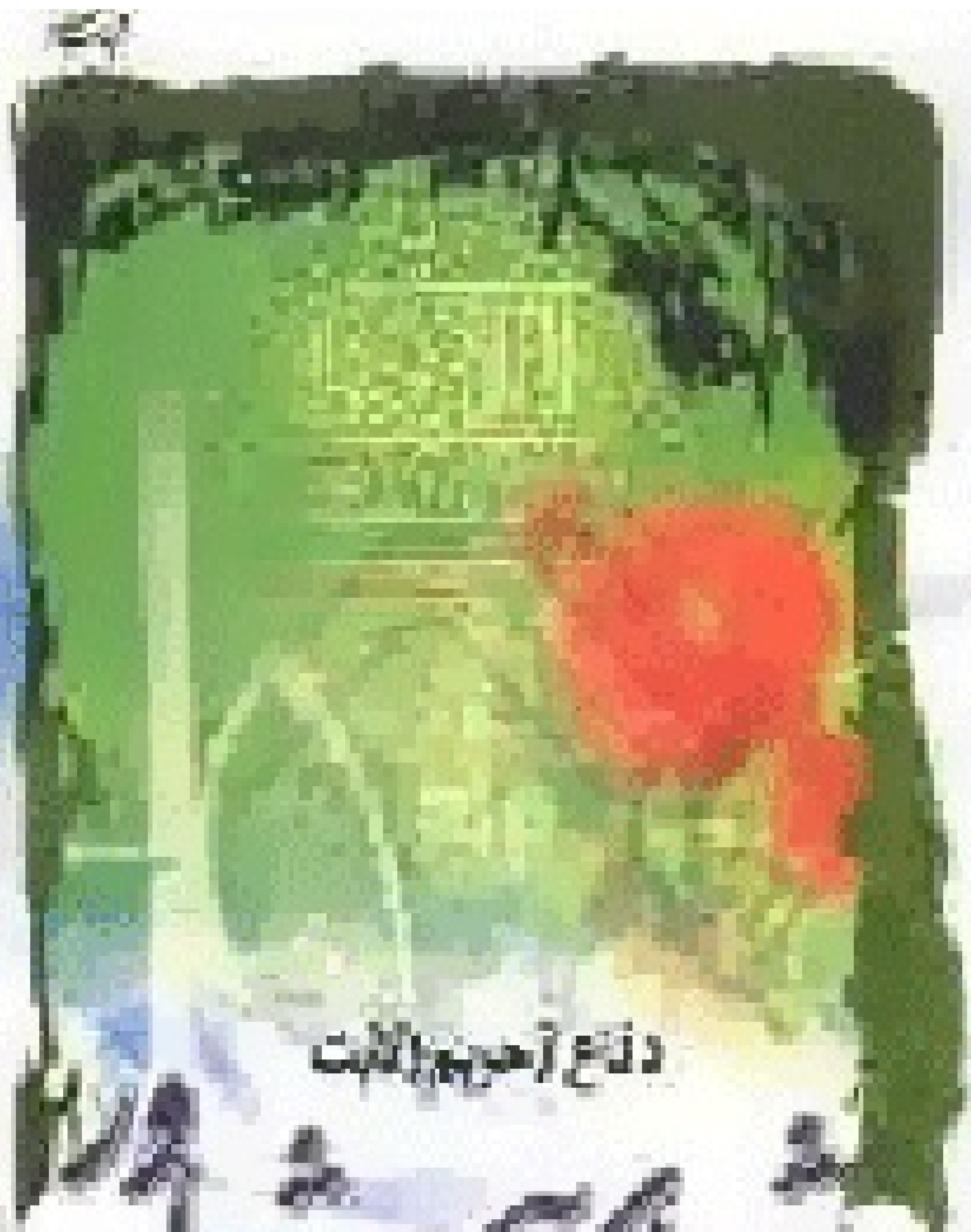

دفاع از حریم ولایت
شبهای پیشاور

بسم الله الرحمن الرحیم

شبهای پیشاور

نویسنده:

سلطان الواعظین شیرازی

ناشر چاپی:

آل طه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شب های پیشاور

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلطان الواعظین ، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.

عنوان و نام پدیدآور : شب های پیشاور / سلطان الواعظین شیرازی؛ تصحیح و ویرایش محمدباقر احمدی.

مشخصات نشر : قم: آل طه ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۹۹۲ ص.

شابک : ۱۲۰۰۰۰ ریال : ۲-۰۶-۵۵۳۷-۶۰۰-۹۷۸

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Soltanolvaezin Shirazi. Pishavars nights.

موضوع : شیعه -- احتجاجات

موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : احمدی ، محمدباقر، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۲۲۸ /س۸ش۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۳۱۱۶۳

زندگینامه



مرحوم « سید محمدبن علی اکبر» مشهور به « سلطان الواعظین شیرازی» فرزند اشرف الواعظین حاج علی اکبر در حدود سال ۱۲۷۵ ش. (۱۳۱۴ ق.) در تهران متولد شد و مقدمات را در تهران فرا گرفت.

سپس در ۱۲ سالگی به همراه پدرش به عراق رفت و مدت دو سال در کربلا، سطوح متوسطه را خواند. سپس در خدمت پدر به کرمانشاه عزیمت نمود و به تبلیغ شریعت پرداخت.

سید محمد سپس برای تکمیل علم و کمال خویش به کشورهای عراق، سوریه، فلسطین، اردن، مصر و هندوستان مسافرت نمود و با گروه های بسیاری از یهودیان، مسیحیان، برهمائیان و مسلمانان اهل سنّت و .... مناظرات دینی و مذهبی داشت .

علاوه بر آن، آثار گرانبهایی از وی به جای مانده که صد مقاله سلطانی در رد بر یهود و نصارا و نیز گروه رستگاران یا فرقه ناجیه در دو جلد از آن جمله اند.

مرحوم سلطان الواعظین ، در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری درحالی که بیش از سی سال نداشت، بعد از تشرف به حج از طریق دریا، به کراچی و دیگر شهرهای مهم هند و

پاکستان رفته و بنا به درخواست دوستان خود و با توجه به شهرتی که داشته، جلسات مناظره متعددی با علمای هندو و سایر مذاهب اسلامی برگزار می کند.

از جمله آن ها جلسه ای بوده که در حضور گاندی برگزار شده و با پیروزی او به اتمام رسیده است و در جراید آن روزگار هند چاپ می شود.

در شعبان همان سال هم به دعوت « سید عنایت علیشاه نقوی» (مدیر هفته نامه در نجف) و «محمد سرور خان» (از با نفوذترین خاندان قزلباش پاکستان) برای اجرای تنها برنامه سخنرانی عمومی خود به زبان فارسی در هند، « سیالکوت» و از آنجا به « پیشاور» پاکستان که در مرز افغانستان واقع شده می رود.

جلسات سخنرانی، عصرها در امام باره (حسینه) مرحوم « عادل بیک رسالدار» با موضوع « اثبات امامت» برگزار می شد و گاهی تا سه ساعت به طول می انجامید!

روزی دو نفر از روحانیان اهل سنت به نام های «حافظ محمد رشید» و «شیخ عبدالسلام» که اهل ملتان کابل بودند، به ملاقات ایشان آمده و تا ده شب مشغول مناظره می شوند. این جلسات که در منزل شخصی به نام « میرزا یعقوب علی» برگزار می شد و تا شش ساعت و گاه تا طلوع فجر ادامه می یافت، با حضور چهار نفر خبرنگار و حدود دویست مستمع شیعه و سنی اهمیتی یافته و گزارش آن هر روز صبح در جراید منتشر می گردد.

بعدها خود سلطان الواعظین از روی گزارشات چاپ شده در جراید، این مناظرات را در کتابی به نام « شب های پیشاور» مرتب و چاپ کرد.

مرحوم سلطان الواعظین شیرازی سرانجام در هجدهم

مهر ۱۳۵۰ ش. برابر با بیستم شعبان ۱۳۱۹ ق. در ۷۵ سالگی در تهران درگذشت و با تشییع با شکوهی در مقبره ابوحسین به خاک سپرده شد.

صفحه ۷

پیش گفتار

در دنیای آراء و اندیشه ها، هر فکر و ایده ای با نقد و تشکیک اندیشمندان و صاحب نظران استقبال و مشایعت می شود. در این میان گزاره ها و گزینه هایی ماندگارترند که با رویکردی عقلی و منطقی از عهده پاسخگویی به همه ایرادات و شبهات برآیند. امّا همه راهها به این جا ختم نمی شود. اثبات حقّانیت یک مکتب از طریق پاسخگویی متقن و مستدل به نقدها و شبهات، به همان اندازه که موجب مانایی و جاودانگی و گرایش دلهای جستجوگر و حقیقت جو می شود، سنگواره های متصلب و متعصب را به واکنش و مقابله وامی دارد. بی جهت نیست که آموزه های وحیانی و آیات قرآنی در جاهای مختلف نسبت به اختلاف و درگیری پس از روشن شدن حقایق همواره هشدار داده است.(۱) طبیعی ترین و متداول ترین رفتاری که پس از ناکامی و ناتوانی در بحث و جدل از این سنگواره های انسانی سرمی زند، چنگ اندازی به چهره رقیب با حربه «تحریف و افترا» است. فرهنگ سترگ تشیّع نیز در طول تاریخ بلند خود، از این تعاملات و تهاجمات بی نصیب نمانده است. پس از آن که در مواجهه و رویارویی با سیل عظیم سؤالات، ایرادات و شبهات ملل و نحل مختلف، آفتاب معارف تشیّع و اسلام ناب محمّدی(صلی الله علیه وآله) بر آمد و سحر ساحران را باطل و نخ نما نمود، تازه نوبت به دروغ پراکنی ها و

. } وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوتُوا الْكِتَابَ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ { (آل عمران: ۱۹)

صفحه ۸

تحریفات رقیبان رسید.

فرهنگ و تاریخ کهن امّا مظلوم تشیّع، مجروح از تحریفات و افترائاتی است که یهودیان و یهودی سانان مسلمان به قصد خدشه بر چهره تابناک آن ساختند و پرداختند. اسرائیلیات و آثار سلفیان افراطی از نمونه های بارز این چنگ اندازی دروغین است. با این حال علما و اندیشمندان شیعی با اقتدا به سیره رفتاری اهل بیت(علیهم السلام) همواره شیوه بحث و مدارا پیش گرفتند و در مواجهه با مباحثات و تهاجمات تخریبی مخالفان، هیچگاه سلاح منطق و استدلال را از کف نیانداختند. چهره تابان و درخشان تشیع که امروز چشم و دل همگان را در سراسر جهان شیفته و فریفته خود کرده، ثمره همین تلاش علمی مقدس است که با حمایت ها و هدایت های خلیفه الهی از عهده پاسخگویی روزآمد و منطقی به همه ایرادات و شبهات و زدودن پیرایه ها و خرافه ها برآمده است.

نوشتار حاضر با بهره گیری و تأثیرپذیری از کتاب ارزشمند «شبهای پیشاور» فراهم آمده و ضمن پاسخگویی مستدل و مستند به پاره ای از سؤالات و ایرادات مطرح شده، تلاش می کند تحریف ها و پیرایه های نادرستی را که توسط دشمنان کینه توز بر دامن اسلام و تشیع نشسته است، بزداید.

نویسندگان گرچه در این نوشتار بیشترین بهره را از کتاب شبهای پیشاور تألیف مرحوم سلطان الواعظین شیرازی(قدس سره) برده اند لیکن در عین حال منابع دیگر، مخصوصاً منابع قابل قبول اهل سنّت، را نیز از نظر دور نداشته اند و کوشیده اند به منابع فوق استناد نمایند.

امید آن که خواهران و برادران ایمانی ما از آن بهره مند گردند.

چشم براه انتقادها و پیشنهادهای خوانندگان گرامی هستیم.

در پایان ثوب این اثر را به پـدر و مادری که شیعه علی(علیه السـلام) و دلبسته فاطمه(علیها السـلام) بودند و شـهد محبّت اهل بیت(علیهم السلام) را با جانمان درآمیختند، مرحوم «سیّد عبدالله صانعی» و مرحومه «احترام عربی» تقدیم می داریم.

نویسندگان

صفحه ۹

سادات منسوب به پیامبر(ص) هستند یا امیر المؤمنین(ع)؟

پرسـش: چرا در بین شـیعیان، سادات خود را منتسب به پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله) و از اولاد ایشان می دانند. در حالی که شجره آن هـا در نهـایت بـه حضـرت امیرالمـؤمنین(علیـه السـلام) برمی گردد. بنـابراین سـادات از بسـتگان امیرالمـؤمنین(علیه السلام)می باشند، نه از ذرّیه و نسل رسول الله(صلی الله علیه وآله)؟

پاسخ: بر اساس شـجره نامه ای که معمولا سادات شیعه دارند، نسب آن ها به یکی از ائمه معصومین می رسد. واضح است که چون بقیه امامـان، فرزنـدان علی و فـاطمه(علیهمـا السـلام)هسـتند، این شـجره به راحـتی به امـام اول شـیعیان و حضـرت فـاطمه زهرا(علیها السلام)متصل می گردد.

امـا این اسـتدلال که «چون عقبه و نسـل هر فرد از طرف اولاـد مـذکر است و اولاـد انـاث، آدمی را به اجـداد و نسل های قبلی وصل نمی کند، از طرفی چون حضـرت محمد(صلی الله علیه وآله)نیز نسلی از اولاد ذکور نداشته است، لذا سادات از نوادگان ایشان نیستند»، یک اعتقاد نادرست و یک شبهه است. برای پاسخ به این شبهه، ابتدا به نقلِ یک مناظره تاریخی بین امام موسی کاظم(علیه السلام) و هارون الرشید خواهیم پرداخت.

دلیل اوّل:

امام موسی کاظم(علیه السلام) می فرماید: روزی در مجلس هارون الرشید خلیفه عباسی

وارد شدم. از من سؤالاتی را پرسید که یکی از آن ها همین سؤال بود، چنین پاسخ دادم: خداوند در قرآن مجید می فرماید: } وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ {؛(۱) از این آیات نتیجه می شود: اولاد نوح و ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، همگی از صالحین اند. اما چون

۱ . انعام (۶): ۸۴ و ۸۵

صفحه ۱۰

از برای عیسی مسیح پدری نبود، خدای تعالی او را از طریق حضرت مریم از ذراری انبیا قرار داد. همان طور نیز ما را از طرف مادرمان فاطمه(علیها السلام)از ذریه پیغمبر اسلام قرار داده است. این تفسیر را امام فخر رازی از علمای اهل تسنّن در جلد چهارم تفسیر کبیر

درباره همین آیه آورده است. او نیز حسن و حسین(علیهما السلام) را از طرف مادر، ذریه رسول الله(صلی الله علیه وآله)می داند.

دلیل دوّم: آیه مباهله

در آیه شریفه آمده است: } فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكاذِبِينَ {؛ هرکس درباره عیسی با تو در مقام مجادله برآید، بعد از آن که با وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، به آن ها بگو: بیایید بخوانیم پسرانمان و پسرانتان، زن هایمان و زن هایتان، و

کسانی را که به منزله نفس ما هستند، و خودتان را، آنگاه با هم مباهله نماییم تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.(۱) به دلیل آن که در وقت مباهله به جز علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین(علیهما السلام)کس دیگری به همراه پیغمبر نبوده است لذا در این آیه مراد از «أَنْفُسَنا» امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)، مراد از «نِساءَنا» فاطمه زهرا(علیها السلام) و مراد از «أَبْناءَنا» حسن و حسین اند که خداوند آنان را پسران پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نامیده است. حال که به استناد آیه فوق، حسن و حسین فرزندان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)می باشند. پس معلوم می شود که جمیع سادات بنی فاطمه مفتخر به این افتخار بزرگ بوده و تماماً از ذراری پیامبر عظیم الشأن اسلام می باشند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و ابوبکر رازی در تفسیر آیه مباهله، باتوجه به جمله «أَبْناءَنا» به همین طریق استدلال می کنند که: همانطور که خداوند در قرآن مجید، عیسی مسیح را از طریق مادرش مریم از ذریه ابراهیم خوانده است، حسن و حسین(علیهما السلام) از طرف مادرشان فاطمه(علیها السلام) پسران پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) می باشند.

۱ . آل عمران (۲): ۶۱

صفحه ۱۱

دلیل سوّم

محمدبن یوسف گنجی شافعی در «کتاب کفایه الطالب»، ابن حجر هیثمی مکی در کتاب «الصواعق المحرقه» از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب، حدیث زیر را از ابن عباس از پیامبر نقل می کنند «خداوند عزوجل ذریه هر پیغمبری را در صلب او قرارداد و ذریه مرا در صلب علی ابن ابی طالب قرارداد.»(۱)

دلیل چهارم:

خطیب

خوارزمی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و میرسیدعلی همدانی شافعی در موده القربی از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کنند «این دو فرزندم حسن و حسین، ریحانه های من می باشند و هر دوی آن ها امامند; خواه قائم به امر امامت باشند، خواه ساکت و نشسته.»(۲)

دلیل پنجم:

ابن حجر مکی در صواعق و محمدبن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب از خلیفه دوم عمر بن الخطاب نقل می کنند که گفت: از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود:

«هر حسب و نسبی به جز حسب و نسب من در روز قیامت منقطع است. عصبه هر اولاد دختری از جانب پدر است، مگر فرزندان فاطمه(علیها السلام) که من پدر و عصبه(۳) آن ها می باشم.»(۴)

۱ . معجم الکبیر، ج۳، ص۴۴ ; جامع الصغیر، ج۱، ص۲۶۲ ; کنز العمال، ج۱۱، ص۶۰۰ ; شبهای پیشاور، ص۱۰۵: «إنّ الله عزّوجلّ جعل ذریه کلّ نبیّ فی صلبه و جعل ذرّیتی فی صلب علیّ ابن أبی طالب».

۲ . کنز العمال، ج۱۲، ص۱۱۲ ; شبهای پیشاور، ص۱۰۶: «ابنای هذان ریحانتان، قاما أو قعدا».

۳ . عُصبه: در اصل پسران و خویشاوندان مذکر از جانب پدر را گویند.

۴ . کنز الفواید، ص۱۶۷، السیده فاطمه الزهراء، ص۶۱ ; افحام الأعداء والخصوم، ص۷۷ ; شبهای پیشاور، ص۱۰۶ : «إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) یَقُولُ کُلُّ حَسَب وَ نَسَب مُنْقَطِعٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَا خَلاَ حَسَبِی وَ نَسَبِی وَ کُلُّ بَنِی أُنْثَی عَصَبَتُهُمْ لِأَبِیهِمْ مَا خَلاَ بَنِی فَاطِمَهَ فَإِنِّی أَنَا أَبُوهُمْ وَ أَنَا عَصَبَتُهُمْ».

صفحه ۱۲

جمع بین نمازها برخلاف سنت پیامبر است؟

پرسش: چرا بر خلاف سنّت پیامبر خدا(صلی الله علیه

وآله)، شیعیان نمازهای ظهر و عصر را با هم و نمازهای مغرب و عشا را هم زمان می خوانند؟

پاسخ: نخست آن که نماز جزء فروع دین است و در مسائل فرعی بین علمای همه مذاهب اختلافات زیادی است، همانطور که پیشوایان و علمای اربعه اهل سنت با هم اختلاف زیادی در این مسائل دارند.

ثانیاً جمع خواندن نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا، بر خلاف سنّت رسول الله(صلی الله علیه وآله) نمی باشد; چون ایشان گاهی این نمازها را جمع و گاهی جداگانه می خوانده اند. مثلا در صحیح مسلم در باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر» از ابن عباس نقل شده که گفت: «بدون خوف و ترس و در غیر سفر، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نمازهای ظهر و عصر را جمع و نمازهای مغرب و عشا را جمع ادا می کردند.»(۱)مجدّداً در همان صحیح مسلم و نیز امام حنبل در جزء اوّل مسند از ابن عباس نقل کرده اند: «با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشا را به طور جمع ادا نمودیم.»(۲)

بالاخره چندین حدیث از ابن عباس درباره جمع خواندن نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا نقل شده است. برای مثال: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در حال اقامت در مدینه، نه در حال مسافرت، هفت رکعت (نماز مغرب و عشا با هم) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر با هم) نماز گزارد.»(۳) احمد حنبل در مسند از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت

۱ . صحیح مسلم، ج۲، شبهای پیشاور، ص۱۰۹ : «صلّی رسول الله(صلی

الله علیه وآله) الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً فی غیر خوف و لا سفر».

۲ . سبل السلام، ج۲، ص۴۳ ; معجم الکبیر، ج۱۲، ص۶۵ ; شبهای پیشاور، ص۱۰۹: «صلّیت مع النبیّ ثمانیاً جمعاً و سبعاً جمعاً».

۳ . صحیح مسلم، ج۲، ص۱۵۳ ; شبهای پیشاور، ص۱۰۹: «صلی رسول الله(صلی الله علیه وآله) فی الْمَدینهِ مُقِیماً غَیر مُسافر سَبعاً وَ ثَمانیاً».

صفحه ۱۳

می کند که گفت: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بدون آن که در حالت خوف و ترس، یا در حال سفر باشد نماز ظهر و عصر را جمع خواند.»(۱) در جایی دیگر گفته است: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)بدون آن که در حالت خوف و ترس باشد، یا باران ببارد، نماز ظهر و عصر را جمع خواند.»(۲) ابو زبیر دلیل جمع خواندن نماز توسط پیامبر را از سعید بن جبیر سؤال نمود، او گفت: من همین سؤال را از ابن عباس پرسیدم و او پاسخ داد: «به این جهت جمع می خواند تا احدی از امتش در سختی و مشقت نباشند.»(۳)

همچنین در صحیح مسلم از قول عبدالله ابن شفیق می گوید: روزی بعد العصر، ابن عباس برای ما خطبه می خواند و سخنرانی می کرد. سخنش به درازا کشید و همچنان برای ما صحبت می نمود تا این که آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر شدند. صدای مردم بلند شد: «الصلاه، الصلاه» ابن عباس اعتنایی نکرد. در همین حال مرد دیگری ندای «الصلاه، الصلاه» سرداد. ابن عباس رو به او نمود و گفت: «مادر مرده، مرا سنت یاد می دهی؟ من خودم دیدم که پیامبر خدا نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و

عشا را جمع می خوانـد.»(۴) سـپس عبـدالله بن شـفیق می گویـد: چون این حرف برایم غیر قابل قبول بود و گران آمد، نزد ابو هریره رفتم و او نیز گفته های ابن عباس را تأیید کرد.

هر چنـد اخبـار و روایـات بسـیاری در این بـاب نقـل شـده، لیکن همین که بـابی به نـام «جمع بین الصـلاتین» اختصاص یافته و احادیث مربوطه در این باب نقل گردیـده، محکم ترین دلیل و برهان بر جواز جمع خوانـدن نماز است. زیرا اگر غیر از این می بود باید باب مخصوصی به نام «جمع بین الصلاتین فی السفر» یا «جمع بین الصلاتین فی الحضر» اختصاص می دادند تا احادیث مربوطه را تفکیک نمایند.

۱ . صـحیح مسلم، ج۲، ص۱۵۱ ; کتـاب الموطأ، ج۱، ص۱۴۴ ; کتـاب الامام، ج۷، ص۲۱۶ ; شـبهای پیشاور، ص۱۰۹: «صلّی رسول الله(صلی الله علیه وسلم) الظهر و العصر جمعاً بالمدینه فی غیر خوف و لا سفر».

۲ . مســند احمـد، ج۱، ص۲۲۳ ; صــحیح مسـلم، ج۲، ص۱۵۲ ; شـبهای پیشـاور، ص۱۱۰: «صـلّی رسـول الله(صـلی الله علیه وسلم)الظهر و العصر جمعاً بالمدینه فی غیر خوف و لا مطر».

۳ . فتح الباری، ج۲، ص۲۰، ص۱۵۱ ; مسند احمد، ج۱، ص۲۸۳ ; شبهای پیشاور، ص۱۱۰: «أَرَادَ أَنْ لاَ یَحْرَجَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِهِ».

۴ . صحیح مسلم، ج۲، ص۱۵۲ ; مسند احمد، ج۱، ص۲۵۱ ; شبهای پیشاور، ص۱۰۹

صفحه ۱۴

از طرفی دیگر، بخاری همین احادیث را در صـحیح خود آورده، لیکن به دلایل نامعلومی و با زبردستی آن ها را از محل «جمع بین الصلاتین» به محل دیگری مثل «باب تأخیر الظهر إلی العصر من کتاب مواقیت الصلاه» و «باب ذکر العشاء والعتمه» و

«باب وقت المغرب» انتقال داده است.

در پایان یاد آوری این نکته مهم می باشد که نمازها را جداگانه و هر یک را در وقت فضیلتش به جا آوردن به نظر بعضی از علمای شیعه بهتر و افضل است. از طرف دیگر، بعضی از علمای اهل تسنن از جمله شیخ الاسلام انصاری در شرح صحیح بخاری قسطلانی در شرح صحیح بخاری و جم غفیری جداگانه نماز خواندن را افضل ندانسته اند و آن را ترجیح بلا مرجح و خلاف ظواهر احادیث خوانده اند(۱).

۱ . تحفه الباری، ص۲۹۲، ارشاد الساری، ص۲۹۳ ، و... .

صفحه ۱۵

چرا علی(ع) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟

پرسش: چرا امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) بر پنهان داشتن قبر خود وصیت و اصرار داشت؟

پاسخ: چون شهادت حضرت، در آغاز زمان شکل گیری قدرت معاویه و طغیان بنی امیه و حضور سایر گروه های زخم خورده ناکثین و قاسطین و مارقین اتفاق افتاد، آن بزرگوار وصیت نمود که جسدش را شبانه دفن نمایند و حتی علامتی بر روی آن نگذارند. فقط عده کمی از اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حضور داشتند. به همین دلیل، صبح روز ۲۱ ماه رمضان دو محمل به راه افتاد. یکی به طرف مدینه و دیگری به طرف مکه معظمه روانه شد. تا سال ها بعد کسی به جز فرزندان و اصحاب خاص آن حضرت، از محل دفن ایشان خبری نداشت. دلیل این کار هم شاید ترس از آن بود که به قبر مبارك آن حضرت اسائه ادب و بی حرمتی نمایند. چنانچه از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که حضرت امیر(علیه السلام) هنگام وفات به فرزند بزرگش، امام

حسن(علیه السلام)سفارش نمود که پس از آن که مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من در چهار موضع:

۱. در مسجد کوفه،

۲. در رحبه کوفه،

۳. در خانه جعده حبیره

۴. در عزی

حفر کنید تا کسی از محل قبر من آگاهی پیدا نکند. به همین جهت درباره قبر امیرالمؤمنین(علیه السلام) بین علمای اهل سنت اختلاف وجود دارد.

علت پنهان داشتن

برای علت یابی این قضیه باید به ظلم هایی که بر اهل بیت پیامبر گذشته مروری کنیم.

صفحه ۱۶

برای مثال علامه مقریزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی در کتاب خود (النزاع و التخاصم فی ما بین بنی هاشم و بنی امیه) شرح فجایع اعمال بنی امیه را به تفصیل شرح داده است. در اینجا به دو واقعه مهم آن اشاره می کنیم.

در سال ۱۰۵ هجری قمری، هشام بن عبد الملك بن مروان به خلافت رسید. این حاکم قسی القلب، ظلم و ستم نسبت به بنی هاشم را به حد اعلای خود رساند. هنگامی که زید بن علی (پسر امام سجاد(علیه السلام)) از مدینه به شام جهت تظلم خواهی از حاکمان بنی امیّه نزد خلیفه رفت و بالاخره توانست با هشام ملاقات نماید. در این ملاقات، قبل از این که زید سخنی بر زبان آورد، هشام به جای خوش آمد گویی و پذیرایی، اهانت ها و دشنام های زشتی به آن بزرگوار داد و او را از دربار خلافت خویش بیرون راند. حتی ابن ابی الحدید می نویسد: بعد از فحاشی ضربات شدیدی بر او وارد کرد. ایشان به ناچار از شام به کوفه رفت و برای مبارزه با ظلم به تشکیل نهضتی علیه

امویان پرداخت.

یوسف بن عمر ثقفی حاکم کوفه با لشکر بسیاری به مبارزه با آن حضرت برخاست. با توطئه وی، ناگهان تیری از سمت دشمن به پیشانی زید اصابت نمود و شربت شهادت نوشید. یحیی پسر زید به اتفاق جمعی دیگر از شیعیان، بدن زید را محرمانه به بیرون شهر برده، در وسط نهر قبری کندند و جسد زید را دفن نمودند. پس از گذاردن سنگ قبر، آب را در آن نهر جاری کردند تا دشمنانش محل قبر زید را نیابند.

جاسوسان حکومتی محل قبر را شناسایی و به یوسف بن عمر ثقفی گزارش دادند. او دستور داد که نبش قبر نمایند، جسد زید را بیرون آورده و سرش را از تن جدا نموده آن را برای هشام به شام فرستاد. هشام نیز به یوسف بن عمر ثقفی دستور داد که بدن جناب زید بن علی را، لخت و عریان به دار آویزند. آن ملعون نیز این دستور را عیناً اجرا نمود. یعنی در سال ۱۲۱ هجری قمری بدن فرزند پیامبر خدا به دار آویخته شد، و تا سال ۱۲۶ هجری قمری که ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید، همچنان بالای دار بود. سپس ولید دستور داد استخوان های زید را از دار پایین آورده، آتش زدند و خاکسترش را نیز بر باد دادند.

همین عمل را با بدن یحیی پسر زید در جرجان (گرگان امروزی) انجام دادند. یحیی

صفحه ۱۷

نیز در میدان رزم به شهادت رسید و سرش را بریده به شام فرستادند. بدنش نیز مدت شش سال بالای دار ماند و دوست و دشمن به حال آن بزرگوار می

گریستند. پس از قیام ابو مسلم خراسانی، بدن وی را از بالای دار پایین آورده و در گرگان به خاک سپردند.

از آنجایی که امیرالمؤمنین(علیه السلام) از عداوت این خاندان خبیث نسبت به بنی هاشم و همچنین عداوت خوارج نهروان آگاهی داشت، برای پیشگیری از چنین فجایعی وصیت و اصرار بر پنهان داشتن محل دفن خود داشت. لذا قبر ایشان تا زمان خلافت هارون الرشید خلیفه عباسی مخفی بود.

آشکار شدن مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)

روزی هارون الرشید در نجف به صحرای نیزاری به شکار رفت. تازی ها و فهدها (سگ و یوزپلنگ شکاری) آهوان را تعقیب می کردند و آهوان به بالای تل نجف(۱) پناه می بردند، تازی ها هم از آن تل بالا نمی رفتند. این عمل چند بار تکرار شد و همین که تازی ها عقب نشینی می کردند آهوان پایین می آمدند. همین که دوباره آهوان را تعقیب می کردند دوباره به بالای تل خاک پناه می بردند و تازی ها از تعقیب آن ها باز می ایستادند.

خلیفه هارون الرشید دریافت که باید در این مکان، سرّی نهفته باشد که آهوان بدانجا پناه می برند و تازی ها از آن بالا نمی روند. پیرمردی از اهالی آنجا را احضار کرد و راز آن را از پیرمرد جویا شد. پیرمرد گفت: برای گفتن سرّ این تل خاک، از شما امان می خواهم و خلیفه نیز امانش داد. سپس پیر مرد گفت: با پدرم به اینجا آمدم و پدرم در این مکان زیارت نامه می خواند و نماز می گذارد. از پدرم سؤال کردم که زیارت خواندن در اینجا چه مناسبتی دارد؟ پاسخ

داد: بـا حضـرت امـام جعفر صـادق(علیه السـلام) برای زیـارت به اینجـا می آمـدم و ایشان فرمود: اینجا قبر جـدش علی بن ابی طالب(علیه السلام) است که به زودی آشکار خواهد شد.

۱ . نجف در لغت به معنای تل خاک و پشته ای است که آب به آن نرسد.

صفحه ۱۸

خلیفه دسـتور حفر این محل را داد تا به علامت قبری رسـیدند و لوحی در آنجا پیدا شد که بر روی آن با خط سریانی دو سطر نقش بسـته بود که ترجمه آن چنین است: «این قبری است که نوح پیغمبر آن را برای علی(علیه السـلام) وصـی محمد(صلی الله علیه وآله) قبـل از طوفان به هفتصـد سال حفر نمود(۱)». هـارون ادای احترام نمود و دسـتور داد خـاک ها را به جای اول خود برگرداننـد. سـپس پیاده شد، پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز خواند و با حالتی گریان، خود را به خاک و تربت آن حضرت غلطانید.

آنگاه هارون نامه ای به امام موسی کاظم(علیه السلام) در مدینه نوشت و صحت این مطلب را از امام موسی(علیه السلام) سؤال کرد. ایشان آن محل را به عنوان قبر جدش علی بن ابی طالب(علیه السـلام)تأیید کرد. سـپس به دسـتور هارون، سـنگ بنایی بر آن قبر نهاده شد که به «تحجیر هارونی» معروف شد.(۲)

ممکن است مصالـح دیگری در نظر آن بزرگـوار بوده که در نظر مـا پنهـان باشـد. از آنجمله به دلیـل ارادت شدیـد دوسـتان و شیعیان آن حضـرت با آشـکار بودن مرقـد مبارک، شـیعیان برای زیارت به بارگاه ملکوتی حضـرت مشـرّف می شدند و باعث شناسایی ارادتمندان حضرت می شد و واقعه شهادت حجر بن عدی و میثم تمّار

برای دیگران تکرار می شد و لذا مخفی بودن مرقد مبارک در دوران بنی امیّه و اوائل دوران بنی عباس ممکن است باعث حفظ جان بسیاری از شیعیان شده باشد.

۱ . الغارات، ج ۲، ص۸۴۶ ; بحار الانوار، ج ۴۲، صص۲۱۶ و ۲۳۶ ; شبهای پیشاور، ص۱۲۷، «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، هذا قبرٌ حفره نوح لعليّ بن أبى طالب وصيّ محمّد(صلى الله عليه وآله) قبل الطوفان بسبع مائه سنه».

۲ . مرقد مطهر امیرالمؤمنین در زمان امام صادق(علیه السلام) برای خواص شیعیان به علت زیارت آن حضرت معلوم شد و در زمان هارون برای همه مکشوف گردید.

لازم به ذکر است قبلاً هم ابی حمزه ثمالی توسط امام زین العابدین(علیه السلام) از محل قبر آگاه شده بود (مفاتیح الجنان دو صفحه قبل از باب زیارت وداع امیرالمومنین(علیه السلام)). امام حسین(علیه السلام) هم قبلا آن را به بعضی از خواص نشان داده بودند، کامل الزیارات باب ۹، ج۲

صفحه ۱۹

قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام(ص)

پرسش: آیا مذهب شیعه یک مذهب سیاسی است که به دست عبدالله بن سبای یهودی در زمان عثمان خلیفه سوم ابداع شد، سپس ایرانیان که با عربها سابقه بدی داشتند با این سلاح در مقابل اعراب مسلمان ایستادند. آنگاه تشیع در زمان دیالمه تقویت گردید و سپس در زمان صفویه مذهب رسمی ایران شد. در صورتی که در زمان نبی مکرم اسلام(صلى الله عليه وآله) نامی از شیعه وجود نداشته است؟

پاسخ: اولاً باید گفت که از دید شیعیان، عبدالله بن سبأ(۱) یک یهودی و ملعون است و در اخبار شیعه از وی مذمت بسیار شده است. ثانیاً شیعه یک حزب سیاسی نیست

که در زمان خلافت عثمان درست شده باشد، بلکه سیر طبیعی اسلام است که در آن به دستورات حضرت خاتم الانبیاء(صلی الله علیه وآله) دقیقاً عمل شده است. شیعه در لغت به معنی پیرو می باشد و این کلمه برای این مورد اولین بار بر زبان خود صاحب وحی جاری شده است; بر زبان کسی که خداوند در قرآن کریم درباره او فرموده است: } وَما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلّا وَحْيٌ يُوحى {; «هرگز با هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او غیر از وحی خدا نیست(۲)». و در قرآن این لفظ چند بار آمده است } وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَاِبْراهِيمَ {.(۳)

۱ . راجع به عبدالله بن سبا چند نظر وجود دارد:

۱ . عبدالله سبا افسانه ای است و وجود خارجی نداشته وسیف بن عمر تمیمی آن را ساخته است (علامه عسکری).

۲ . وجود خارجی داشته و قبلاً ـ یهودی بوده، اسلام آورده، در زمان یهودیت غلو می کرده، در اسلام هم غلو کرده است و توسط امیرالمؤمنین اعدام شده است.

۳ . وجود خارجی داشته، ولی احادیث سیف بن عمر ساختگی بوده است و با توجه به شواهد این به حقیقت نزدیک تر است (علامه شبیری زنجانی).

۲ . نجم (۵۳): ۳ و ۴

۳ . صافات : ۸۳ ; مریم : ۶۹

صفحه ۲۰

حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله از محدثین بزرگ اهل سنت در کتاب «حلیه

الاولیاء» از ابن عباس روایت می کند که چون آیه شریفه } إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْن تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِىَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا

عَنْهُ{; «آنان که ایمان آورده انـد و نیکوکار شدنـد به حقیقت، بهترین اهل عالمند. پاداش آن ها نزد خدا باغ های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت تا ابـد جاودان و متنعمند و خدا از آن ها خشـنود است(۱)». بر پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله) نازل شد، پیغمبر خطاب به علی ابن ابی طالب(علیه السـلام)فرمود: «یا علی! در این آیه شریفه، مراد از خیر البریه تو و «شـیعیانت» می باشـید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خشنود هستید می آیید(۲)».

ابو المؤیـد موفق بن احمـد خوارزمی در مناقب حاکم ابوالقاسم عبیـدالله بن عبدالله الحسـکانی در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضـیل»، محمـد بن یوسـف گنجی شـافعی در «کفـایه الطـالب» و سـبط ابن جـوزی حنفی در «تـذکره الخـواص» از یزیـد بن شراحیـل انصاری، کاتب امیرالمؤمنین(علیه السـلام) خبر داد که گفت: خودم از آن حضـرت شـنیدم که فرمود به هنگام رحلت خاتم الانبیاء پشت مبارک ایشان به سـینه من بود، فرمود: «یا علی! آیا آیه شـریفه (کسانی که ایمان آورده انـد و صاحبان عمل صالـح و خیر البریه...) را نشـنیده ای؟ به درستی که آن ها «شـیعیان» تو می باشـند و وعـده گاه من و شـما در روز قیامت، کنار حوض کوثر خواهـد بود. همـان روزی که خلایق، برای رسـیدگی به حساب گرد آینـد، شـما را نیز بخواننـد، و شـما روسـفید خواهید بود و شما را پیشوای روسفیدان صدا زنند.»(۳)

۱ . بینه (۹۸): ۷ و ۸

۲ . اللمعه البیضاء، ص۴۱۳، حدیث ۱۱۲۵ ; شواهد التنزیل، ج ۲، ص۴۵۹ ;

الـدر المنثور، ج ۸ ، ص۵۸۹ ; المناقب، ص۲۶۵، حدیث ۲۴۷ ; شـبهای پیشاور، ص۱۵۶ «أنت یـا علی و شـیعتک تأتی أنت و شیعتک یوم القیامه راضین مرضیّین».

۳ . ینابیع الموده لـذوی القربی، ج ۱، ص۱۲۵ و ج ۲، ص۳۵۷ ; شبهای پیشاور، ص۱۵۶ «أی علیّ أ لم تسـمع قول الله تعالی: } إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ{ هم أنت و شـیعتک و موعـدی و موعدکم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غرّاً محجّلین»

صفحه ۲۱

جلال الدین سـیوطی در تفسـیر خود «الدر المنثور فی التفسـیر بالمأثور» از ابن عساکر دمشقی شافعی از جابر بن عبدالله انصاری که از بزرگان صحابه خاتم الانبیا می باشـد نقل می کنـد که گفت: در خدمت حضـرت رسول(صـلی الله علیه وآله) بودیم که علی ابن ابی طالب(علیه السـلام)وارد شـد، و پیغمبر فرمود: «قسم به کسـی که جان من در قبضه قدرت او است، روز قیامت این مرد (اشاره به علی(علیه السـلام)) و شیعه او از رستگارانند(۱). آنگاه آیه مذکور نازل گردید. در همان تفسـیر از ابن عباس نیز روایت شـده که چون آیه فوق نـازل شـد، پیامبر(صـلی الله علیه وآله)به علی(علیه السـلام)فرمود: «روز قیامت تو و شـیعیانت در حالی که از خداوند راضی و خداوند هم از شما راضی باشد می آیید(۲).

از جابر بن عبدالله انصاری در مناقب نیز نقل شده است که گفت: در خدمت پیامبر گرامی اسلام بودیم که علی(علیه السلام)به طرف ما آمد. پیغمبرخدا(صـلی الله علیه وآله) فرمود: «برادر من رو به شما آمد(۳)». آنگاه به سمت کعبه نگاه کرد، دست علی را بالا برد و فرمود: «قسم به کسی که جان من

در قبضه قدرت اوست، این علی و شیعیان او روز قیامت از رستگارانند(۴)». سپس پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود: علی(علیه السلام) قبل از همه شما ایمان آورد و باوفاترین افراد به عهد خدا می باشد و نیز عادل ترین شماها است و مرتبه اش در نزد پروردگار از همه شماها بالاتر است. در همان وقت، آیه مذکور نازل گردید. از آن به بعد هر گاه علی(علیه السلام) در میان جمعی ظاهر می شد، اصحاب پیغمبر می گفتند: «بهترین مردم آمد(۵)».

ابن حجر در باب ۱۱ صواعق و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدین از «حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرندی مدنی» نقل می کند که: چون آیه مذکور نازل

۱ . شواهد التنزیل، ج ۲، ص۴۶۷ ; المناقب، ص۱۱۱ ; شبهای پیشاور، ص۱۵۷ «و الذی نفسی بیده إنّ هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامه فنزل } إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ {».

۲ . اللمعه البیضاء، ص۴۱۳، حدیث ۱۱۲۵ ; شواهد التنزیل، ج ۲، ص۴۵۹ ; الدر المنثور، ج ۸ ، ص۵۸۹ ; المناقب، ص۲۶۵، حدیث ۲۴۷ «تأتی أنت و شیعتک یوم القیامه راضین مرضیّین».

۳ . المناقب، ص۱۱۱ ; شبهای پیشاور، ص۱۵۷ «قد أَتاکُم أخی».

۴ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۱۹۷ ; شبهای پیشاور، ص۱۵۸ «و الذی نفسی بیده إنّ هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامه».

۵ . الدر المنثور، ج ۶ ، ص۳۷۹ ; المناقب، ص۱۱۲ ; شبهای پیشاور، ص۱۵۸ «جاءَ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ».

صفحه ۲۲

گردید، پیغمبر اسلام خطاب به علی(علیه السلام) فرمود: «یا علی! تو و شیعیانت خیر البریه هستید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از

خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می آیید و دشمنان تو با حالتی خشمناک که دستهایشان به گردنشان بسته می باشد، خواهند آمد. آنگاه امیرالمؤمنین(علیه السلام) پرسید دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری می جوید و تو را لعن می نماید(۱)». این حدیث با اندک اختلافی در موده القربی نیز آورده شده است.

میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و ابن حجر در صواعق نیز از ام سلمه زوجه پیامبر نقل می کند که آن حضرت فرمود: «یا علی! تو و شیعیان و اصحابت در بهشت می باشید(۲)».

در فصل نوزدهم مناقب، از رسول الله(صلی الله علیه وآله) خطاب به علی(علیه السلام) نقل شده است: «مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است(۳)» که قوم او سه فرقه شدند مؤمنین و حواریون، دشمنان او که همان یهود بودند و غلات که درباره او غلو نموده و او را خدا و شریک خدا قرار دادند امت من هم نسبت به تو، سه فرقه می شوند: «فرقه شیعتک و هم المومنون; فرقه ای شیعیان تو هستند که همانا مؤمنین می باشند»; فرقه ای هم دشمنان تو هستند و آنان ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت با تو هستند و فرقه ای غلوکنندگان درباره تو هستند و آن ها گمراهان و جاحدین می باشند. سپس افزود: «یا علی! تو و شیعیانت و دوستان شیعیان تو در بهشت و دشمنان و غلو کنندگان درباره تو، در آتش جهنم خواهند بود(۴)».

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، صص۳۵۷ و ۴۵۲ ; النهایه، ج ۳، ص۲۷۶ به نقل از الغدیر،

ج ۳، ص۷۸ ; شبهای پیشاور، ص۱۵۸ «یا علیّ أنت و شیعتک تأتی أنت و شیعتک یوم القیامه راضین مرضیین و یأتی أعداؤک غضباناً مقمحین قال یا رسول الله و من عدوّی؟ قال: من تبرأ منک و لعنک».

۲ . المناقب، ص۱۱۳ ; ینابیع الموده لـذوی القربی، ج ۱، صص۳۲۸ و ۴۲۵ ; شبهای پیشاور ص۱۵۹ «یا علیّ أنت و أصحابک فی الجنّه أنت و شیعتک فی الجنّه».

۳ . الشیعه فی احادیث الفریقین، ص۱۲۸ به نقل از المناقب، ص۲۲۶ ; ینابیع الموده لـذوی القربی، ج ۲، ص۱۰۹ ; شبهای پیشاور، ص۱۵۹ «مثلک فی أمتی مثل المسیح عیسی بن مریم».

۴ . المناقب، ص۳۱۷ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۳۲۸ ; شبهای پیشاور، ص۱۵۹ «فأنت یا علیّ و شیعتک فی الجنّه و محبّوا شیعتک فی الجنّه و عدوّک الغالی فیک فی النار».

صفحه ۲۳

از طرفی دیگر چون در زمان حیات پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چهار تن از بهترین صحابه خاص پیامبر یعنی:

۱ . ابوذر غفاری،

۲ . سلمان فارسی،

۳ . مقداد ابن اسود کندی

۴ . عمار یاسر

دارای این لقب (شیعه) بوده انـد، می توان دریـافت که نه تنهـا لفـظ شـیعه بعـد از خلافت عثمان به وجود نیامـده بلکه از زمان حیات پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) این لفظ رایج بوده است.

از طرفی، حافـظ ابو نعیم در حلیه الاولیـا و ابن حجر در صواعق محرقه از ترمـذی نقـل نموده انـد که پیامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله) فرمود: «خداونـد مرا به دوستی چهـار نفر امر نموده و خبر داده است که خـدا این چهار نفر را دوست می دارد(۱)» و این چهار نفر عبارت اند از: «علی ابن ابی

طالب(علیه السلام)، ابوذر، مقداد و سلمان». ابن حجر نیز مشابه همین حدیث را از پیغمبر نقل می کند: «بهشت برای سه نفر علی و عمار و سلمان مشتاق است(۲)». آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول الله(صلی الله علیه وآله) که خداوند امر و خبر از دوست داشتن آن ها داده است، دلالت بر حقانیت شیعه ندارد؟

۱ . تاریخ الکبیر، ج ۹، ص۳۱ ; مستدرک الحاکم، ج ۳، ص۱۳۱ ; شبهای پیشاور، ص۱۶۱ «إنّ الله أمرنی بحبّ أربعه و أخبرنی أنّه یحبّهم».

۲ . سنن الترمذی، ج ۵ ، ص۳۳۲ ; مسند ابویعلی، ج ۵ ص۱۶۶ ; شبهای پیشاور ص۱۶۱ «الجنّه تشتاق إلی ثلاثه; علیّ و عمّار و سلمان».

صفحه ۲۴

دلایل توجه ویژه ی ایرانیان به تشیع

پرسش: چرا ایرانیان توجه خاصی به تشیع دارند؟

پاسخ: بعد از فتح ایران به دست قوای مسلمین، ایرانیان آزادی نسبی داشتند و اکراه و اجباری هم در پذیرش دین مقدس اسلام نداشتند. ولی بر اثر معاشرت با مسلمین، به حقانیت اسلام پی بردند و دین چندین هزار ساله خود را، ناقص تشخیص داده و به اسلام گرویدند.

ایرانیان تنها در زمان خلافت هارون و مأمون به ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به دلیل تشریف فرمایی حضرت رضا و امامزادگان همراه علاقمند نشدند، بلکه از زمان خود پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) این مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید. به طوری که هر ایرانی، پس از آن که به مدینه مسلمان وارد می شد، حق و حقیقت را در علی(علیه السلام) می یافت و به امر و راهنمایی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به حبل متین و ریسمان ولایت آن حضرت چنگ می زد.

نمونه آن ها هم سلمان فارسی بود که بنا به روایت علمای همه فرقه ها، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله)درباره وی فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است(۱)» و از همان ابتدا به سلمان محمدی معروف شد. بدان جهت سلمان از شیعیان خالص علی(علیه السلام) گردید که مکرر از پیامبر خدا شنیده بود: «کسی که علی(علیه السلام) را اطاعت نماید، مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده است. کسی هم که با علی(علیه السلام) مخالفت نماید، مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده است(۲)». به همین جهت سلمان از مخالفان سرسخت سقیفه بود.

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج۲، ص۹۳ ; تحف العقول، ص۵۲ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص۷۵ ; المستدرک، ج ۲، ص۵۹۸ ; شبهای پیشاور، ص۱۶۴ «سَلْمانُ مِنّا أهْلُ الْبَیت».

۲ . المستدرک، ج۳، صص۱۲۱ و ۱۲۸ به نقل از الغدیر، ج۷، ص۱۷۷ ; تاریخ مدینه دمشق، ج۴۲، ص ۲۷۰ ; الکامل، ج ۴، ص۳۴۹ ; شبهای پیشاور، ص۱۶۴ «من أطاع علیّاً فقد أطاعنی و من أطاعنی فقد أطاع الله و من خالف علیاً فقد خالفنی و من خالفنی فقد خالف الله».

صفحه ۲۵

از طرفی دیگر، هر ایرانی که به مدینه می رفت و مسلمان می شد وقتی که برخورد بزرگان و صحابه را می دید، غالباً جذب سجایای اخلاقی امیرالمؤمنین و اهل بیت می شد. علاوه بر این ها برخورد با ملاطفتی که امیرالمؤمنین(علیه السلام) با شاهزادگان اسیر ایرانی نمود، ایرانیان را به مقام شامخ و مقدس آن بزرگوار و عترت طاهره اش، متوجه ساخت. بنابر نقلی، وقتی که اسرای

مدائن (تیسفون) وارد مدینه شدند، خلیفه دوم عمر دستور داد تمام اسیران زن به کنیزی مسلمانان در آیند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) او را از این کار منع نموده و فرمود: شاهزادگان مستثنی و قابل احترام هستند. چون دو دختر یزدگرد پادشاه ایران در میان اسیران بودند به آن ها اختیار داده شد که برخیزند و هر فردی از مسلمانان را که بپسندند آزادانه به شوهری خویش اختیار کنند. این دو دختر در بین مسلمانان نظر کردند و یکی از آن ها به نام «شاه زنان» محمد بن ابی بکر را که تربیت شده خود امیرالمؤمنین(علیه السلام)بود و دیگری که «شهربانو» نام داشت حضرت امام حسین(علیه السلام) را برگزیدند و به عقد شرعی آنان در آمدند. خداوند فرزندی به نام محمد (قاسم فقیه) به شاه زنان داد که وی پدر بزرگ مادری امام ششم شیعیان، امام جعفر صادق(علیه السلام) بود. از شهربانو نیز امام چهارم شیعیان، حضرت زین العابدین(علیه السلام) متولد گردید. پخش این خبر در بین ایرانیان، باعث علاقمندی آنان به امام علی(علیه السلام) شد. مخصوصاً بعد از فتح ایران، قلباً به آن حضرت توجه کامل نمودند.

بنابراین وقایعی که در زمان دیالمه و آل بویه اتفاق افتاد، فقط پرده از روی این حقیقت (علاقه به علی و خاندانش) برداشته و ایرانیان آزادی یافتند تا مکنونات قلبی خویش را آشکار نمایند.

در دوران سلطنت غازان خان مغول (نام اسلامی او محمود خان بود) که خود او به اهل بیت طهارت توجه خاصی داشت، مذهب تشیع آشکارتر شد. پس از وفات وی، برادرش شاه محمد خدابنده (اولجایتو) به پادشاهی رسید و در حضور خود، مجالس مناظره ای

را بین علامه حلی و خواجه نظام الـدین قاضی القضات شافعی ترتیب داد. در آن جلسات، مبحث امامت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و علامه حلی، امامت بلافصل امیرالمؤمنین(علیه السـلام) را اثبات و ادعای خلافت بقیه خلفا را ابطال و رد نمود. در این

صفحه ۲۶

جلسـات، علامه حلی چنان راه تشـکیک را بر حضار بست که طرف مقابل او، یعنی خواجه نظام الـدین قاضـی القضات شافعی گفت: «دلایـل شـما بسـیار محکم، قوی و متقن است امـا چون گذشـتگان مـا بر این راه رفته انـد ماهم برای جلوگیری از تفرقه کلمه اسـلام، بایـد همان راه را رفته و پرده دری نکنیم». از آنجایی که شاه محمـد خدابنده تعصبی نداشت، پس از اسـتماع این دلایل، مذهب امامیه را اختیار و به تشیع گروید و آزادی مذهب شیعه را درتمام بلاد ایران صادر و اعلام کرد. سـپس به تمام والیـان و فرمانـداران خـود دسـتور داد که در مساجـد و در خطبه هـا نـام امیرالمـؤمنین علی(علیه السـلام) و سـایر ائمه اطهـار را بخواننـد. او همچنین دسـتور داد عبـارات: «لا ـ إِلهَ إِلاَّ اللّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ» و «علیّ ولیّ الله» را روی مسـکوکات رایـج حک کننـد. سـپس علامه حلی را که از حله احضـار کرده بود، نزد خود نگه داشت و برای او مـدرسه علمیه سـاخت. بـدین ترتیب، ولایت و امامت علی ابن ابی طالب(علیه السـلام) در سراسـر ایران جهانتاب شد و اینک ایرانیان، شیعه علی(علیه السلام)و یازده فرزند معصومش می باشند.

به طور کلی علت گرایش به تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم و از قرن دهم تا کنون را چنین می توان خلاصه نمود:

۱ برخورد

متعصبانه عمر علیه ایرانیان

۲ سیاست حق گرایانه امیرالمؤمنین نسبت به عموم مردم بدون تعصب قومی

۳ . فضائل اهل بیت و برخورد جذاب آن ها با افرادی که از ایران می آمدند

۴ عکس العمل ظلم هایی که به ائمه و شیعیان روا می شد.

۵ اعزام دانشمندان و مبلغین از طرف ائمه(علیهم السلام) مانند زکریا بن آدم، عبدالله بن سعد اشعری... به قم و سایر شهرها

۶ تشریف فرمائی امام رضا(علیه السلام) به ایران

۷ مهاجرت امام زادگان در پی مسافرت ایشان، عزیمت امامزاده ها از ترس خلفا و تبلیغ آن ها در نقاط مختلف ایران، مهاجرت سادات به علت وجود امنیت نسبی.

۸ تلاش علمای شیعه مثل شیخ صدوق، علامه حلی، شیخ بهائی، علامه مجلسی و...

صفحه ۲۷

۹ روی کار آمدن حکومت های شیعی نظیر آل بویه، دیالمه و بویژه صفویان.

۱۰ هماهنگی و همکاری تنگاتنگ علمای شیعه با دولت های طرفدار شیعه نظیر صفویه.

۱۰ . اعلام مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران.(۱)

۱ . برای تفصیل بیشتر به کتاب تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان و کتابهای مشابه مراجعه شود.

صفحه ۲۸

محمد(ص) و علی(ع) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان

پرسش: آیا حقیقت دارد که شیعیان و مخصوصاً ایرانیان علی(علیه السلام) را بالاتر از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)می دانند و حتی او را خدا می خوانند!؟ و نیز برخی معتقدند که جبرئیل اشتباهاً وحی را به محمد(صلی الله علیه وآله) نازل کرده، در صورتی که ماموریت جبرئیل، رساندن وحی به علی(علیه السلام) بوده است؟

پاسخ: اگر مطالب فوق در یکی از کتب شیعیان نوشته شده بود و یا یکی از علمای شیعه در جائی بیان کرده بود، طرح این اتهام مناسبت داشت، بر اساس آنچه در کتب اعتقادی شیعه ثبت شده و مطابق روایات نبوی و اهل بیت پیامبر، شیعیان امیرالمؤمنین(علیه السلام)جملگی بندگان حق تعالی هستند. علی(علیه السلام) را امیرالمؤمنین و محمد(صلی الله علیه وآله) را

نیز پیـامبر و عبـد صالـح او دانسـته، مطیع و فرمـانبردار پروردگـار متعـال هسـتند. عقیـده آن هـا دربـاره علی ابن ابی طالب(علیه السـلام) چیزی جز آنچه پیغمـبر دربـاره او فرموده، نیست. آن هـا علی(علیه السـلام) را عبـد صالـح پروردگـار، وصـی و خلیفه بلافصـل رسول الله(صـلی الله علیه وآله) می داننـد. بنـابراین هر عقیـده دیگری از نظر شـیعیان مردود است. البته غلات را نیز از مسلمین ندانسته و آن ها را کافر، مرتد و نجس می دانند. لذا

هر کس که با وسوسه شیطان غلو نماید، از شیعیان نمی باشد. حتی خود آن حضرت آنان را مستحق کیفر می دانست. برای مثال وقتی که جمعی از اهالی سودان و هند نزد ایشان آمدند و اقرار به الوهیت آن حضرت نمودند; امام علی(علیه السلام) آن ها را پند داد و موعظه نمود. امام علی(علیه السلام)خود می فرماید: «پروردگارا! همانطور که عیسی از نصاری بیزاری جست من نیز از طایفه غلات بیزارم. پروردگارا آن ها را برای همیشه مخذول و منکوب فرما و احدی از آنان را یاری مفرما(۱)». در جای دیگر نیز می فرماید: «دو طایفه

هلاک می شوند و (چون به عمل آن ها راضی نمی باشم) از برای من تقصیر و گناهی

۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص۲۲۶ ; شبهای پیشاور، ص۱۷۳ «اللهمّ إنّی بریء من الغلاه کبراءه عیسی ابن مریم من النصاری اللّهم أخذلهم أبداً و لا تنصر منهم أحداً».

صفحه ۲۹

نیست. طایفه اول کسانی هستند که در محبت من افراط نموده و بسیار غلو می کنند. طایفه دیگر، آن هایی هستند که بغض و عداوت بی جهت نسبت به من دارند. پس به درستی که نزد پروردگار از کسانی که درباره ما غلو می کنند و مرا از حد خود بالاتر می برند، بیزاری می جویم، همانطور که عیسی ابن مریم از نصاری بیزاری جست(۱). لذا خود امیرالمؤمنین(علیه السلام) و سایر اهل بیت از غلات برائت جسته اند و شیعیان اثنی عشری هم آن ها را جزء مشرکین و کفار می دانند. در کتب شیعه مانند بحار الانوار در مجلد هفتم (چاپ قدیم) به این موضوع پرداخته است. در

کتب فقهی شیعه هم نظیر جواهر الکلام، مسالک آن ها را باطل دانسته و ازدواج با آن ها حرام شمرده شده است. شیعیان (بنا به فرمایش امام صادق منقول در کامل الزیارات) پیامبر را بنده خدا و فرستاده و افضل همه پیامبران و ائمه می دانند، آنگاه امیرالمؤمنین را افضل از همه ائمه می دانند و قائل به پیامبری برای غیر پیامبر نیستند و برای حضرت علی(علیه السلام) شأنی را قائلند که پیامبر خدا قائل شده اند و در کتب سنی و شیعه از قول پیامبر نقل شده و ائمه هم همانها را ذکر کرده اند.

امام صادق(علیه السلام) فرموده اند:

«وما نحن إلّا عبید الذی خلقنا واصطفانا والله ما لنا علی الله من حجّه و لا معنا من الله برائه و إنّا لميّتون و موقوفون ومسؤولون من أحب الغلاه فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبّنا، الغلاه کفار والمفوضه مشرکون لعن الله الغلاه».(۲)

ما بنده او هستیم که ما را خلق کرده برگزید و می میریم. در مقابل خدا ایستاده و مورد سؤال واقع می شویم، کسی که غلات را دوست دارد دشمن ماست و کسی که غلات را دشمن دارد ما او را دوست داریم، غلات کافرند و مفوضه مشرکند، لعنت خداوند بر غلات باد.

اما جواب تفصیلی; بعضی از خطب نهج البلاغه که در باره پیامبر خدا ایراد فرموده

۱ . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱، ص۲۱۷ ; شواهد التنزیل، ج ۲، ص۲۳۱ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص۲۹۵ و ۳۰۲ ; شبهای پیشاور، ص۱۷۳ «یهلک فیّ اثنان و لا ذنب لی، محبّ مفرط و مبغض مفرط ، أنا لنبرأ إلی الله ممّن یغلو فینا

فوق حدّنا کبراءه عیسی ابن مریم من النصاری».

۲ . بحار الأنوار، جلد سوم، چاپ قدیم.

صفحه ۳۰

وتواضع های عجیب و غریبی که از خود در مقابل آن بزرگوار نشان داده، می باشد

و سخنانی مانند «أَنَا عَبْدٌ مِن عَبید محمّد»، و این که «مَنْ عَلَّمَنِی حَرْفاً فَقَدْ صَیَّرَنی عَبْداً»، به اضافه اعترافاتی که حضرت در مورد تلمذ و تعلم خود از رسول الله داشته است. «سافرتُ مع رسولِ الله(صلی الله علیه وآله) لیس له خادم غیری،(۱) واسَیتُه بِنَفسِی فی المواطن الّتی تَنْکُصُ فِیهَا ٱلأبْطال».(۲)

حـال این امیرالمؤمنین(علیه السـلام) که پیشوای شـیعیان است و در عقایـد و اعمـال، میزان اعمال همه خصوصاً شـیعیان است و اولین مؤمن است، آیا به قرآن ایمان داشـته است یا نه؟! آیا به سوره بقره آیات ۹۶ و ۹۷ در قرآن کریم ایمان داشته است یا نه که جبرئیل(علیه السلام)وحی را به پیامبر خدا نازل کرده و دشمنی با ملائکه و رسل و جبرئیل و میکائیل از کفار است؟ آیا آن بزرگوار به آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سوره جن، } عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُول فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَأَحْصی کُلَّ شَیْء عَدَداً{(۳) ایمان داشـته است یا خیر؟

از طرف دیگر معلوم است که ملائکه الهی به دلیل سوره تحریم آیه ۶ } لا یَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ{ از گناه و خطا معصوم اند.

علاوه بر این، مـأموریت های آن ها تحت نظارت کامل پروردگار متعال است همانگونه آیه شـریفه } وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلاّ بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَیْنَ

أَيْدِينا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَيْنَ ذلِكَ وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيّاً { (مریم ۶۴) می فرماید نازل شدن آن ها به دستور خداست و خداوند بر ذوات آن ها، افعال و آثار آن ها احاطه کامل دارد و خداوند فراموش کار نیست.

۱ . کتاب حیاه أمیرالمؤمنین عن لسانه، ص۵۵

۲ . همان مصدر، ص۱۲۵، و باب تعلم و تلمذ آن حضرت از پیامبر خدا، ص۲۲۲ ۲۱۰، همان مصدر. نهج البلاغه.

۳ . دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری که از او خشنود باشد که (در این صورت) برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانی خواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند و (خدا) بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

صفحه ۳۱

همانگونه که آیات سوره جن نیز بر کنترل کامل پروردگار عالم بر افعال رسولان برای این که کاملاً طبق دستور ربوبی عمل کنند دلالت دارد.

بنابراین چگونه ممکن است مسلمانی که به قرآن معتقد است و به آیات ذکر شده فوق معتقد است به اشتباه جبرئیل(علیه السلام) در مأموریت نیز معتقد باشد؟!

با توجه به روایات مشحون از تواضع و اعتراف به تلمذ که از امیرالمؤمنین(علیه السلام)بدست ما رسیده، چگونه ممکن است شیعه در حالی که با اعتقاد به امامت بلا۔ فصل آن بزرگوار افتخار می کند درباره مولا۔ علی(علیه السلام) و نسبتش به پیامبر(صلی الله علیه وآله) نظری بر خلاف نظر خود علی(علیه السلام) داشته باشد و او را بالاتر از پیامبر بداند؟!

اما نعوذ بالله اعتقاد به الاهیت علی(علیه السلام) که

کفر صریح است، اعتقاد اقلیتی انحرافی و انشعابی است که از نظر فقه شیعه محکوم به کفر و نجاست هستند، ارتباطی به شیعه ندارد.

برای این که معلوم شود چه کسی اهل غلو است خوبست جلد ۷ و ۸ الغدیر تورّقی شود تا غلاه شناخته شوند!

صفحه ۳۲

شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان

پرسش: چرا موقعی که شیعیان، نام امامان خود را می برند به جای رضی الله عنهم از سلام الله علیهم یا از صلوات الله علیهم استفاده می کنند. در صورتی که بر طبق آیه شریفه } إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً {; خداوند و فرشتگانش به روان پاک پیغمبر درود می فرستند، ای اهل ایمان، شما هم بر او درود فرستاده و سلام گویید و تسلیم فرمان او شوید(۱). بنابراین سلام و صلوات مخصوص نبی گرامی(صلی الله علیه وآله)اسلام است و شیعیان بر خلاف نص صریح قرآن، عمل می کنند. آیا این کار هم بدعت و هم غلو نیست؟

پاسخ: شیعیان نیز معتقدند که عملی برخلاف نص قرآن مجید نباید انجام شود. اما مطالب سؤال فوق به دلیل زیر بدعت و غلو نمی باشد.

اولاـ آیه مورد اشاره فقط سلام و صلوات فرستادن بر رسول الله را امر نموده و هرگز از سلام و صلوات فرستادن بر دیگران ممانعت ننموده است. مثلا در آیه ۱۵۷ بقره } الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ { خداوند صلوات را بر بندگان زیادی که شامل این آیه شوند نثار

می کنـد، بلکه بر اساس آیه ۴۲ احزاب } هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً {، این درباره صلوات و در مورد سلام نیز، نه تنها منتفی نیست بلکه آیات قرآن آن را تشویق می کند.

} وَإِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ { (انعام ۵۴)

ملائکه بر مؤمنان سلام می کنند، رعد آیه ۲۴; و تحیت مؤمنان در بهشت به یکدیگر سلام است، ابراهیم ۲۳.

۱ . احزاب (۳۳): ۵۶

صفحه ۳۳

تا اینجا مربوط به عامه اهل ایمان است که درود و سـلام بر آن ها منعی ندارد. اما در مورد اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دلائل زیادی که به برخی از آن ها اشاره می شود از فضیلت بیشتری برخوردار است.

خداونـد در سوره صافات می فرماید: } سَلامٌ عَلَی آلِ یاسِینَ {(۱) و یـا در همین سوره، مرتب بر سـایر انبیای عظام سـلام می فرستد: } سَلامٌ عَلَی الْمُرسَلِینَ {(۲)، } سَلامٌ عَلَی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ {(۳)، } سَلامٌ عَلَی إبْراهِیمَ {(۴)، } سَلامٌ عَلَی مُوسَی وَ هَارُونَ {(۵)، واضح است که در این آیات، نوح، ابراهیم، موسی و هارون جملگی پیامبران الهی هستند و بر آن ها سلام گفته است. اما (یاسین) یکی از نام های حضرت ختمی مرتبت است و سلام بر آل او یعنی سلام بر اهلبیت و اولاد او. بنابراین چون در هیچ جای قرآن بر اولاد سایر پیامبران به جز اولاد حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه وآله) سلام نشده است، پس } سَلامٌ عَلَی آلِ یاسِینَ {یعنی سلام بر اولاد خاتم الانبیا. مخصوصاً در قران مجید و به منظور روشنگری بیشتر امت، پنج نام از

دوازده نام مبارک پیغمبر را آورده است که عبارتند از: (نون، یس، محمد، احمد و عبدالله)

از نظر علمای شیعه، مراد از آل یاسین یقیناً آل محمد می باشد. بسیاری از علمای اهل سنت نیز این گونه برداشت نموده اند. مثلاً ابن حجر در صواعق محرقه از ابن عباس و جمعی دیگر از مفسرین نقل می کند که: «مراد از آل یاسین، آل محمد(۶) می باشد». این تفسیر را امام فخر رازی در جلد هفتم تفسیر کبیرش، نقاش از کلبی در باب دوم و نیز

سید ابی بکر شهاب الدین علوی در باب اول کتاب «رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» بیان کرده است. مهمتر از این مطالب آن چیزی است که امام فخر رازی

۱ . صافات (۳۷): ۱۳۰ . بنابر قرائتی، «سلامٌ علی آل یاسین» می باشد.

۲ . صافات (۳۷): ۱۸۱

۳ . صافات (۳۷): ۷۹

۴ . صافات (۳۷): ۱۰۹

۵ . صافات (۳۷): ۱۲۰

۶ . فتح الباری، ج ۶۵ ، ص۲۶۵ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۶ ص۴۳۵ ; تنبیه الغافلین، ص۱۴۶ ; شبهای پیشاور، ص۱۸۰ «أَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِکَ سَلامٌ عَلی آلِ مُحَمّد».

صفحه ۳۴

ذکر کرده است «اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می کنند:

۱ . در سلام; که خدای متعال فرموده است: سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز بر آل یاسین (یعنی سلام بر آل محمد).

۲. درصلوات برآن حضرت; که درتشهدنماز،براهل بیت اوصلوات فرستاده می شود.

۳ . در طهارت; که خدای متعال فرموده است: طه. یعنی ای طاهر و آیه تطهیر را نازل کرده است.

۴ . در تحریم صدقه; که بر پیغمبر و بر اهل پیغمبر صدقه حرام است.

۵

. در محبت; که خدای متعال فرموده است: بگو اگر شما خدا را دوست می دارید، مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد. درباره اهل بیت آن حضرت فرموده است: ای محمد; به آن ها (امت) بگو: من از شما بجز دوستی ذوالقربی و اهل بیتم اجر و مزدی نمی خواهم(۱)».

بخاری و مسلم در صحیح خود آورده اند که پیغمبر فرمود: «بین من و اهل بیت من در صلوات جدایی نیندازید» به طوری که وقتی آیه شریفه } إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً { بر پیغمبر نازل گردید از ایشان سؤال شد: یا رسول الله; چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت در پاسخ فرمود: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». امام فخر رازی نیز در جلد ششم تفسیر کبیر

پاسخ ایشان را چنین نقل می کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد كَما بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». ابن حجر، دنباله این پرسش را چنین روایت می کند که پیغمبر فرمود: «صلوات بریده و بترا بر من نفرستید(۲)» و ادامه داد که صلوات بترا مثل

۱ . بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۰ به نقل از ابن حجر در صواعق از قول فخر الدین رازی ; نظم دررالسمطین، ص۲۹۳ ; شبهای پیشاور، ص ۱۸۰ «إن أهل بيته يساوونه فی خمسه أشياء فی السلام قال السلام عليك أيها النبیّ و قال سلام علی آل يس و فی الصلاه عليه و عليهم فی التشهد و قال

طه أی یـا طاهر و قال: (وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) و فی تحریم الصـدقه و فی المحبه قال الله تعالی (فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکَمُ اللّهُ) و قال: (قُلْ لاَ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی) ».

۲ . مصباح الفقیه، ج ۲، قسمت ۱، ص۳۷۰ ; شبهای پیشاور، ص۱۸۲ «لا تصلّوا علیّ الصلاه البترا»

صفحه ۳۵

«اللهم صل علی محمـد» می باشـد که تکمیل شده آن باید به صورت «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد» باشد. حتی سـید ابی بکر شـهاب الدین علوی، از علمای اهل تسـنن در باب دوم از کتاب «رشـفه الصادی من بحر فضائل بنی النّبی الهادی»، صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز واجب شمرده است.(۱) شافعی و دیگران بر این عقیده اند و در شعر معروف خود به آن اشاره کرده است:

یا أهل بیت رسول الله حبّکم *** فرض من الله فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدر أنّکم *** من لَمْ یُصلّ علیکُم لا صَلاهَ لَهُ

ای اهـل بیت رسول الله دوستی شـما را خداونـد در قرآن واجب نموده است. در بزرگی و مقـام شـما همین بس که هر کس بر شما (آل محمد) صلوات نفرستد نمازش قبول

نمی شود.

یادآوری این نکته ضروری است که خود اهل سنت نیز بین علی(علیه السلام) و سایر خلفا فرق می گذارند ونوعاً درباره ایشان کرم الله وجهـه یـا علیـه السـلام (نظیر فصـول المهمّـه) می گوینـد وبه نظرمی رسـدکه رضـی الله عنه رانسـبت به ایشـان روانمی دانند.زیراموجب این گمان می شود که ایشان با دیگران برابر است و حال آن که خود می فهمند که وجداناً این طور نیست.

خوب سلام و صلوات بر ائمه هدی(علیهم السلام) بدعت

است! اما آیا حذف «حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ» در زمان خلیفه دوم سنت نیست؟ آیا تحریم متعه حج و متعه نساء در زمان او سنت نیست؟ آیا خواندن نوافل ماه مبارک رمضان بصورت جماعت سنت نیست؟ در حالی که در زمان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت خلیفه دوم، «حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ» در اذان گفته می شد، متعه حج و متعه نساء مورد عمل واقع می شد و نوافل فرادی خوانده می شد، و او به اجتهاد خود این تغییرات را ایجاد کرد، این ها بدعت و خروج از سنت است یا سلام کردن مؤمنان به یکدیگر و سلام آن ها بر فرزندان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)؟

۱ . نسائی، دارقطنی، ابن حجر، بیهقی، ابو اسحق مروزی، سمهودی، دووی (در تنقیح) سراج الدین قصیمی نیز بر این نظراند. همه در ص۲۹ تا ۳۵ باب ۲ «رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی». چاپ اعلامیه مصر ۱۳۰۳هجری.

صفحه ۳۶

شیعیان چند گروه اند و کدام یک از آنها حق است؟

پرسش: شیعیان به چند دسته تقسیم می شوند و کدامیک از آنان بر حق می باشند؟

پاسخ: شیعیان واقعی که همان بندگان مطیع خدا و پیروان خاندان رسالت می باشند، بیش از یک گروه نیستند. شیعیان، دوازده امامی هستند که امام اول آن ها علی ابن ابی طالب(علیه السلام)است و فرزندانش حسن و حسین... تا حضرت حجت مهدی صاحب الزمان (عج) که هم اینک از دیده ها پنهان است، امامان بعدی آن ها می باشند. در طول تاریخ گروه های منحرف دیگری به نام تشیع و شیعه ظهور

نموده انـد که غیر از مـذهب شـیعه دوازده امامی که از طرف پیامبر و امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) منصوص است، سه دسـته دیگر خود را پیرو امیرالمومنین علی(علیه السـلام) می دانند، (فرقه های دیگری هم بوده اند که منقرض شده اند). این سه دسته عبارتند از:

۱ . زیدیه; که خود را پیرو زید بن علی بن الحسـین(علیه السـلام) می دانند و مبادی اعتقادی آن ها با مذهب اثنی عشری از هر نظر متفـاوت است و در یمن و اطراف آن حضور دارنـد. البته خود زیـد بن علی بن الحسـین تـابع برادر بزرگـترش امـام محمد باقر(علیه السلام) بود و هیچگونه ادعایی نداشته است.

۲ . اسـماعیلیه; که خود را پیرو اسـماعیل فرزند امام صادق(علیه السـلام) می دانند (و در گذشـته حکومت فاطمیان را در مصـر داشـته انـد و دانشـگاه الازهر بنام جامعه الزهرا را تأسـیس کرده اند که با رفتن آن ها تغییر نام گرفته) و اکنون در ایران و مصـر حضور دارند. اسـماعیل در زمان حیات امام صادق(علیه السـلام) فوت کرد و خود حضرت ایشان را تشیع و بخاک سپرد و در چند محل از حاضرین در مرگ وی استشهاد کرد.

۳ . رفَضَه و غلاـه; که در مورد امیرالمؤمنین(علیه السـلام) غلو تـا حـد الاهیت می کننـد که آن ها جزو دسـته بنـدی شـیعیان به حساب نمی آیند و همانطور که گذشت شیعیان آن ها را کافر می دانند و امیرالمؤمنین از آن ها برائت جسته اند.

در مقابل این سه گروه، فرقه دیگری وجود دارد که شیعه امامیه اثنی عشری

صفحه ۳۷

(دوازده امامی) نام دارند و شیعه واقعی هستند. این گروه معتقد به ذات واجب الوجود حضرت احدیت

جل و علا می باشند که احد و واحد است، نظیر و شبیه و عدیل ندارد، نه جسم است و نه صورت، نه عرض است و نه جوهر و از جمیع صفات امکانیه مبرا است. او را خالق اعراض و جواهر می دانند و شریکی در خلق موجودات و در افاضه فیوضات برای او قائل نیستند.

چون ذات واجب الوجودش هرگز قابل رؤیت نیست و از طرفی نیز خلق محتاج راهنمایی و هدایت اوست، لذا فرستادگان و رسولانی را از جنس بشر برگزیده، و آنان را با دلالیل، براهین، معجزات، بیّنات و دستورهای کافی، به اقتضای احتیاجات هر زمان، برای هدایت بشر فرستاده است. تعداد آن ها بسیار می باشد؛ امّا تمامی آن ها تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم یعنی:

۱ . نوح شیخ الانبیا(علیه السلام)

۲ . ابراهیم خلیل الرحمن(علیه السلام)

۳ . موسی کلیم الله(علیه السلام)

۴ . عیسی روح الله(علیه السلام)

۵ . محمد مصطفی خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله)؛

هادی و راهنمای بشریت بودند. شیعه معتقد است که دین و شریعت محمد(صلی الله علیه وآله) تا قیامت باقی است. بنابراین «آنچه که محمد حلال نموده تا روز قیامت حلال و آنچه را حرام نموده تا روز قیامت حرام است و شریعت او تا روز قیامت مستمر و پا بر جا است»(۱). طبق اعتقاد شیعیان واقعی، خداوند متعال برای جمیع اعمال آدمی، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت و دوزخ به آن ها داده می شود. به همین جهت معتقد به یوم الجزا است، یعنی در آن روز تمام خلایق از ابتدای آفرینش تا آخرین نفر، دو باره زنده و به صحرای محشر آورده

می شوند و پس از رسیدگی و محاکمه، به سزا یا جزای اعمال

۱ . النص و الاجتهـاد، ص۱ ; وسایـل الشـیعه، ج ۱۸، ص۱۲۴ حدیث ۴۷ ; التحفه السـنیه، ص۱۱۳ ; شـبهای پیشاور، ص۱۸۹ «حَلالُ محمّد حلالٌ إلی یَومِ القِیامه و حَرامُهُ حَرامٌ إلی یَوم القِیامه و شریعَتُهُ مستمره إلی یَومِ الْقِیامَهِ».

صفحه ۳۸

خود می رسند.

سند محکم و ثابت شیعیان، همین قرآن کریم است که از زمان رسول الله(صلی الله علیه وآله) تا کنون دست نخورده و تحریف نشده می باشد و شـیعیان عامل به دستورات آن هستند. شیعیان به همه احکام واجب مندرج در قرآن از قبیل نماز، روزه، زکاه، حـج، جهـاد و غیره معتقدنـد. همچنین از کلیه معاصـی و گناهان کبیره و صـغیره نظیر شـراب، قمار، زنا، لواط، ربا، قتل نفس و ظلم و ستم و غیر آن ها که در قرآن مجید و اخبار اهل بیت منع شده است، باید اجتناب نمایند.

از آنجـایی کـه شـیعیان بر ایـن عقیـده انـد که همـانگونه که احکـام و دسـتورات الهی آورنـده ای دارد که حکیم متعـال او را برگزیـده و معرفی نموده است، بایـد نگاهدارنـده ای هم داشـته باشـد تا بعد از وفات آورنده (پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله)) حافـظ، حـارس و نگهبان آن دین و شـریعت باشـد. همانگونه که خداونـد این آورنـده و پیغمبر را به مردم معرفی نموده است، بایستی وصـی خلیفه و نگهدارنده دین را انتخاب و به وسیله آورنده دین (پیغمبر) به امت معرفی نماید. چون تمامی انبیا، اوصیا و جانشینان خود را به امر خدای متعال معرفی نموده اند، خاتم الانبیا که افضل و اکمل همه آن ها می باشد، برای

جلوگیری از اختلاف و فساد در بین امتش آن ها را به حال خود رها ننموده و بر اساس همین سنت، اوصیای خود را به امر پروردگار معرفی نموده است. تعداد این اوصیا که از جانب خدای متعال معرفی شده اند، دوازده نفر به شرح زیر می باشند:

۱ . اوّل آن ها سید الاوصیا علی ابن ابی طالب(علیه السلام)؛

۲ . پس از او فرزندش حسن(علیه السلام)؛

۳ . سپس برادرش الحسین(علیه السلام)؛

۴ . سپس فرزندش علی زین العابدین(علیه السلام)؛

۵ . سپس فرزندش محمد باقر العلوم(علیه السلام)؛

۶ . سپس فرزندش جعفر الصادق(علیه السلام)؛

۷ . سپس فرزندش موسی الکاظم(علیه السلام)؛

۸ . سپس فرزندش علی الرضا(علیه السلام)؛

صفحه ۳۹

۹ . سپس فرزندش محمد التقی(علیه السلام)؛

۱۰ . سپس فرزندش علی النقی(علیه السلام)؛

۱۱ . سپس فرزندش حسن العسکری(علیه السلام)؛

۱۲ . سپس فرزندش محمد المهدی(علیه السلام) و هو حجّه القائم الذی غاب عن الانظار لا عن الأمصار ملأ الله الأرض به قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً.

بر اساس اعتقاد شیعیان، این دوازده امام بر حق از جانب پروردگار و به وسیله پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) معرفی شده اند که بنابر اخبار متواتر، امام دوازدهم آن ها غیبت اختیار نموده است. در حقیقت خداوند آن وجود مقدس را برای رفع ظلم و جور، و نیز نشر عدالت به عنوان ذخیره و مصلح کل قرار داده است.

این اخبار در احادیث اهل سنت نیز موجود است.

صفحه ۴۰

صحیح بخاری و صحیح مسلم در نگاه شیعه

پرسش: نظر شیعیان درباره دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم (و سایر صحاح) که بعد از قرآن مجید مرجع معتبر اهل سنت می باشد، چیست؟

پاسخ: بسیاری از علمای اهل سنّت، مثل شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در «ارشاد الساری»، علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب «الامتاع فی احکام السماع»، شیخ عبد القادر بن محمد قرشی حنفی در «جواهر المضیئه فی طبقات الحنیفه» و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در شرح صحیح و ابن القیم در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» و... صریحاً به برخی از احادیث صحیحین انتقاد داشته و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیف غیر صحیح در صحیحین موجود است; بعضی از روایات غیر صحیح، خنده آور و بعضاً کفرآمیز در آن ها وجود دارد. از جمله، اخبار کفرآمیزی درباره اعتقاد به جسمانیت و

رؤیت جسمانی پروردگار در دنیا و آخرت وجود دارد. به طور مثال در باب فضل السجود من کتاب الأذان از جلد اول، باب الصراط من کتاب الرقاق از جلد چهارم و صفحه ۸۶ جلد اول صحیح بخاری، مطالبی در باب «إثبات رؤیه المؤمنین ربهم فی الآخره» وجود دارد که دو نمونه آن در زیر آورده می شود.

«همانا شعله های آتش پیوسته زیاد می گردد و آرام نمی گیرد تا آن که خداوند پای خود را بر روی آتش نهاده و امر می کند که تا این زمان کافی است(۱)». همچنین ابو هریره روایت نموده که عده ای از مردم از رسول الله(صلی الله علیه وآله) پرسیدند: «آیا پروردگار خود را در روز قیامت می بینیم؟ ایشان فرمود: آری خواهید دید، مگر در یک روز صاف و آفتابی، در هنگام ظهر از مشاهده خورشید ضرری به شما می رسد؟ عرض کردند: خیر، پس فرمود:

آیا دیدن تمامی قرص ماه در شبهای بدون ابر به شما ضرری می رساند؟ عرض کردند خیر. ایشان در ادامه فرمود: لذا رؤیت پروردگار در قیامت به شما ضرری نخواهد رساند،

۱ . دفع شبه التشبیه ص۱۷ ; شبهای پیشاور، ص۱۹۵ «قال أبو هریره: «أنّ النّار تزفر و تتغیّظ تغیّظاً شدیداً فلا تسکن حتّی یضع قدمه فیها فتقول قط قط أی حسبی حسبی».

صفحه ۴۱

همانطوری که از دیدار یکی از آن دو به شما ضرری نمی رسد. چون روز قیامت فرا رسد،

از جانب خداوند اعلام می شود که هرگروهی معبود خود را تبعیت کند. پس افرادی که غیر از خالق یگانه (بت ها) را پرستش کرده اند، همگی در آتش پرتاب می شوند. به

طوریکه به جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده اند فرد دیگری، خوب یا بد، در خارج جهنم باقی نماند. در آن حال، خالق عالمیان به صورت خاصی که بشر می تواند او را ببیند می آید، و می فرماید: من خالق شما هستم. مؤمنین می گویند: اگر تو خدا باشی، پناه به خدا می بریم! ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم. خداوند در جواب می گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه ای است که با آن نشانه، خدا را ببینید و بشناسید؟ جواب دهند: آری، پس خداوند ساق پای خود را باز می کند (یعنی پای خود را عریان نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا نموده و خداوند را در همان صورتی که نخستین بار دیده اند می بینند. پس می فرماید: من خدای شما هستم. آن ها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی(۱)». اصلا در این کتاب بابی (فصلی) تحت عنوان «اثبات رؤیت خدای متعال» وجود دارد. در صورتی که قرآن مجید، رؤیت پروردگار را صریحاً نفی نموده و در قرآن مجید می فرماید: } لاـ تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ { ; «هیچ چشمی او را درک نمی کند و او همه دیدگان را مشاهده می کند.

او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است(۲)». وقتی حضرت موسی(علیه السلام) بر حسب فشار بنی اسراییل به هنگام مناجات، تقاضای رؤیت پروردگار را نمود } رَبِّ أَرِنِی

۱ . مسند احمد، ج ۲، ص۲۷۵ ; صحیح بخاری، ج ۱، ص۱۹۵ ; صحیح مسلم، ج ۱، ص۱۱۲ ;

شبهای پیشاور، ص۱۹۵ «هل نری ربّنا یوم القیامه؟ قال: نعم، هل تضارون فی رؤیه الشمس بالظهره صحوا لیس معها سحاب، قالوا: لا یا رسول الله و هل تضارون فی الرؤیه القمر لیله البدر صحوا لیس فیها سحاب؟ قالوا لا یا رسول الله، قال: ما تضارون فی رؤیه الله یوم القیامه إلاّ کما تضارون فی رویه أحدهما إذا کان یوم القیامه إذن مؤذن لیتبع کلّ أمّه ما کانت تعبد فلا یبقی أحد کان یعبد غیر الله من الأصنام و النصاب إلاّ- یتساقطون فی النار حتّی إذا لم یبق إلاّ من کان یعبد الله من برّ و فاجر آتاهم ربّ العالمین فی أدنی صوره من التی رأوه فیها و یقول أنا ربّکم فیقولون نعوذ بالله منک لا نشرک بالله شیئاً فیقول هل بینکم و بینه آیه فتعرفونه بها؟! فیقولون: نعم، فیکشف الله عن ساق ثمّ یرفعون رؤوسهم و قد تحوّل فی صوره التی رأوه فیها أول مرّه فقال: أنا ربّکم فیقولون أنت ربّنا».

۲ . انعام(۶): ۱۰۳

صفحه ۴۲

أَنْظُرْ إِلَيْکَ { ; خدایا خود را به من آشکار نما تا تو را مشاهده نمایم، خداوند در پاسخ

موسی گفت: } قالَ لَنْ تَرانِی { ; «هرگز تا ابد مرا نخواهی دید».(۱) اما عده ای استناد به این پاسخ امام علی(علیه السلام) : «خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم»(۲) به سؤال مرد یهودی که از ایشان پرسید: آیا در وقت عبادت خدا را می بینی؟ اشاره می کنند و نتیجه می گیرند که حق تعالی دیدنی است. شیخ صدوق در کتاب «توحید» خود و شیخ کلینی در «اصول کافی» باب ابطال الرؤیه این خبر را به طور کامل چنین نقل می کنند:

«عالم یهودی از امیرالمؤمنین(علیه السلام)سؤال کرد: آیا در وقت عبادت خدا را می بینی؟ حضرت فرمود: خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم. سؤال کرد چگونه او را می بینی؟ فرمود: ذات باری تعالی را با چشم سر نمی بینم، بلکه او را با چشم قلب به نور حقیقت و ایمان می بینم(۳)». بسیاری از علمای سنی، همانند قاضی بیضاوی و جارالله زمحشری رؤیت جسمانی خدای تعالی را محال عقلی دانسته اند. از آنجایی که فقط اجسام عنصری با چشم سر قابل رؤیت می باشند، لذا اعتقاد به رؤیت خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، قطعاً به معنای آن است که خدا را محاط خود در جهت خاص قرار داده و برای ذات او قائل به جسمانیت شویم.

بنابراین، خرافات بسیاری که در صحیحین وجود دارد اعتبار آن ها را مخدوش می کند. مثلاً امام بخاری در کتاب غسل خود، مسلم در باب فضائل موسی(علیه السلام) و امام احمد حنبل در جزء دوم مسند خود از ابوهریره چنین نقل نموده اند: قوم بنی اسراییل همگی با

هم و بدون ستر عورت به آب رفته، خود را شستشو داده و به عورت های یکدیگر نگاه می کردند. چون این کار برای آن ها رسم و عادت شده بود، زشتی و قباحت آن از بین

۱ . اعراف(۷): ۱۴۳

۲ . تفسیر صافی، ص۸۴ ; شرح الاسماء الحسنی، ج ۱ صص۶۴ و ۱۸۹، ج ۲ ص۲۴ ; اللمعه البیضاء، ص۱۶۹ ; شبهای پیشاور، ص۱۹۷ «لَمْ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَه».

۳ . بحار الانوار، ج ۴، ص۴۴ و ج ۴۱، ص۱۶ ; اضواء الصحیحین، ص۱۵۱ ; شبهای پیشاور، ص۱۹۷ «جَاءَ

حِبْرٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ حِینَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ وَیْلَکَ! مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَ کَیْفَ رَأَیْتَهُ؟ قَالَ: وَیْلَکَ لاَ تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ فِی مُشَاهَدَهِ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ».

رفته بود. فقط حضرت موسی(علیه السلام) به تنهایی به آب می رفت تا کسی عورت او را نبیند. بنی اسراییل این کار او را دلیل بر نقص وی پنداشته و تصور می کردند که مثلاً ایشان فتق دارد و نمی خواهد کسی از آن مطلع شود. روزی که حضرت موسی(علیه السلام) جهت غسل به داخل آب رفته بود، لباس ها را در آورده و بالای سنگی گذاشت، سنگ با لباس موسی فرار نمود، موسی(علیه السلام) به دنبال او می رفت و می گفت: ای سنگ، لباس هایم را کجا می بری؟ سنگ آن قدر با لباس موسی رفت و موسی(علیه السلام) همچنان لخت و بدون ستر عورت او را تعقیب کرد، تا آن که بنی اسراییل توانستند به عورت حضرت موسی(علیه السلام) نظر افکنند، و بالاخره دریافتند که موسی عیب و نقصی (فتق) ندارد. پس از آن، سنگ از حرکت باز ایستاد، موسی(علیه السلام) لباس هایش را گرفت و چنان بر سنگ تازیانه زد که سنگ شش یا هفت بار ناله کرد! (۱)». نسبت دادن چنین عملی به هر یک از ما چقدر زشت و سخیف است؟ چه رسد به این که آنرا به پیغمبر اولوالعزمی نسبت دهند. آیا می توان باور نمود که سنگ به حرکت در آید و لباس ها را ببرد و در واکنش به تازیانه زدن ناله هم بکند؟!

در پاسخ این سؤال عده ای حرکت سنگ را مثل سایر معجزات، از قبیل اژدها شدن عصای موسی می دانند، و از این موضوع غافلند که صدور معجزات و خرق عادات بدان جهت است که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید. در صورتی که این عمل سنگ، فقط فضاحت را آشکار نموده و اصلاً احقاق حقی در کار نبوده است.

خبر دیگری از ابوهریره در جلد اول و جلد دوم صحیح بخاری و نیز در جلد دوم صحیح مسلم بدین گونه نقل شده است: «وقتی ملک الموت به خدمت موسی(علیه السلام)رسید، به محض این که از او خواست تا دعوت پروردگار را اجابت کند، حضرت موسی(علیه السلام) چنان سیلی به چشم ملک الموت زد که چشمش کور شد. پس ملک الموت به سوی پروردگار

۱ . مسند احمد، ج ۲، ص۳۱۵ ; صحیح بخاری، ج ۴، ص۱۲۹ ; صحیح مسلم، ج ۱، ص۱۸۳ ; سنن الترمذی، ج ۵ ، ص۳۸ ; شبهای پیشاور، ص۱۹۹ «ففرّ الحجر بثوبه فجمع موسی بأثره یقول ثوبی حجر ثوبی حجر حتّی نظر بنوا اسرائیل إلی سوأه موسی فقالوا والله ما بموسی من بأس فقام الحجر بعد حتی نظر إلیه فأخذ موسی ثوبه فطفق بالحجر ضرباً فوالله انّ بالحجر ندباً ستّه أو سبعه...!».

صفحه ۴۴

برگشت و گفت: مرا به سوی بنده ای فرستادی که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود.

آنگاه خداوند چشم ملک الموت را سالم نمود و به او فرمود: به سوی بنده ام برگرد و بگو: اگر طالب زندگی دنیا هستی، دست خود را بر پشت گاوی بگذار، هر چه مو به

دستت آمد به همان مقدار بر سالهای زندگانی تو اضافه خواهد شد(۱)». سپس امام احمد حنبل و محمد بن جریر طبری چنین نتیجه گیری می کننـد که تا آن هنگام ملک الموت به صورت علنی و آشـکار برای قبض روح می آمـد، ولی بعد از آن واقعه مجبور شد که پنهانی و مخفیانه برای قبض روح بیاید (شاید از ترس آن که هر دو چشمش کور نشود!)

مثـالی دیگر; بخاری در جلـد دوم صـحیح خود باب «اللهو بالمحراب» و نیز مسـلم در جلـد اول صـحیح خود باب «الرخصه فی اللعب الـذی...» از ابوهریره نقـل می کننـد: «در یـک روز عیـد، جمعی از سـیاحان سودانی در مسـجد رسول الله(صـلی الله علیه وآله) جمع شده بودند و با اسـباب لهو و لعب، مردم را سـر گرم می کردند. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به عایشه فرمود: آیا می خواهی تماشا کنی؟ عایشه پاسخ داد آری یا رسول الله. سـپس حضرت، عایشه را طوری بر پشت خود سوار نمود که سرش را از روی شانه آن حضـرت کشـیده و صورت خود را به صورت مبارکش گـذارد. حضـرت آن ها را مرتبا ترغیب می نمود تا بهتر و خوبتر بازی کننـد و عایشه لـذت ببرد!. تا آن که عایشه خسـته شد و پیغمبر(صـلی الله علیه وآله)او را بر زمین گذاشت!». آیا چنین اخباری، جعل و بهتان به پیامبران الهی نیست؟!!

به دلیـل وجود اخبار مشابهی که در صـحیحین آمـده است، اخبار آن ها بایـد مورد بررسـی و تأمل قرار گیرد. چون در تاریـخ، افراد زیادی مثل ابوهریره(۲) بوده اند که با دریافت پول از دربار معاویه، حدیث جعل می کرده اند. لذا

این گونه احادیث، در میان

۱ . مسند احمد، ج ۲، ص۳۱۵ ; فتح الباری، ج ۶ ، ص۳۱۵ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۱ ، ص۱۷۸ ; ابوهریره، ص ۷۰ ; شبهای پیشاور، ص۲۰۱ «جاء ملک الموت إلی موسی(علیه السلام) فقال له: أجب ربّک، قال أبو هریره: فلطم موسی عین ملک الموت ففقأها! فرجع الملک إلی الله تعالی فقال: إنّک أرسلتنی إلی عبد لک لا یرید الموت، ففقأ عینی. قال: فرد الله إلیه عینه و قال: ارجع إلی عبدی فقل: الحیاه ترید فإن کنت ترید الحیاه فضع یدک علی متن ثور فما تورات بیدک من شعره فإنّک تعیش بها سنه».

۲ . پیشتر گفته شد که عمر بن الخطاب او را به جرم جعل حدیث دروغ تازیانه زد.

صفحه ۴۵

صحیحین زیاد به چشم می خورد.

در کتاب «صحیح بخاری» خوارج نهروان ثقه(۱) شمرده شده اند. مثلا عمران بن حطان را که از سران خوارج بوده و در مدح ابن ملجم مرادی شعر سروده، ثقه دانسته است. یاران حجاج بن یوسف از جمله اسماعیل بن اوسط البجلی را که قاتل سعید بن جبیر بوده، ثقه دانسته است. عمر بن سعد که قاتل امام حسین(علیه السلام) بوده را نیز ثقه دانسته است. بخاری روایت از امام صادق(علیه السلام) را ترک کرده، حال آن که شافعی و دیگران ایشان (امام صادق(علیه السلام)) را ثقه دانسته اند.(۲)

۱ . حدیث در تعریف شیعه، از نظر اعتبار به چهار بخش عمده تقسیم می شود: ۱ . صحیح ۲ . حَسَن ۳ . موثق یا ثقه ۴ . ضعیف. ثقه یا موثق (مورد اطمینان)، آن حدیثی است که اسامیِ واسطه ها ذکر شده ولی در

میان آن ها اشخاص غیر شیعه دوازده امامی نیز هستند، به شرط این که به راستی و درستی شناخته شده باشند.

۲ . الغدیر، ج۵ ، ص۲۹۶

صفحه ۴۶

طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرک نیست؟

پرسش: در کتب ادعیه شیعیان، زیاد دیده می شود که از امامان خود طلب حاجت می کنند. آیا از غیر خدا طلب حاجت کردن، دلالت بر شرک شیعیان ندارد؟ حتی فقیران شیعه در معابر عمومی یاعلی، یا حسین، یا ابوالفضل، یا امام رضا می گویند و کمتر کسی از آن ها از کلمه یا الله استفاده می کند که همگی آن ها از مظاهر شرک است (چون به غیر خدا توجه می کنند). یا نذورات خود را همواره نذر امام و امامزاده می کنند که نذر برای مخلوق و غیر خدا، شرک است.

پاسخ: قبل از پاسخ به این سؤال ابتدا باید تعریف روشن و دقیقی برای شرک، ارائه نمود.

۱ . شرک جلی و آشکار، آن است که انسان در ذات یا صفات یا عبادات و افعال برای خداوند متعال شریک قرار دهد.

* شرک در ذات: یعنی در الوهیت، ذات و وحدانیت خدای تعالی شریک قرار دهد. مثل نصاری که قائل به پدر، پسر و روح القدس می باشند. هر کدام از این سه، دارای یک ویژگی می باشند که دو تای دیگر ندارد و تا این سه با هم جمع نشوند ذات خداوندی بارز نگردد.

* شرک در صفات: آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم، حکمت، قدرت، حیات... را زاید بر ذات باری تعالی بدانند و این صفات را عین ذات او ندانند. اشاعره این

گونه می باشند.

* شرک در افعال: آن است که خداوند را در معنی و حقیقت، بالذّات نداند. یعنی فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر (کم یا زیاد، مستقیم یا غیر مستقیم) در افعال و تدابیر الهی بداند. یا آن که امور بعد از خلقت را واگذار شده به خلق بداند. یهودیان این گونه می باشند، زیرا آن ها معتقدند که خداوند وقتی خلایق را خلق نمود، از تدبیر امور بازماند

صفحه ۴۷

و به ناچار، کار را به خلق واگذار نموده و خود به کناری رفت. غلات نیز بدین جهت که عقیده دارند خداوند امور را به امامان تفویض نموده تا آن ها خلق کنند و روزی دهند، این گونه می باشند. به همین جهت آن ها را مفوّضه نیز می گویند.

* شرک در عبادت: آن است که در موقع عبادت توجه، حضور قلب و نیت خود را به غیر خدا متمایل سازد. بنابراین هر عبادتی که نیّت آن برای خلق باشد شرک است. چون برای خدا شریک قرار می دهد و او را در مقام عبادت پرستش می کند.

۲ . شرک خفی: شرک در اعمال، عبادات و طاعات است و تفاوت آن با شرک در عبادت، بسیار ظریف است. شرک در اسباب نمونه بارز شرک خفی است.

* شرک در اسباب: و آن زمانی است که چشم امید و خوف به خلق و اسباب داشته باشیم. مثلاًـ یک کارمند، مستقلاً و منحصراً به اداره، کارفرما یا صاحب کارش توجه داشته باشد.

اما پاسخ به سؤال درباره شرک شیعیان:

* حاجت خواستن از امامان:

اگر صرف حاجت خواستن و تقاضا نمودن از مخلوق، شرک باشد پس تمام خلایق مشرکند

و اصلاً نمی توان موحدی پیدا نمود. واضح است که روابط اجتماعی جوامع انسانی بر پایه نیاز به یکدیگر بنا شده و کمک خواستن از دیگران در دنیا متداول است. به طوری که به سوی یکدیگر رفته و بدون این که نامی از خدای متعال برده شود تقاضای کمک از دیگری می نمایند. مثلاً:

* مریضی به مطب پزشکی می رود و از او درخواست مداوا و معالجه می کند.

* غریقی در آب فریاد می زند که از غرق شدن نجاتش دهند.

* مظلومی به دادگاه می رود و از قاضی تقاضای دادرسی می کند.

* طلبه و دانشجویی نزد استاد رفته و تقاضای آموزش و یادگیری می کند.

* کسی که اموالش به سرقت رفته به کلانتری می رود و تقاضای پیداکردن اموال مسروقه را دارد.

* کسی به نانوایی می رود و تقاضای چند قرص نان می کند.

صفحه ۴۸

آیا می توان همگی این افراد را به دلیل این که در محاورات خویش، نامی از خدای متعال نمی برند مشرک دانست؟ یقیناً پاسخ منفی است. حتی بالاتر از همه این ها، انبیا نیز از خلایق، تقاضای کمک و یاری می طلبیده اند. در سوره نمل توجه و دقت شود که حضرت سلیمان به حضار مجلس گفت: } قالَ یا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یَأْتُونی مُسْلِمِینَ قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی { ; کدامیک از شما تخت بلقیس را قبل از این که

او نزد من آیـد و تسـلیم امر من شود به اینجا خواهید آورد؟ از آن میان عفریت جن گفت: من در آوردن تخت او به اندازه ای قـادر و امینم که قبـل از آن که تو از جایگـاه قضاوت خود برخیزی آن را به حضورت می آورم. کس دیگری که به بعضـی از علـوم کتـاب الهی دانـا بـود (آصف بن برخیـا) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجـا می آورم. چون سلیمـان سـریر را نزد خود مشاهـده کرد گفت: این توانایی از فضل خـدای من است(۱)». بـدیهی است که تخت بلقیس بـا آن عظمت را از راه دور آوردن، آن هم در یک چشم بر هم زدن کار مخلوق عاجز نیست.

بنابراین از تقاضا و اسـتمداد طلبیـدن سـلیمان، جهت انتقال تخت بلقیس می توان دریافت که صـرف کمک خواسـتن و تقاضـا نمودن شرک نیست، زیرا شرک یک امر قلبی است.

از طرف دیگر خلفـــای اول و دوم، مخصوصـاً بـه هنگـام قضـاوت و داوری بیـن مردم کـه خـود از آن عـاجز بودنـــد به امیرالمؤمنین(علیه السـلام) مراجعه نموده و اسـتمداد می طلبیدنـد. نمونه های این اسـتمداد در «مناقب» و «جلوه هایی از عـدالت مولـود کعبـه» بسـیار اسـت. در زیر فقـط به بیـان یـک مـورد از مـواردی که خلیفه دوم عمر بن الخطـاب به اهـل بیت و عـترت پیغمبر(علیهم السلام) توسل نموده تا به نتیجه برسد بسنده می شود.

* ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» نقل می کند:

۱ . نمل (۲۷): ۳۸ تا ۴۰

صفحه ۴۹

در سال ۱۷ هجری مردم به دفعات زیادی برای استسقا (دعای باران) می رفتند

و نتیجه نمی گرفتند تا این که عمر خلیفه دوم گفت: فردا به وسیله کسی که دعایش مستجاب می گردد طلب آب خواهم کرد. خلیفه خود نزد عباس عموی پیغمبر رفت و گفت: با ما بیرون بیا تا به وسیله تو از خداوند متعال طلب آب نماییم. عباس گفت: باید صبر نمود تا وسیله آن مهیا شود. آنگاه به بنی هاشم خبر داد که لباس پاک پوشیده و بوی خوش نیز استعمال کنند. سپس امام علی(علیه السلام) در جلو و امام حسن(علیه السلام) در سمت راست و امام حسین(علیه السلام)در سمت چپ و بنی هاشم در پشت سر آن ها حرکت کردند. جناب عباس به عمر گفت: کس دیگری را با ما نفرست. آن ها رفتند تا به مصلی رسیدند و جناب عباس دست به دعا برداشت. جابر نقل می کند که هنوز دعا تمام نشده بود که ابرها به حرکت در آمد و باران باریدن گرفت. امام بخاری نیز در صحیح خود از عمر چنین نقل می کند: «پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرمان به تو متوسل شدیم تا باران به ما عطا کنی. پس خداوند به آن ها باران عطا کرد(۱)». ابن ابی الحدید نیز در جلد دوم شرح نهج البلاغه خود نقل می کند: خلیفه با عموی پیغمبر جهت استسقا بیرون رفتند. خلیفه عمر در محل استسقا گفت: «پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرت و البته اجدادش و بزرگان آن ها به سوی تو متوسل شدیم. پس مقام پیغمبرت را در عموی او حفظ فرما; چون او ما را دلالت نموده که از درگاه با عظمت تو طلب شفاعت و

استغفار نماییم(۲)».

۲ . نذر امامان

در اکثر کتب فقهی شیعیان، فصلی به نام «باب نذر» وجود دارد و تمام رساله های مراجع تقلید و فتاوای آن ها بر این اصل استوار است که نذر، نوعی عبادت است و مانند بقیه عبادات باید برای خدا باشد. دو شرط «نیت قربه الی الله» و «صیغه نذر» را نیز لازمه آن دانسته اند. اگر یکی از آن دو شرط نباشد، نذر محقق نمی شود و این دو شرط مکمل

۱ . رفع المناره، ص۹۱ ; شبهای پیشاور، ص۲۲۹ «اللّهمَّ إنّا نَتَوسَّلُ إلَیکَ بِعَمّ نَبیّنا فَاسْقنا فَیسقون».

۲ . الفایق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص۱۱۵ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص۳۶۳ ; تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰ ; شبهای پیشاور، ص۲۲۹ «الّلهمّ إنا نتقرّب إلیک بعمّ نبیّک و قفیه آبائه و کبر رجاله... فاحفظ اللهمّ نبیّک فی عمّه فقد دلونا به إلیک مستشفعین و مستغفرین».

یکدیگرند. نیت نذر مانند بقیه عبادات باید برای خاطر خدا و رضایت او باشد. این نکات

در تمام رساله های عملیه فقهای شیعه به وضوح آمده است. بنابراین در ادای نذر، نیت برای غیر خدا حتی نیت پیغمبر و امامان و آل محمد متصور نبوده و باطل کننده نذر است.

از آنجایی که تمام شیعیان بر این اعتقادند که اگر کسی «آل محمد» را خدای خود یا آن ها را شریک در ذات و صفات و افعال خدا بداند، قطعاً مشرک است پس نیت آن ها نمی تواند برای غیر خدا باشد.

اما شرط دوم که صیغه نذر باشد متمم شرط دوم و تثبیت کننده شرط اول است. بدین معنا که نذر کننده باید در موقع نذر

صیغه بخوانـد و چنانچه نام خدا در آن صـیغه نباشد صـیغه نذر جاری نمی شود. مثلاً کسـی که روزه نذر می کند باید بگوید: «برای خدا روزه می گیرم».

بنابراین شـیعیان معتقدنـد که هم نیت نـذر و هم صـیغه نـذر هر دو تأکیـد بر انجام نذر برای خدا دارند و باید برای رضای خدا باشـد، ولی نـذر کننـده در مصـرف نـذر خود مختار است. مثلاً نـذر می کنـد که گوسـفندی را برای خدا در حرم فلان امام یا امامزاده بکشـد. حال می توانـد آن را به فقرا بدهـد یا اطعام کند و یا به هیئت و عزاداران آن امام و امام زاده بدهد. یا مثلاً نذر می کنـد تـا پول یـا لباسـی را به اهالی یا فقرا یا عالم یا سـیدی از اولاد رسول الله بدهـد. چون هم نیت و هم صـیغه نـذر هر دو تأکیـد بر انجام نذر برای خدا دارند، لذا هیچ اشـکالی بر آن وارد نیست. حال اگر بعضـی افراد از این اصل عدول نمایند، نمی توان عمل آن ها را به کل شیعیان تعمیم داد و اصول مسلم شیعه را خدشه دار نمود.

۳ . اگر از شـیعیان عبارات و اصطلاحاتی چو «یا علی ادرکنی»، «یا حسین ادرکنی» و «یا مهدی ادرکنی» شنیده می شود، معنای آن «یـا علی الله ادرکنی»، «یا حسـین الله ادرکنی» و «یا مهـدی الله ادرکنی» نیست، بلکه چون دنیا دار اسـباب است(۱) و شیعیان آن خاندان جلیل القدر را وسیله و اسباب نجات می دانند، لذا به وسیله آن ها به خدای متعال توجه می جویند.

۱ . الصحیح من السیره، ج ۴، ص۸۷ ; تفسیر المیزان، ج ۲،

ص۴۰ ; شبهای پیشاور، ص۲۱۸ «أبی الله أن یجری الأمور إلاّ بأسبابها».

صفحه ۵۱

به هر حال توجه مستقل ما در طلب حوایج و دفع مشکلات نسبت به ذات یگانه پروردگار همچنان محفوظ است. همانطور که در قرآن مجید آمده است } یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ {; ای اهـل ایمان تقوای خـدا را پیشه کنیـد و با «وسیله» به درگاه با عظمت پروردگار بروید(۱)».

از آنجایی که شیعیان، آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را عباد الله الصالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می دانند، بنابراین توسل به آن ها را بر حسب دستور رسول گرامی اسلام لازم می دانند. برای صحت این ادعا نیز می توان به علمای اهل سنت، نظیر ابن ابی الحدید معتزلی استناد نمود. او در جلد چهارم شرح نهج البلاغه خود، خطبه حضرت زهرا(علیها السلام) درباره غصب فدک در حضور مهاجر و انصار را چنین نقل می کند: «خدایی را حمد می کنم که از پرتو نور عظمتش اهل آسمان ها و زمین بندگی می کنند و هدف تمام وسایل، ذات اقدس اوست و ما در میان خلق «وسیله» هستیم(۲)».

«حدیث ثقلین» دلیل محکم و مطمئن دیگری مبنی بر جواز توسل و تمسک به آل محمد و اهل بیت رسالت است که حتی جماعت اهل سنت، مثل ابن حجر مکی در صواعق محرقه صحت آن را تأیید می کنند. رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در این حدیث می فرماید: «به درستی که در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم. یکی از آن ها کتاب خدا (قرآن مجید) و دیگری اهل بیت من است. پس هر کس

که به آن ها توسل و تمسک جوید، قطعاً نجات خواهد یافت. هر کس از آن دوری نماید به تحقیق هلاک خواهد شد، و پس از من، هر کس که توسل و تمسک به آن ها جوید هرگز گمراه نخواهد شد(۳)».

۱ . مائده (۵): ۳۵

۲ . سقیفه و فدک، ص ۱۰۰ ; صحیفه الزهرا(علیها السلام)، ص ۲۷۰ ; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱ ; شبهای پیشاور، ص۲۱۹ «و احمدوا الله الّذی لعظمته و نوره یبتغی من فی السموات و الأرض إلیه الوسیله و نحن وسیلته فی خلقه...».

۳ . المعیار و الموازنه، ص۳۲۲ ; سنن الکبری، ج ۵ ، ص ۱۳۰ ; جامع الصغیر، ج ۲، صص۱۵۶ و ۱۵۷ ; فتح الباری، ج ۱۱، ص۳۳۳ و ۴۰۸ ; شبهای پیشاور، ص۲۲۵ «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، مَنْ تَوسل (تمسّک) بِهِما فَقَد نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنهُما فَقَد هَلَکَ ما إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً(بعدی)».

صفحه ۵۲

«حدیث سفینه» سند محکم دیگر شیعیان در توسل به اهل بیت و آل محمد است که بیش از صد نفر از بزرگان اهل سنت، از جمله مسلم بن حجاج، احمد بن حنبل، جلال الدین سیوطی، فخر رازی، ثعلبی و محمد بن شافعی در کتب خود ثبت نموده اند که رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمود: «به درستی که مثل اهل بیت من در میان شما به سان کشتی نوح است. هر کس که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و آنان که از سوار شدن امتناع کردند هلاک گشتند(۱)». امام محمد بن ادریس شافعی آن را به شعر

در آورده است و می توان آن را در کتاب علامه فاضل عجیلی به نام «ذخیره المآل» یافت.

بنابراین با بررسی موارد فوق می توان دریافت که شیعیان بنابر دستور پیامبر خود به خاندان ایشان توسل می جویند.

هم چنین بـا دقت و توجه به دعـای شـیعیان دربـاره چگونگی توسل نمودن به معصومین، به وضوح مشاهـده می گردد که ائمه معصـومین را یکی یکی مخـاطب قرار داده و به آن هـا گفته می شـود «يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيها عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» و سپس آن ها را نام می برند و می گویند «ای سـید و مولای ما»، به وسـیله شـما به سوی خدای متعال توسل می جوییم و طلب شفاعت می کنیم. ای کسی که نزد خـدای بزرگ آبرومنـد هستیـد...» تا آخر که عموم خاندان رسالت را مخاطب قرار می دهند. در خطاب به آن ها گفته می شود «ای حجت خـدا بر خلق». ملاحظه می شود که در همه جا نام مبارک پروردگار است و در هیـچ جا برای او شـریکی قرار داده نشده است.(۲)

از طرف دیگر رفع کامـل شـبهه به اصـل شـفاعت باز می گردد. خلاصه بحث این که با توجه به آیه مـذکور (مائـده ۳۵) اصل مسأله وسیله یا شفاعت در آیات دیگر قرآن پذیرفته

۱ . مجمع الزواید، ج ۹، ص۱۶۸ ; کنز العمال، ج ۱۲، ص۹۸ ; تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص۱۳ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۴۴۳ ; شبهای پیشاور، ص۲۲۷ «إنّما مثل أهل

بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها هلك».

۲ . به دعای توسل در مفاتیح الجنان مراجعه شود.

صفحه ۵۳

شـده، } مَنْ ذَا الَّذِی یَشْـفَعُ عِنْـدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ {،(۱) } مـا مِنْ شَـفِیعٍ إِلاّ مِنْ بَعْـدِ إِذْنِهِ {،(۲)} یَوْمَئِـذ لا ـ تَنْفَعُ الشَّفـاعَهُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ {،(۳) } وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی {.(۴)

منتهی مطلب این است که آیات شفاعت (مانند آیات علم غیب) ابتدا شفاعت را به خود خداوند نسبت می دهند. در دسته بعد برای غیر خدا اثبات می کند و آن را مقید به اذن و مشیت خود می کند، یعنی هیچ موجودی اسـتقلال در شـفاعت ندارد. ولی شفاعت کننـده و شـفاعت شونده و اصل شـفاعت شـرایطی دارد که مورد رضایت و اذن خداوند باشد (} وَلا یَشْـفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی { انبیاء ۲۸)(۵)، در روایات اهل سـنت نیز شفاعت مورد تأیید قرار گرفته شرح نووی، صحیح بخاری ج ۴، کتاب توحید باب ۲۴ ص ۳۹۲(۶)، آنگاه که اصل شـفاعت ثابت می شود، حق شفاعت پیامبران و ائمه معصومین از احادیث زیادی از جمله حدیث مذکور سفینه ثابت می شود که در کتب فریقین آمده است «ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی».(۷)

علاوه بر ائمه، دسته های دیگری حق شفاعت دارند از جمله ۱ فرشتگان

۱ . بقره: ۲۵۵

۲ . یونس: ۳

۳ . طه: ۱۰۹

۴ . انبیاء: ۲۸

۵ . برای تفصیل بیشتر رجوع شود به المیزان ج ۱، ص۱۵۸. تفسیر موضوعی قرآن آیه الله جوادی آملی، ج۵ ، ص۱۱۷

۶ . نووی در شـرح صـحیح مسـلم به نقل از قاضـی عیاض: مذهب اهل سـنت بر جواز شـفاعت است عقلا و بر وجوب شفاعت است

نقلاً، زیرا هم آیات تصریح دارد و هم اخبار صحیح.... تنها خوارج و گروهی از معتزله شفاعت را نپذیرفته اند و شفاعت پنج قسم است

۱ شفاعت پیامبر برای سرعت در حساب.

۲ شفاعت پیامبر برای ادخال به بهشت.

۳ شفاعت برای نجات از آتش

۴ شفاعت برای اهل آتش.

۵ شفاعت برای ترفیع درجه اهل بهشت. ر.ک. بحار الانوار ج ۸ ص۶۱

۷ . صواعق محرقه ۸۹ و ۹۰، از امام احمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نقل قول نموده که ان لحدیث التمسک بالثقلین طرقاً کثیره وردت عن نیف و عشرین صحابیاً (بیش از ۲۰ نفر صحابی نقل کرده اند)

صفحه ۵۴

۲ شهدا ۳ علما ۴ خویشاوندان ۵ . همسایگان ۶ . مؤمنین ۷ مجاهدان ۸ صدیقین ۹ اطفال سقط شده ۱۰ قران کریم ۱۱ و از همه مهمتر خود خداوند که همه شفاعت، با اذن و رضایت اوست. یادآوری این نکته ضروری است که به نص قرآن شهدا زنده اند و ائمه افضل بر شهدا هستند. بطریق اولی نزد خداوند رزق دارند و همان طور که پیامبر در حال حیات (۶۴ نساء) حق شفاعت دارد، همه دسته های مذکور می توانند بعد از وفات حق شفاعت داشته باشند.

تفاوت دیدگاه توحیدی اسلام با دیدگاه بت پرستان در مورد شفاعت این است که بت پرستان برای بت های خود حق شفاعت بالاستقلال قائل بودند و حق شفاعت به آن ها تفویض شده است. ولی همانطور که گذشت در اسلام شفاعت به نحو عدم استقلال به اذن و رضایت خدا برای گروهی که ذکر شد و از آیات

و روایات نتیجه می شود فقط امکان پذیر است } هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللهِ {(۱).

وهابیان به پیروی ابن تیمیه درباره شفاعت نظراتی دارند که با همه مذاهب اسلامی متفاوت است. آن ها با این که اصل شفاعت را پذیرفته اند ولی می گویند حق نداریم درخواست شفاعت از پیامبر و دیگران داشته باشیم بلکه باید از خدا بخواهیم که او پیامبر را در حق ما شفیع گرداند و این خلاف صریح قرآن است. } یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا {،(۲)} وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ {(۳)... که گذشت.

۱ . یونس: ۱۸

۲ . یوسف: ۹۷

۳ . نساء: ۶۴ و محمّد(صلی الله علیه وآله) : ۱۹

صفحه ۵۵

بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان

پرسش: آیا خواندن نماز زیارت در حرم امامان، یا بوسیدن ضریح و قبور ائمه، سزاوار یک موحد مسلمان است و این گونه اعمال مرده پرستی و شرک نمی باشد؟

پاسخ: با پرسش چند سؤال که پاسخ روشنی دارند به تشریح و پاسخگویی سؤال فوق خواهیم پرداخت.

آیا به هنگام عیادت بیماران یا ملاقات زندانیان، بردن هدیه ای چون کتاب، دسته گل، میوه و یا چند کمپوت کار ناپسندی است؟

آیه به هنگام دیدار دوست، بردن هدیه ای هر چند کوچک، کار زشتی بوده و نشانه ای از شرک در آن است؟

آیا در هنگام ملاقات و دیدار یکی از عزیزانی که مدتی است او را ندیده اید، روبوسی و مصافحه نشانه پرستش آن فرد می باشد و کار زشت و ناپسندی است؟

در کتب اخبار و روایات، بابی تحت عنوان «ثواب هدیه دادن به مؤمن» وجود دارد و رسول گرامی اسلام(صلی الله

علیه وآله) هم بر آن سفارش نموده اند. بنابراین زمانی که شخصی به دیدار و ملاقات کسی می رود، هدیه بردن او نشانه ای از انسانیت اوست و از نظر اسلام نیز مستحب مؤکّد است. حال هنگامی که به دیدار یکی از دوستان یا بستگان متوفی خود می روید، چه هدیه ای می توان برایش برد؟ آیا می توان باز همان گل، کتاب، کمپوت و میوه را برای او برد؟ یا این که با قرآن خواندن، صلوات فرستادن، دعا کردن، ذکر و نماز خواندن و... برایش خیرات می فرستید؟ به دلیل آشکار و واضح بودن پاسخ این سؤال، توصیه شده است تا برای ارواح والدین و مؤمنین نماز هدیه نمایید. نماز هدیه باید دقیقاً ویژگی بقیه نمازهای یومیه را داشته باشد و عیناً مانند آن ها باشد، یعنی هم قربه الی الله و هم رو به قبله باشد. در حال خواندن چنین نماز هدیه ای با شرایط فوق، چه نشانه ای از شرک می توان یافت؟! بر این اساس است که پیشوایان دینی تأکید نموده اند که زائرین

صفحه ۵۶

پس از زیارت ائمه، دو رکعت نماز قربه الی الله خوانده و ثوابش را نثار روح آن ها نمایند.

به دنبال علاقه وافر شیعیان به امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) طبیعی است اگر شیعه بخواهد نسبت به کسی شرک ورزد و یا درباره او غلو نماید لاجرم بایستی این کار را برای امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) از همه بیشتر و شدیدتر انجام دهد. بنابراین پس از بررسی آداب زیارت آن امام، چنانچه آثار شرک در زیارت نامه امام علی(علیه السلام) وجودنداشته باشد، منطقی است که در زیارت نامه بقیه ائمه

که اولاد او می باشند نیز آثار شرک وجود نداشته باشد.

در آداب زیـارت ایشان آمـده است: چون به خنـدق کوفه رسـیدی بگو «الله أکبر أهل الکبریاء و المجـد و العظمه الله أکبر أهل التکبیر و التقـدیس...» و چون به دروازه نجف رسـیدی بگو } الْحَمْـدُ للهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا الله... { و چون به در ورودی صحن مطهر رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ...» و وقتی که به بقعه مبارکه رسـیدی بخوان «أَشْـهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَـرِیکَ لَهُ...». سپس زیارت های گوناگون دیگری که شامل سـلام بر پیامبر و امیرالمؤمنین(علیه السـلام)است را بخوانـد. پس از اتمام زیارت نامه، دو رکعت نماز به عنوان هـدیه برای آن امام بخوانـد. نماز هم بایـد با همان ویژگی فوق و با نیت تقرب به خـدا و رو به قبله باشـد. پس از فراغت از نماز و در تعقیبـات نمـاز، این دعـا را بایـد بخوانـد «پروردگـارا دو رکعت نمـاز به سـوی سـید و مولاـی خـود، ولی تو و برادر رسول تو، امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب(علیه السلام)هدیه نمودم...(۱).»

تا آنجا که میگویند: خدایا برای تو نماز و رکوع و سـجده کردم زیرا برای غیر تو نماز و رکوع و سجود جائز نیست که خدائی غیر از تو نیست...

آیا زیارت نامه ای که از آغاز تا فرجامش ذکر است و حمد و ستایش خدا و

۱ . المزار، ص۵۰ ; تاریـخ بغـداد، ج ۴، ص۴۶۸ ; شـبهای پیشاور، ص۲۴۶ «اللهم إنی صـلیت هـاتین الرکعتین هـدیه منی إلی سیدی و مولای

ولیک و أخی رسولک أمیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن أبی طالب صلوات الله علیه و علی آله اللهمّ فصلّ علی محمّد و آل محمّد و تقبّلها منّی و أجزنی علی ذلک جزاء المحسنین، اللهمّ لک صلّیت و لک رکعت و لک سجدت وحدک لا شریک لک لأنّه لا تکون الصلاه و الرکوع و السجود إلاّ لک لأنّک أنت الله لا إله إلاّ أنت».

صفحه ۵۷

وحدانیت حق و شهادت به رسالت محمد(صلی الله علیه وآله)، اگر علی(علیه السلام) را عبد صالح خدا بخواند

شرک است؟! باید گفت نه تنها شرک نیست که توحید محض است؟!

اما درباره بوسیدن ضریح و قبور ائمه که بسیاری از مخالفان شیعه آن را حمل بر سجده می کنند باید گفت: اولاً «اعمال هر کسی در گرو نیت او می باشد(۱)». ثانیاً بوسیدن ضریح و قبور ائمه به قصد سجده بر آن ها نیست بلکه برای اظهار شدت و کثرت علاقه و محبت به آن ها است. بنابراین، این کار به منزله تکریم و تعظیم آن ها است و هیچ شیعه ای به قصد و نیت خدا بودن یا شریک برای خدا قرار دادن، هرگز این چنین بر روی خاک نمی افتد(۲). اگر اینگونه اعمال شرک و کفر می بود پیامبران گذشته چنین کارهایی را انجام نمی دادند. همانطور که می دانید قبلاً در زمان حضرت یوسف و یعقوب(علیهما السلام) که هر دو پیامبر الهی بوده اند، اینگونه کارها انجام می شده است. قرآن مجید می فرماید: } وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا {; پدر و

مادر را بر تخت نشاندند و آنگاه به خاک افتادند و او را سجده نمودند. در آن هنگام یوسف به پدرش گفت: این تعبیر خوابی است که قبلاـ دیـده ام و پروردگار آن خواب(۳) را محقق گردانید(۴)». در مقابـل این عمل نه حضـرت یوسف و نه پـدرشان حضرت یعقوب آن ها را منع نکرده اند.

سجده روی خاک یا تربت حضـرت سـید الشهدا(علیه السلام) سجده برای خداست نه سجده به خاک، همانند سجده فرشتگان به آدم که اطاعت خداوند و انجام فرامین او بودند. آنکه آدم در برابر خدا قرار گرفته و به جای خداوند به او سجده شود.

۱ . شرح سنن النسائی، ج ۷، ص۲۴۲ ; فتح الباری، ج ۱، ص۹ «إنّما الأعمال بالنّیات».

۲ . هر چند شایسته نیست با چنین حالتی که مخصوص خدای متعال است در برابر و مقابل غیر خدا و بدون نیت قرار گیرد.

۳ . در ابتـدای همین سوره خبر می دهـد که یوسف به پـدرش گفت: خواب دیده ام که آفتاب و ماه و یازده سـتاره مرا سـجده می کردند. حضـرت یعقوب چنین تعبیر کرد که به زودی به مقام بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم خواهند کرد.

۴ . یوسف (۱۲): ۱۰۰

صفحه ۵۸

آیا می توان گفت که آن دو پیامبر الهی و نیز ملائکه مشـرک بوده انـد و فقط ابلیس موحـد بوده است؟ سـجده بر آدم به نص صریح قرآن توحید محض و به فرمان الهی بوده است.

اما درباره بوسیدن و لمس کردن در و دیوار و ضریح معصومین و امام زاده ها و اشیای متعلق به آنان باید گفت: این کار نه

تنها بـدعت و حرام نیست بلکه به دلیل متبرک بودن آن ها ریشه در رفتار پیامبران پیشـین نیز دارد. در قرآن مجیـد آمده اسـت که وقتی حضـرت یوسف خود را به برادرانش معرفی نمود و آن هـا را مورد عفو و بخشـش قرار داد، به آن ها گفت: } اِذْهَبُواْ بِقَمِيصِى هَـٰذَا فـالقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِى يَأْتِ بَصِيراً {; پیراهنم را بـا خود نزد پـدرم ببریـد و بر صورتش افکنیـد تـا دیـدگانش بینا گردد(۱)». سـپس در جای دیگری از همین سوره آمده است: } فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً {; چون مژده دهنده نزد پدر آمد، پیراهن را بر صورت پدر افکند و یعقوب بینایی خود را بازیافت.(۲)»

آیا می توان رفتار این دو پیامبر الهی یوسف صـدیق که توصـیه به مالیـدن پیراهن بر چشـمان پدرش نموده و یعقوب که آن را انجام داده است را شرک به خدا و حرام دانست؟ آن هم داستانی که از زبان قرآن مجید نقل شده است؟

علاوه بر این، در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر نقل شده است که: «پیامبر را در حالی دیدم که حجرالاسود را لمس می کرد و می بوسید(۳)». بر همین مبنا است که کلیه مسلمین جهان به هنگام زیارت خانه خدا، برای لمس کردن و بوییدن حجرالاسود مدتها به صف می ایستند.

حال که بوسیدن سنگ حجرالاسود و لمس کردن پیران یوسف و مالیدن بر چشم مجاز می باشد، بدیهی است که می توان در و دیوار و ضریح امامان را لمس نمود و بوسید، زیرا تفاوتی بین اشیا (از جهت متبرک بودن آن ها) وجود ندارد؟!

۱ . یوسف (۱۲): ۹۳

۲

. یوسف (۱۲): ۹۶

۳ . مسند احمد، ج ۱، صص۱۶ و ۲۶ ; صحیح بخاری، ج ۲، ص۱۶۰ «رأیت رسول الله یستلمه و یقبّله».

صفحه ۵۹

باید توجه داشت بوسیدن قبور ائمه از روی «محبت» است نه از روی «عبودیت»، و آیا هرکسی را از روی محبت بوسیدند، عبادت کرده اند؟!! مانند بوسیدن فرزند، بوسیدن عکس و یا وسائلی که یادگار فرزندی است که به مسافرت رفته و یا از دنیا رفته، شرک است.

احمد بن حنبل در مسند (ج۶، ص۷۶) و ابن شبه در تاریخ مدینه (ج۱، ص۹۰) از عایشه نقل می کند: پیامبر رفتند و بازگشتند سؤال کردم کجا بودید؟ فرمود: به من امر شد به بقیع بروم برای آن ها دعا کنم و بر آن ها نماز بخوانم.

صفحه ۶۰

نظریه ی علمای اهل سنت درباره ی تبرّک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان

پرسش: نظر علمای اهل سنّت در باره تبرک و مس منبر و قبر پیامبر و قبور صالحین چیست؟

پاسخ:

۱ . عبدالله فرزند احمد بن حنبل می گوید از پدرم سؤال شد که مس منبر رسول الله و تبرک به آن و بوسیدن قبر شریف به قصد ثواب چه حکمی دارد؟ پدرم گفت اشکالی ندارد.(۱)

۲ . رملی شافعی: تبرک به قبر پیامبر و یا علما و یا اولیا جائز است و بوسیدن و استلام آن اشکالی ندارد.(۲)

۳ . محب الدین طبری شافعی: بوسیدن قبر و دست گذاشتن بر روی آن جایز است و سیره عمل علماء و صالحان بر آن است.(۳)

۴ . عسقلانی می گوید: در زمان عمر مردم گرفتار قحطی و خشکسالی شدند، یکی از اصحاب پیامبر به قبر پیامبر متوسل شد، گفت یا رسول الله استسق لأمّتک فانّهم قد هلکو.(۴)

۵ . دانشمندانی چون ابن حیان، ابن خزیمه، ابو علی خلال، شیخ الحنابله در زمان گرفتاری به قبور

اهل بیت پیامبر متوسل می شدند.(۵)

۱ . وفاء الوفا، ج۴، ص۱۴۱۴

۲ . کنز المطالب، ص۲۱۹

۳ . اسنی المطالب، ج۱، ص۳۳۱

۴ . فتح الباری، ج۲، ص۵۵۷

۵ . کتاب الثقات، ج۸ ، ص۴۵۶، تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹، تاریخ بغداد ج۱، ص ۱۲۰

دلایل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آن ها

پرسش: چرا شیعیان به زیارت اموات و پیشوایان خود، می روند و دعا می کنند و با آن ها صحبت می کنند؟

پاسخ: یکی از عقاید محکم و استوار الهیون که آن ها را از مادیون متمایز می سازد، اعتقاد به حیات جاودان پس از مرگ و بقای روح پس از فنای جسم می باشد. بر اساس این اعتقاد، جسم و بدن افراد از بین می رود ولی در عالم برزخ، روح و نفس آدمی در قالبی دیگر و بسیار لطیف تر زنده خواهد ماند. هر کس بر اساس اعمالش در دنیا، از نعمات الهی متنعم و یا معذب خواهد بود. استناد ما به آیات قرآنی است که شهدا را زنده خطاب می کند و آن ها را متنعم به نعمات الهی می داند. خداوند در قران کریم می فرماید: } وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ {; گمان نکنید که کشته شدگان در راه خدا مرده اند بلکه آن ها زنده و نزد خدای خود روزی می خورند(۱)». به ویژه در ادامه همین آیه، حالت عمومی تری را بیان کرده و می فرماید: } وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ {; به مؤمنانی که به شهدا نپیوسته اند مژده دهید که در پس

آن ها خواهند آمد (برای آخرت خواهند شتافت) و از مردن نهراسند و غمگین و ناراحت نباشند(۲)». با توجه به آیات قرآنی، آیا می توان شهدا و مؤمنین را مرده پنداشت؟ واضح است که پاسخ منفی است و در حقیقت آن ها زنده اند. اما آیا زنده بودن این اشخاص، فقط منحصر و محدود به روزی خوردن و ارتزاق آن ها است و سایر ویژگی های زندگان را ندارند؟ آیا زنده بودن آن ها فقط به دهان و دندان داشتن برای خوردن است، ولی گوش و زبان برای شنیدن و جواب دادن ندارند؟ یقیناً اینگونه نیست، چون زنده اند، قادر به شنیدن و حرف زدن هم

۱ . آل عمران (۳): ۱۶۹

۲ . آل عمران (۳): ۱۷۰

صفحه ۶۲

می باشند; منتهی گوش های ما قادر به شنیدن صدای آن ها نیست.

به دلایل فوق و بر اساس اعتقاد شیعیان، امامان، صالحین و شهدا زنده اند و ما در مقابل قبور آن ها ایستاده و با آن ها سخن می گوییم. برای آن ها دعا، قرآن و نماز می خوانیم و حاجات خود را به واسطه مقام، ارج، قرب و عزتی که نزد پروردگار دارند با آن ها در میان گذاشته تا آن ها نزد خدا شفاعت کنند و برای ما دعا کنند تا خداوند به ما نیز توجه نماید. اما اجابت این حوایج بستگی به اراده ذات حق تعالی دارد. بی جهت نیست که در زیارت حضرت سید الشهدا امام حسین(علیه السلام) آمده است: «شهادت می دهم که کلام مرا می شنوی و جواب مرا می دهی(۱)» یا در خطبه ۸۳ نهج البلاغه آمده «این مطلب را

از خاتم النبیین(صلی الله علیه وآله)بگیرید که او فرموده است: هر کس از ما بمیرد در حقیقت مرده نیست و هر کس که به ظاهر بپوسد در حقیقت پوسیده نیست(۲)».

بنابراین، ایستادن شیعیان در مقابل قبور ائمه معصومین و خاندان رسالت، ایستادن در مقابل قبور اموات و حرف زدن با مردگان نیست، بلکه به دلیل اعتقاد به توحید و خدا پرستی بر این باورند که در مقابل احیا و زندگانی ایستاده و با زندگان صحبت می کنند. نمونه صحبت با اهل قبور در سیره امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) وجود دارد (حکمت ۱۳ نهج البلاغه).

در سنن الکبری نقل شده «انّ فاطمه کانت تزور قبر عمّها حمزه کلّ جمعه، فتصلّی و تبکی عنده».(۳)

فاطمه زهرا هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و آنجا نماز می خواند و گریه می کرد.

عایشه به زیارت قبر برادرش عبد الرحمان در مکه می رفت. او در حبشه وفات کرد

۱ . بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۰ ; المزار، ص۹۷ ; شبهای پیشاور، ص۲۵۶ «أشهد أنّک تسمع کلامی و تردّ جوابی».

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶ ، ص۳۷۹ ; شبهای پیشاور، ص۲۵۶ «أیّها النّاس خذوها من خاتم النبیین(صلی الله علیه وآله) أنّه یموت من مات منّا و لیس بمیت و یبلی من بلی منّا و لیس ببال».

۳ . سنن الکبری، ج۴، ص۱۳۲

صفحه ۶۳

و در مکّه دفن شد.(۱)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در عمره حدیبیه قبر مادرش آمنه را زیارت کرد و گریه زیادی کرد که همه گریستند.(۲)

این احادیث با سند قوی مجوزی بر استحباب زیارت اهل قبور برای زنان نیز هست چون حدیث اول از فریقین به سند صحیح

رسیده و فعل حضرت فاطمه(علیها السلام) حجت می باشد.

ابن حِبّان از علمای اهل سنت متوفی ۳۵۰ ه صاحب کتاب ثقات می گوید: بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا رفتم در مدتی که در طوس بودم هر وقت مشکلی برایم عارض می شد به زیارت قبر آن حضرت می رفتم و از خدا می خواستم که مشکلم را حل کند و الحمد لله مشکل بر طرف می شد بارها امتحان کردم و نتیجه گرفتم.(۳) ابن خزیمه از اهل تسنن است. شاگردش محمد بن مؤمل می گوید: همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت امام رضا در طوس می رفتم. استادم در مقابل مرقد چنان تواضع می کرد که همه در شگفت بودیم.(۴)

۱ . در مصنف عبد الرزاق جلد ۳ ص ۵۷۰ و معجم البلدان، ج۲، ص۲۱۴

۲ . مسند أحمد، ج۶، ص۷۶، تاریخ مدینه ابن شبه، ج۱، ص۹۴

۳ . ثقات، ج۸ ، ص۴۵۶

۴ . تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۳۹

صفحه ۶۴

نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد

پرسش: اولین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد چه کسی بود؟

پاسخ: روزی مروان حکم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر گذاشته است، با شتاب به سوی او آمد و گردن او را گرفت، از جای بلند کرد و گفت: می دانی چه می کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده ای! زائر که ابوایوب انصاری از صحابه پیامبر بود گفت: آری، خوب می دانم که چه می کنم، من هرگز به زیارت سنگ نیامده ام، بلکه به زیارت پیامبر آمده ام. از رسول الله(صلی الله علیه

وآله) شنیدم که فرمود بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیانش اهل بودند، و آنگاه که نا اهلان بر آن حکم راندند برایش بگریید. حاکم و ذهبی حدیث را صحیح می دانند.(۱)

۱ . حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در مستدرک، ج۴، ص ۵۶۰

صفحه ۶۵

دلایل کفر یزید و لعن بر او

پرسش: چرا شیعیان یزید را کافر، فاسد و ملعون می دانند؟ در صورتی که خال المؤمنین معاویه (که خود منصوب عمر و عثمان خلفای دوم و سوم در امارت شام بود)، او را به خلافت منصوب نمود. یزید از خطای خود که کشتن نوه پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بود، پشیمان شد، توبه کرد و خدا نیز او را بخشید.

پاسخ: این استدلال که یزید چون به وسیله اسلاف خویش یعنی معاویه منصوب شده است پس باید بر حق باشد و مسلمین نیز تسلیم وی گردند و او را کورکورانه اطاعت نمایند، معقول و منطقی نمی باشد. زیرا اگر این روش انتصاب خلفای مسلمین، دلیل منطقی و معقولی می بود باید در تعیین خلیفه اول از همین شیوه استفاده می شد و او را به صورت شورایی انتخاب نمی کردند.

اما استدلال دوم که انتصاب معاویه به وسیله خلفای قبلی، دلیل بر حقانیت او می باشد با همین روش می توان او را نالایق و غاصب خلافت نامید; چون خلیفه بعدی یعنی علی(علیه السلام)او را از امارت شام عزل نمود، اما او به جنگ خلیفه چهارم برخاست و حکومت اسلامی را متزلزل ساخت.

از طرف دیگر با قرارداد صلح با امام حسن(علیه السلام) معاویه بر اریکه قدرت تکیه زد و یکی از بندهای قرار داد عدم تعیین

ولیعهد از طرف معاویه بود، لذا حکومت یزید از چند جهت نامشروع بود و معاویه در چند جا به آن اقرار کرده بود.

از نظر شیعیان، خلیفه و امام باید اولاً ـ معصوم باشد و ثانیاً از جانب خدای متعال منصوب گردد تا واجب الاطاعه باشد. از آنجایی که نه یزید و نه معاویه دارای چنین ویژگی هایی نبودند، بنابراین خلافت آن ها بر حق نبوده و در نتیجه از جانب خدای متعال و رسولش نیز نمی باشد.

اما در مورد قتل نوه رسول الله(صلی الله علیه وآله): کشتن بدون تقصیر پاره تن پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) یعنی همان کسی که پیغمبر درباره او فرموده است «حسین از من است و من از حسین

صفحه ۶۶

می باشم(۱)» به همراه ۷۲ تن از کوچک و بزرگ این خاندان و اسارت زن و بچه و نوامیس آن ها، فقط یک خطا و لغزش قابل توبه نبوده، بلکه از معاصی کبیره غیر قابل آمرزش است. هر چند باید خاطرنشان ساخت که گناهان یزید تنها منحصر به شهادت خاندان پیامبر نیست، زیرا او به وفور و آشکارا مرتکب گفتار و کردار کفرآمیز بسیاری شده است. برای مثال سگ باز و دایم الخمر بوده است. به طوری که ابتدا جام شراب را به سگ می داده و سپس نیم خورده سگش را می نوشیده است. حتی اکثر علمای اهل سنت(۲) به این ویژگی های زشت و ناپسند یزید معترفند. ابوالفرج ابن جوزی در کتاب خود به نام «الرد علی المتعصب...» همه اشعار و گفتار یزید را ثبت کرده و مثلاً یزید می گوید: «هر چه هست همین دنیاست و غیر از این

عالم، عالم دیگری وجود ندارد. پس دست از نعمت ها و لذت های این دنیا بر ندارید». در جای دیگر آورده است «برخیزید و پیاله ها را برگیرید و به ساز و آواز گوش فرا داده، از شراب ناب استفاده کنید و خرافات دین را کنار بگذارید. آن چنان آواز مرا بخود جلب کرده که آنرا با صدای اذان تعویض نمی کنم و پیرزنهای خواننده را با حوریان بهشتی معاوضه نمی کنم.» حتی ابن جوزی در کتاب خود آورده است: هنگامی که اسرای کربلا را به شام آوردند، یزید دو بیتی زیر را سرود: «وقتی محمل اسرای آل رسول ظاهر شد کلاغی قارقار می کرد (در عرب صدای کلاغ نحس است و به فال بد می گیرند)، یزید خطاب به کلاغ گفت: ای کلاغ تو چه بخوانی و چه نخوانی من طلب خود را از پیغمبر گرفتم(۳)». این سخن یزید کنایه از آن است که نزدیکان و بستگانم را در جنگ های احد و بدر و حنین کشتند، من هم تلافی کرده و

۱ . العمده، ص۴۰۶ ; مسند احمد، ج ۴، ص۱۷۲ ; سنن ابن ماجه، ج ۱ ص۵۱ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، صص۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۸۳ ; سنن التدمذی، ج ۵ ، ص۳۲۴ ; شبهای پیشاور، ص۵۳۲ «حسینٌ مِنّی أنا مِنْ حُسَین».

۲ . به جز غزاری و دمیری.

۳ . جواهر المطالب فی مناقب الامام علی(علیه السلام)، ج ۲، ص۳۰۱ ; لواعج الاشجان، ص۲۱۸ ; معالم المدرستین، ص۱۵۵ ; وفیات الائمه (من علماء البحرین والقطیف)، ص۴۵۵ ; شبهای پیشاور، ص ۲۶۰

لما بدت تلک الرءوس و أشرقت *** تلک

الشموس علی ربی جیرون

صاح الغراب فقلت صح أو لا تصح *** فلقد قضیت من النبی دیونی

صفحه ۶۷

فرزندانش را کشتم. به همین مناسبت، مجلس جشن و سروری را ترتیب داده بود و اشعار

زیر را قرائت می کرد. یزید در آن اشعار، حیات اجداد کافر خودش را که در جنگ های فوق به دستور پیغمبر کشته شده بودند، آرزو می کرد و می گفت: «ای کاش بزرگان و پیران قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، زاری کردن قبیله خزرج را می دیدند و از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت قوی باد که بزرگان آن ها را کشتی و تلافی «بدر» را نمودی تا عدالت برقرار شود. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه، نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم، از فرزندان خندف(۱) نیستم. با کشتن فرزند علی(علیه السلام) (انتقام خون اجداد خود را از علی(علیه السلام) گرفتیم(۲)». زشتی و گناهان یزید آنقدر زیاد و عیان است که حتی اکثر علمای اهل تسنن مثل امام احمد حنبل او را کافر و ملعون دانسته و افرادی چون ابوالفرج ابن جوزی کتاب مستقلی(۳)در این زمینه نوشته اند.

از طرفی حتی کسانی چون دمیری که از یزید حمایت کرده و او را خلیفه مسلمین دانسته اند، در کتاب «حیات الحیوان» و نیز مسعودی در «مروج الذهب» گفته اند که او میمون های زیادی داشت، لباس های حریر و زیبا به تن آن ها می کرد، گردن بندهای طلا به گردن آن ها می آویخت و آن ها را بر اسب سوار می کرد. بر

گردن سگ های خود نیز طوق طلا می انداخت و با دست خود آن ها را شستشو می داد. با جام طلا به آن ها آب می داد و خود، نیم خورده سگان را می خورد. او پیوسته مست و مخمور بود. مسعودی اضافه می کند: یزید سیرت فرعونی داشت، لکن فرعون در مردم داری از یزید عادل تر

۱ . یکی از اجداد یزید است.

۲ . کتاب الاربعین، ص۳۷۹ ; روضه الواعظین، ص۱۹۱ ; شرح الاخبار، ج ۳، ص۲۵۲ ; شبهای پیشاور، ص۲۶۱

...

لست من خندف إنْ لم أنتقم *** من بنی أحمد ما کان فعل

قد أخذنا من علیّ ثارنا *** و قتلنا الفارس اللیث البطل»

۳ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۳; ترجمه الامام الحسین، ص ۳۸۶ «الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله»

صفحه ۶۸

بود. به همین دلیل سلطنت وی لکه ننگی در تاریخ اسلام است. گناهان او از جمله شرب خمر، کشتن آل رسول الله(صلی الله علیه وآله)، لعن وصی پیغمبر یعنی علی ابن ابی طالب(علیه السلام)، آتش زدن و خراب کردن مسجد الحرام و فسق و فجور فراوان بود.

ابن جوزی در تذکره خود می نویسد: در سال ۶۲ هجری عده ای از مردم مدینه به شام رفتند و پس از مشاهده کفریات و فجایع یزید به مدینه برگشته، بیعت خویش را با او شکسته، علناً او را لعن و نفرین می کردند و فرماندارش را از شهر بیرون کردند. پس از آن که یزید مطلع شد، بلافاصله سپاهی بزرگ و سنگین برای سرکوبی اهل مدینه روانه آنجا کرد. مسلم بن عقبه، سه شبانه روز در آنجا

قتل عام کرد. به طوریکه خون در کوچه ها جاری شد و مردم در خون، فرو رفتند. مرقد رسول الله(صلی الله علیه وآله) را خون فرا گرفت و مسجد و قرآن حضرت پر از خون شد. در این واقعه، شمار کشتگان به ده هزار تن رسید. بعد از این واقعه و بر اثر تجاوز لشکریانش، هزار زن بدون شوهر وضع حمل کردند.

جالب این که این واقعه را پیغمبر(صلی الله علیه وآله) پیش بینی نموده و بخاری و مسلم در صحیحین خود، علامه سمهودی در «تاریخ المدینه» و امام احمد حنبل در مسند آن را در کنار حدیثی از ایشان چنین نقل کرده اند: «کسی که اهل مدینه را از روی ظلم و ستم بترساند، خدای تعالی او را در روز قیامت بترساند و لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر او باد. خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند(۱)» و نیز فرموده است: «لعنت خدا بر هر که اهل شهر مرا بترساند(۲)». علامه شبراوی شافعی در کتاب خود راجع به لعن یزید می گوید: «لعنت خدا بر او و یاران و اعوان او باد(۳)». علامه سمهودی از علمای اهل سنت در کتاب «جواهرالعقدین» می گوید: عموم علماء بر لعن بر قاتلین حسین و کسی که دستور داد و کسی که اجازه داد و کسی که به آن رضایت داد، اتفاق نظر دارند.

۱ . مسند احمد، ج ۴، ص۵۵ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص۳۴ ; البدایه والنهایه، ج ۸ ، ص۲۴۴ ; شبهای پیشاور، ص۲۶۵ «من أخاف أهل المدینه ظلماً أخافه الله و علیه لعنه الله و الملائکه والناس أجمعین

لا یقبل الله منه یوم القیامه صرفاً و لا عدلاً».

۲ . شبهای پیشاور، ص۲۶۵ «لَعَنَ اللهُ مَنْ أخاف أهل مدینتی»

۳ . شبهای پیشاور، ص۲۶۵ «فلعنه الله علیه و علی أنصاره و علی أعوانه الاتحاف بحبّ الاشراف»، ص۲۰

صفحه ۶۹

عن عائشه قالت رسول الله... یبکی فقلت: ما یبکیک؟ قال: «اِنَّ جبرئیل أرانی التربه التی یقتل علیها الحسین فاشتد غضب الله علی من یسفک دمه» و بسط یده فإذا فیها قبضه من بطحاء، فقال: یا عائشه والذی نفسی بیده أنّه لیحزننی فمن هذا من أمّتی یقتل حسیناً بعدی.

از عایشه نقل شده که پیامبر گریه می کرد. گفتم چرا گریه می کنی؟ فرمود: جبرئیل خاکی که حسین بر آن کشته می شود را به من نشان داد. پس غضب خدا شدّت دارد بر کسی که خون او را می ریزد. آنگاه دست مبارک را دراز کرد و مقداری خاک از بطحاء گرفت. فرمود: ای عایشه قسم به کسی که جان من در دست اوست غمگین شدم از این که بعضی از امّتم حسین را بعد از من می کشند.(۱)

قالت امّ سلمه کان النبی(صلی الله علیه وآله) نائماً فجاء حسین... فقعد علی بطنه... فقال: انّما جائنی جبرئیل و هو علی بطنی قاعد فقال: لی أَتُحِبُّه؟ فَقُلتُ: نعم، فقال: أمّتک ستقتله ألا أریک التربه التی یقتل بها؟ قال: فقلت بلی...

ام سلمه گفت: پیامبر در خواب بودند. حسین(علیه السلام) آمد بر روی شکم پیامبر نشست. پیامبر فرمود: در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: آیا او را دوست می داری؟ گفتم: بله، جبرئیل گفت: امّت تو او را خواهند کشت. آیا می خواهی تربتی که بر آن کشته می شود

به تو نشـان بـدهم. گفتم: بله. پس بـالی زد و این تربت را به من داد، آنگاه تربت قرمزی در دسـتش بود و گریه می کرد و می فرمود...»(۲)

۱ . ابن عساکر شافعی تاریخ مدینه دمشق، ج۱۴، ص۱۹۵

۲ . همان منبع، ج۱۴، ص۱۹۴

صفحه ۷۰

تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی

پرسش: آیا تفاوتی بین امامان شیعه و ائمه بقیه مذاهب اسلامی وجود دارد؟

پاسـخ: امـام در لغت به معنـای پیشوای مردم «الامام هو المتقـدم بالناس» می باشـد. به همین دلیل، امام جماعت یا امام جمعه به کسـی اطلاـق می شود که پیشوای مردم در نمـاز باشـد. بقیه مـذاهب چهارگـانه اهـل سـنت نیز پیشوایـان چهارگانه خود (امام ابوحنیفه، امـام مالک، امام شافعی و امام احمـد حنبل) را از آن جهت امام می نامنـد که آن ها با اجتهاد و ابتکار خود، حلال و حرام را معین می کرده اند.

در مذهب شیعه هم علما و فقهایی وجود دارند که در دوران غیبت امام دوازدهم، حضرتولیعصـر عجل الله تعالی فرج الشریف بر اساس موازین چهارگانه «کتاب، سـنت، عقل و اجماع» فتوا می دهند و حلال و حرام را بر مردم معلوم می کنند. ولی شیعیان بـدان جهت آن هـا را امام نمی داننـد، زیرا امامت به معنای خلافت و ولایت و بصورت مطلق برای هر زمان و هر مکان توسـط پیامبر و به امر الهی مختص به اوصیای دوازده گانه عترت طاهره می باشد.(۱)

بعد از قرن پنجم و به دسـتور پادشاه وقت، علمای اهل سـنت، باب اجتهاد را مسدود نمودند. آن ها آرای علما و فقها را جمع و منحصر به همان چهار فقیه فوق الذکر

بنام امام کردند; یعنی فقط آن چهار نفر را به رسمیت شمردند. از آن زمان تاکنون مذاهب چهارگانه رایج شده است و مردم نیز مجبور به تبعیت یکی از آن ها شده اند.

۱ . اما در محدوده زمان، مکان و شرایط خاصی امام بصورت اصطلاحی و به صورت مقید داریم. مانند امام جماعت، امام جمعه یا امام در محدوده زمانی خاص مانند امام خمینی که رهبری سیاسی و مذهبی دارند که این ها همه از علما هستند و هرگز جزو ائمه اصطلاحی بشمار نمی روند. ضمناً باید دانست که ائمه شیعه را خداوند معین فرموده و از طریق پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به مردم معرفی کرده و آن ها بر طبق ادله ای که در جای خود آمده معصوم از خطا و گناه هستند و علم آن ها علم افاضی و اشراقی و لدنی است. ولی ائمه سایر مذاهب بین علمای زیادی که با نام امام خوانده می شوند، انتخاب شده اند که اولاً ربطی به عالم غیب ندارند، ثانیاً علم آن ها نیز بر اساس اجتهاد و تأویل خود آن هاست، ثالثاً نه خود آن ها بلکه دیگران آن ها را معصوم از خطا و گناه نمی دانند.

صفحه ۷۱

آیا این چهار نفر دارای ویژگی های بارز و منحصر به فردی هستند؟ برتری های هر کدام بر دیگری چیست که امت اسلام باید بعد از قرن ها به این چهار نفر رجوع کند؟ آیا این احتمال وجود ندارد که در آینده مجتهدی تربیت شود و ظهور کند که از نظر علم و تقوا، به مراتب بالاتر از آن چهار نفر باشد؟ در این

صورت آیا هنوز مردم باید پیرو همان چهار نفر باشند؟ چهار نفری که نه خود از اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بوده اند، نه او را ملاقات کرده اند و بعد ازمدتی مذهبی را ارائه کرده اند.

به همین دلیل است که ما معتقد به جمود فکری در بین جامعه مسلمین (اهل سنت) هستیم، زیرا راه تعالی و ترقی و بحث مسائل روز و جدید بسته شده است. در صورتی که یکی از ویژگی های دین اسلام، حفظ اصول و ارزش های مذهبی و همراهی با قافله تمدن، در طول پیشرفت زمان است. این یکی از دلایلی است که از نظر شیعه، تقلید ابتدائاً بر میت جایز نیست و همواره باید از یک مجتهد زنده تقلید نمود. لذا در فقه شیعه باب اجتهاد باز است و علمای شیعه بر اساس روایات پیامبر و اهل بیت پیامبر با در نظر گرفتن کلیه مقتضیات زمان و مکان اجتهاد می کنند و فتوای مناسب با آن می دهند.

جالب تر این که، بسیاری از مذهب دیگر اسلامی که خود همچنان پیرو مرده ده قرن پیش می باشند و پیروی مسلمانان را منحصر به یکی از مذاهب اربعه می دانند، شیعیان را مرده پرست، رافضی و مشرک می خوانند. در صورتی که هیچ نص صریحی در باره این چهار نفر وجود ندارد، ولی امام و امامت شیعه، نص صریح پیغمبر بوده که از بیان مجدد آن خودداری می شود.

از طرف دیگر لفظ امام را بارها پیامبر برای امیرالمؤمنین بکار بردند:

انس بن مالک می گوید پیامبر فرمود: اولین کسی که از این در وارد می شود او امام متقین است و سید

و سرور مسلمانان و خاتم اوصیاء یعسوب مؤمنان و کشاننده روسفیدان به بهشت است.(۱)

حاکم و بخاری و مسلم در صحیح روایت می کنند پیامبر فرمود: سه چیز درباره علی به من وحی شد، سرور سید مسلمانان و امام متقین و رهبر رو سفیدان بسوی بهشت.

۱ . حلیه الأولیاء کفایه الطالب...

صفحه ۷۲

امامت از اصول دین است یا فروع دین؟

پرسش: چرا امامت را جزو اصول دین می دانید در حالی که امامت فقط جزو فروع دین می باشد؟

پاسخ: بزرگانی از علمای اهل سنت، نظیر ملاسعد تفتازانی در «شرح عقاید نسفی» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» از پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند: «هر کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به درستی که مانند مردمان زمان جاهلیت مرده است(۱)». اگر امامت جزو فروع دین بود، آیا پیغمبر می فرمود: کسی که از امام زمان خود شناخت نداشته باشد و از دنیا برود به طریق اهل جاهلیت مرده است؟ بدیهی است که عدم معرفت و شناخت موردی از فروع دین، موجب تزلزل دین و مردن به سبک جاهلیت نخواهد شد. پس مطابق این برداشت، امامت باید جزو اصول دین باشد که عدم شناخت آن باعث مردن به شیوه جاهلیت می گردد.

به همین دلیل است که علمایی چون قاضی بیضاوی مفسر معروف اهل سنت در کتاب «منهاج الاصول» با صراحت می گوید: «امامت، از بزرگترین موارد اصول دین است

که مخالفت با آن موجب کفر و بدعت می گردد(۲)». ملا علی قوشچی نیز در «شرح تجرید

۱ . مسند احمد، ج ۴، ص۹۶ ; مجمع الزواید، ج ۵ ، ص۲۱۸ ;

شبهای پیشاور، ص۲۷۹ «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً».

۲ . الصوارم المهرقه، ص۲۶۳ ; شبهای پیشاور، ص۲۷۹ «إن الإمامه من أعظم مسائل اُصول الدین التی مخالفتها توجب الکفر والبدعه»

شیعه اصول دین را سه تا می داند توحید و نبوت و معاد. به همین دلیل اهل سنت را که به مسأله امامت و بعضی از آنان به عدل اعتقادی ندارند مسلمان می داند. امامت و عدل را جزو اصول مذهب می داند یعنی منکران امامت انتصابی از سوی پیامبر خدا و عدل الهی را در زمره شیعه نمی داند.

منکرین ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت از حقیقت دین و مرحله کمال آن } أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ { و تمام آن } أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی { محروم هستند.

این استدلال قاضی بیضاوی با اندکی مسامحه است، زیرا در مورد تارک حج هم آمده است که یا یهودی بمیر و یا نصرانی بمیر. در مورد منکران ضرورت های دینی مانند اعتقاد به نماز و حج و روزه ماه مبارک رمضان نیز فرموده اند کافر است ولی این دلیل نمی شود که اعتقاد به ضروریات دین جزو اصول دین باشد و بگوئیم یکی از اصول دین نیز اعتقاد به وجوب نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر است.

اهمیت فوق العاده مسأله امامت که «ما نودی بشیء کما نودی بالولایه» به دلیل این که شرط قبولی سایر اعمال است، موجب شده تا عده ای آن را جزو اصول دین بدانند.

صفحه ۷۳

مبحث امامت» می گوید «امامت، ریاست بر عموم مردم در امور دین و دنیا به طریق خلافت پیغمبر است(۱)». قاضی روزبهان نیز می گوید:

«در نزد اشاعره، امامت همان خلافت رسول الله(صلی الله علیه وآله) در بر پایی دین و حفظ حوزه ملت اسلام است. به طوری که متابعت او بر جمیع امت واجب است(۲)».

آیا امام و امامتی با این ویژگی ها که ریاست عامه مسلمین را به عهده داشته باشد و اطاعتش بر همه واجب و در هر زمانی فقط یک نفر این مسئولیت را بر عهده داشته باشد، و جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، علم، زهد، تقوی و شجاعت را دارا باشد و علاوه بر این، هم معصوم و هم به وسیله رسول الله منصوب پروردگار باشد به طوری که عدم شناختش مردن به سبک جاهلیت می باشد، نباید جزو اصول دین باشد؟!! آیا تمام انحرافاتی که در امت واقع شد، حول مسأله امامت نبود؟!

۱ . مجمع الفائده، ج ۳، ص۲۱۵ ; شبهای پیشاور، ص۲۷۹ «و هی رئاسه عامّه فی أمور الدین والدنیا خلافه عن النبی(صلی الله علیه وآله)»

۲ . شبهای پیشاور، ص۲۷۹ «الإمامه عند الأشاعره هی خلافه الرسول فی إقامه الدین و حفظ حوزه الملّه بحیث یجب اتباعه علی کافه الأمه».

صفحه ۷۴

مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان

پرسش: آیا شیعه بر خلاف آیه شریفه } لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَد مِنْ رُسُلِهِ { برای نبوت مراتبی قائل است؟(۱)

پاسخ: در مقام دعوت و هدف بعثت که همانا دعوت به مبدا و معاد و تربیت جامعه است، همه انبیا یکسان می باشند. اما در فضیلت، کمال و سایر ویژگی ها دارای مراتب متفاوتی هستند. برای مثال پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث شده با پیغمبری که بر صد هزار نفر مبعوث گشته، با رسولی که بر عموم مردم مبعوث شده، یکسان

نمی باشند.

همـانطور که معلم دبسـتان، معلم دبیرسـتان و معلم دانشـگاه را در عین حالی که از یک وزارتخانه و با احکام یکسانی منصوب می شونـد نمی توان برابر دانست و بر حسب فضـیلت ها و کمالاتی که هر کـدام دارند، محل خدمتشان بالاتر و متفاوت است; انبیا نیز همین گونه انـد، از جهت رتبه و مقام متفاوتند. چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید: } تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْض مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجات {; بعضـی از پیـامبران را بر بعضـی دیگر برتری و فضـیلت دادیم و درجات برخی از آن ها را بلند گردانیدیم(۲)».

چنانچه در قرآن مجید آمده است، خداوند با برخی از این انبیا مثل حضـرت آدم: } یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ {(۳) یا با حضـرت موسی: } أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ {(۴)یا در شب معراج با پیغمبر خـدا: } فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی {(۵) سخن گفته است.

۱ . یادآوری این نکته ضـروری است که: نبوت خاصه و عامه دلیلی بر فرق گذاشـتن بین رسولان نیست. نبوت عامه یعنی اصل رسـالت و سـفارت بین خـدا و خلق به دلیل عقل واجب است که وجود داشـته باشـد. نبوت خاصّه: چه کسـی از افراد می تواند واجد آن رسالت و سفارت باشد؟

۲ . بقره (۲): ۲۵۳

۳ . بقره (۲): ۳۵

۴ . طه (۲۰): ۱۲

۵ . نجم (۵۳): ۱۰

صفحه ۷۵

مهمترین این ویژگی ها، مقام خاتمیت است که از آن پیغمبر اسلام می باشد.

بنـابراین، بر اسـاس آیات قرآن مجیـد، نبوت مراتب متفاوتی دارد که بالاترین آن، در وجود مبارک خاتم الانبیاء خلاصه شـده است. مقام ایشان، مادون مقام واجب و

مـافوق تمـام مراتب امکـانیه است. چون رسول الله(صـلی الله علیه وآله) به بالاترین مرتبه ممکن نایل شدنـد، نبوت هم به وجود ایشان ختم گردید.

حضـرت ابراهیم، پس از امتحان های سه گانه که با جان و مال و فرزند خویش داد، خداوند آن بزرگوار را بلند مرتبه گردانید و ایشان را پس از مقام های نبوت و رسالت به مقام امامت هم منصوب گردانید.

از آیه شـریفه: } وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمـات فَأَتَمَّهُنَّ قـالَ إِنِّی جاعِلُـکَ لِلنّـاسِ إِماماً قـالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قـالَ لا ـ یَنالُ عَهْـدِی الظّالِمِینَ {; هنگامی که خداونـد ابراهیم را به اموری امتحان کرد و او همه را به جای آورد سـپس خداونـد فرمود: من ترا برای مردم امـام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم پرسـید آیـا این امامت را به فرزنـدان من هم عطا خواهی کرد؟ خداونـد فرمود: امامت که عهد من است به سـتمکاران نخواهد رسـید(۱)» چنین اسـتنباط می شود که، امـامت بالا ـ تر از نبوت است; چون به شخصـی که دارای مقام نبوت، خلافت، رسالت و نیز اولوالعزم بوده، عطا شده است.(۲)

۱ . بقره (۲): ۱۲۴

۲ . نبوت خاصه یعنی فرد خاصـی از بین انسانها که با معجزه ثابت می شود دارای مقام نبوت است. در اینجا باید مقام امامت با مقـام نبوت مقـایسه شود نه یـک امـام خـاص یـا نبی خـاص. زیرا افراد دارای مقام امامت از یکی از انبیاء که نبوتش با ادله بی شمار ثابت شـده است یعنی رسول الله پایین ترند و از بقیه انبیا(علیهم السـلام) که مصداق هایی هسـتند که نبوت عامه بر آن ها افاضه شده است بالاتر هستند.

بنابراین باید اینگونه بیان شود که مقام امامت

از مقام نبوت بالاتر است. به دلیل این که خداوند حضرت ابراهیم(علیه السلام)را بعد از طی مقامات عبودیت و نبوت و رسالت و خلت به مقام امامت در اواخر عمرش مفتخر فرمود.

امـا این که رسول الله(صـلی الله علیه وآله) بالاتر از امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) است بخاطر این است که رسول الله هم مقام امامت را دارد و هم نبوت، ولی علی(علیه السلام) فقط مقام امامت را دارد.

صفحه ۷۶

منزلت و مقام علی(ع) در مقایسه با سایر پیامبران

پرسش: آیا با این که علی(علیه السلام) پیامبر نیست، مقام او هم تراز انبیاء گذشته مانند هارون است؟

پاسـخ: حـدیث شـریف منزلت که تواتر و صـحت آن نزد علمـای تمـام مـذاهب اسـلامی به اثبات رسـیده است; یکی از دلایل شیعیـان بر خلافـت و وصایت بلا فصل و ترجیـح بر تمام امت برای امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) است. خاتم الانبیا(صـلی الله علیه وآله) مکرر به علی(علیه السـلام)می فرمود: «آیا از این که نسـبت تو به من به منزله هارون به موسی باشد راضی نیستی؟ با این تفـاوت که بعـد از من دیگر پیغمبری نخواهـد آمـد(۱)». گـاهی هـم ایشـان به امت فرمـوده است: «علیّ بمنزله هـارون من موسی....» و این حدیث را جمیع علمای اهل سنت تائید کرده و آن را حدیث صحیح و متواتر خوانده اند(۲).

برای مثال می توان از بخاری در جلد سوم صـحیح، مسـلم بن حجاج در جلد دوم صـحیح، امام احمد حنبل در جلد اول مسند، محمـد بن سوره ترمـذی در جامع و بیش از ۲۵ مأخـذ دیگر که همگی آن ها در صـفحات ۲۸۶ تا ۲۸۸ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است نام برد که در بین راویان آن

ها معاویه بن ابی سفیان نیز دیده می شود.

حدیث مهمتری از خلیفه دوم عمر ابن الخطاب روایت شده است. خلیفه دوم می گوید: «من و ابوعبیده جراح و تنی چند از اصحاب در مجلسی حاضر بودیم. حضرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حالی که به علی بن ابی طالب(علیه السلام)تکیه داده بود، با دست بر شانه های علی(علیه السلام)زد و فرمود: یا علی! تو اولین مؤمن از نظر ایمان آوردن و اولین مسلمان از نظر اسلام آوردن می باشی». سپس ادامه داد: «یاعلی! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی

۱ . مناقب امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۱، ص۴۷۲، ۵۰۰ و ۵۰۵ ; المسترشد، ص۴۵۵ ; شرح الاخبار، ج ۲، ص۲۱۰ ; کنز الفرائد ص۲۸۳ ; شبهای پیشاور، ص۲۸۶ «أَ ما تَرضی أَن تکون مِنّی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی و لو کان لکنته»

۲ . البته عالم نمایان اهل سنت همانند آمدی که مردی شریر و تارک الصلاه بوده، آن را معتبر نمی دانند.

صفحه ۷۷

و هر کس که گمان کند مرا دوست دارد و با تو دشمنی ورزد، دروغ گفته است(۱)». خبر

فوق را بسیاری دیگر چون: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و بسیاری از علمای اهل سنت بیان کرده اند و جای هیچ شک و تردیدی در صحت آن باقی نگذاشته اند.

از آنجایی که از نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت، رد و شک در گفتار خلیفه دوم جایز و روا نمی باشد; لذا در صحت وسقم این حدیث هم نباید شک کرد.

مطابق با آیه شریفه } إِنّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ

کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوح وَ النَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَیْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ اْلأَسْباطِ وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَیْمانَ وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً{(۲) و نیز آیات شریفه } وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی... و وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیّاً{(۳) که بر نبوت هارون صراحت دارد; از آنجایی که هارون، هم مقام نبوت و هم مقام خلافت حضرت موسی را داشت و هم افضل بر تمام بنی اسرائیل بود; لذا با استفاده از حدیث منزلت، دو ویژگی برای امیرالمؤمنین(علیه السلام)محرز می گردد:

۱ . مقام خلافت و وزارت آن حضرت بعد از رسول الله(صلی الله علیه وآله);

۲ . فضیلت و برتری امیرالمؤمنین(علیه السلام) بر امت و بر تمامی صحابه.

همانطور که قبلاً گفته شد درجات انبیا متفاوت است. برخی از آن ها مانند هارون، در امر نبوت استقلال نداشته و تابع پیغمبر صاحب احکام بوده اند. هارون هم تابع برادرش حضرت موسی(علیه السلام) بوده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این حدیث می گوید: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) با

۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص۲۹۶ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۹۵ ; الشیعه احادیث الفریقین، ص۵۸۲ ; اصول کافی، ج۲، ص۲۳۸، ح ۲۷ ; شبهای پیشاور، ص۲۹۱ «کنت أنا و أبو بکر و أبو عبیده بن الجراح و نفر من أصحاب رسول الله(صلی الله علیه وآله) إذ ضرب النبی(صلی الله علیه وآله) علی کتف علی بن أبی طالب فقال یا علی أنت أول المسلمین إسلاماً و أنت أول المؤمنین إیماناً و أنت منّی بمنزله هارون

من موسی کذب یا علی من زعم أنّه یحبنی و یبغضک».

۲ . نسا (۴): ۱۶۱

۳ . مریم (۴): ۵۲ تا ۵۴

صفحه ۷۸

این حدیث، جمیع مراتب و منزلت های هارون را برای علی(علیه السلام) اثبات کرد و اگر حضرت

محمـد(صـلی الله علیه وآله) خـاتم الانبیـا نبود و قرار می بود که بعـد از ایشـان پیغمبر دیگری مبعوث شود، یقیناً تنها علی(علیه السـلام) واجـد این شـرایط بود. نه فقط ابن ابی الحدیـد، بلکه بسـیاری دیگر از علمای اهل سـنت همچون: علامه جلال الـدین سیوطی بر این عقیـده انـد و از جـابر بن عبـدالله انصاری از قول نبی گرامی(صـلی الله علیه وآله) نقل می کننـد: «اگر بنا بود که پس از من پیغمبری بیایـد، یـا علی تو آن می بودی(۱)». همچنین میر سـید علی همـدانی فقیه شافعی در «موده القربی» از رسول الله(صـلی الله علیه وآله) نقل می کنـد: «به درستی که خداونـد مرا بر انبیا برگزیده و اختیار نمود. برای من وصـی اختیار نمود و پسـر عم مرا وصـی من قرار داد و همانطور که بازوی موسی را به برادرش هارون محکم ساخت، بازوی مرا نیز محکم نمود. او خلیفه و وزیر من است و اگر قرار باشد بعد از من پیغمبری وجود داشـته باشد، هر آینه او علی(علیه السـلام)می باشد. لیکن بعد از من پیغمبری نخواهد آمد(۲)». بنابراین واجد شـرایط بودن علی(علیه السلام)برای مقام نبوت، نه تنها غلو شیعیان نیست، بلکه فرموده پیامبر خـدا است. این واجـد شـرایط بودن، بـدان معنا است که علی(علیه السـلام) در تمامی صـفات و خصایص (به جز نبوت) با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)شریک می باشد.

امام ثعلبی در تفسیر خود

و احمـد شـهاب الـدین در کتاب «توضـیح الـدلایل علی ترجیح الفضایل» درباره علی(علیه السـلام) چنین می گوید: «بر کسـی پوشـیده نیست که مولای ما امیرالمؤمنین(علیه السـلام) در بیشتر خصلت های رضیه، افعال زکیه، عادات، عبادات و احوال عالیه شباهت زیادی به پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) دارد و این شباهت آنقدر آشکار است که نیاز به برهان،

حجت و دلیل ندارد. بعضی از علما، برخی از خصلت های حمیده حضرت که نظیر پیغمبر

۱ . صـحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰ ; صحیح بخاری، ج ۴، ص۲۰۸ ; مسند احمد، ج ۱ ص۱۷۳ و ج ۲، ص۲۳۸ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۳۰ ; شبهای پیشاور، ص۲۹۷

«أ ما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی».

۲ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۲۸۸ ; شبهای پیشاور، ص۲۹۷ «إنّ الله اصطفانی علی الأنبیاء فاختارنی و اختار لی وصیاً و خیرت ابن عمّی وصیّی یشدّ عضدی کما یشدّ عضد موسی بأخیه هارون وهو خلیفتی و وزیری ولو کان بعدی نبیّاً لکان علی نبیاً ولکن لا نبوّه بعدی»

صفحه ۷۹

بوده است را برشمرده اند(۱)».

سپس ادامه می دهـد: «علی(علیه السـلام) در طهارت نظیر پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) است. علت آن هم قول خـدای تعالی در آیـه تطهیر اسـت». او در ادامـه می گویـد: «علی از حیث ولاـیت بر امت، نظیر پیغمـبر است و دلیـل آن آیه } إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ {(۲) می باشد. آنگاه می گوید: «علی(علیه السلام) در ادای رسالت و تبلیغ نیز نظیر پیغمبر است و دلیل

آن هم سوره برائت است(۳)؛ زیرا موقع نزول این سوره بر حضرت خاتم(صلی الله علیه وآله)، آن آیات را به ابوبکر داد تا در موسم حج بر اهل مکه بخواند. جبرییل نازل شد و گفت: به جز خودت یا کسی که از اهل تو باشد، کس دیگری نمی تواند این رسالت را ادا کند. پس پیغمبر به امر پروردگار آیات سوره برائت را از ابوبکر گرفت و به علی(علیه السلام) داد تا در موسم حج آنرا قرائت کند(۴)».

امام ثعلبی چنین ادامه می دهد: «آن حضرت در مولای امت بودن نیز، نظیر پیغمبر است و دلیل آن فرموده پیغمبر در غدیر خم می باشد(۵)». آنگاه ادامه می دهد: «علی(علیه السلام) در اتحاد نفسانی نظیر پیغمبر است و نفس علی قائم مقام نفس رسول الله(صلی الله علیه وآله) می باشد(۶) چنانچه

۱ . شبهای پیشاور، ص۲۹۹ «و لا یخفی أنّ مولانا أمیرالمؤمنین قد شابه النّبی فی کثیر بل أکثر الخصال الرضیه والفعال الزکیّه و عاداته و عباداته و أحواله العلیّه وقد صحّ ذلک له بالاخبار الصحیحه والآثار الصریحه و لا یحتاج إلی إقامه الدلیل و البرهان و لا یفتقر إلی إیضاح حجّه وبیان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لأمیرالمؤمنین علی التی هو فیها نظیر سیّدنا النّبیّ الأمّی».

۲ . مائده (۵): ۵۵

۳ . شبهای پیشاور، ص۳۰۰ «و نظیره فی الطهاره بدلیل قوله تعالی } إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».

۴ . کشف الغمه، ج۱، ص۳۳۷ ؛ کتاب الاربعین، ص۲۳۷ ؛ شبهای پیشاور، ص۳۰۰ «ونظیره فی آیه ولی الامه بدلیل قوله } إِنَّمَا وَلِیُّکُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ

وَهُمْ رَاكِعُونَ { .

۵ . کشـف الغمه، ج ۱، ص۳۳۷ ; کتاب الاربعین، ص۲۳۷ ; شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «ونظیره فی کونه مولی الأمه بـدلیل قوله: «مَنْ کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِیّ مَولاهُ».

۶ . کشف الغمه، ج ۱، ص۳۳۷ ; شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی مماثله نفسـیهما و أنّ نفسه قامت مقام نفسه(علیه السلام) و أنّ الله تعـالی اجری نفس علی مجری نفس النّبی صـلی الله علیه و آله سـلم، فقـال: } فَمَنْ حَـاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْـدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ... { ».

صفحه ۸۰

خداوند در آیه مباهله علی را به منزله نفس آن حضرت قرار داده است(۱)» و بالاخره: «و

علی(علیه السـلام) در باز بودن در خانه اش به مسـجد نظیر پیغمبر است(۲) و همانند پیامبر خدا، اجازه ورود به مسـجد در حال جنب بودن را دارد(۳)». او در تائید این ویژگی امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام)می گوید: بخاری و مسـلم در صحیحین خود از پیغمـبر(صـلی الله علیه وآله) نقـل می کننـد: «احـدی بجز من و علی نمی توانـد در حـال جنب بودن وارد مسـجد شود(۴)». که اعطای این ویژگی به علی(علیه السـلام)توسط پیامبر خـدا به امر خداوند، بخاطر این بود که آن بزرگوار در حدی از طهارت و قداست روح قرار داشتند که جنابت نمی توانست موجب کدورتی و یا تنزل معنوی در آن روح گردد.

به هر حال بسـیاری از علمای اهل سنت، از جمله جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و سبط بن جوزی از ابوذر غفاری و از اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) نقل می کنند که در روزی که پیغمبر هم تشریف

داشـتند، نماز ظهر را در مسـجد به جای آوردیم، سائلی از راه رسید و تقاضای کمک نمود. هیچ کس به جز علی(علیه السلام) به او جوابی

نداد. علی(علیه السلام) در حال رکوع اشاره به انگشترش کرد و به سائل اجازه داد انگشتر را از

۱ . مراد از اتحـاد نفسـانی بـا پیامبر خـدا از حیث مجازی است نه حقیقی، و منظور از آن تساوی روح و کمالات به جز در مقام نبوت و شرایط آن مثل نزول وحی واحکام است.

۲ . به دسـتور پیغمبر درهای تمامی خانه های افراد که به مسجد راه داشت بسته شد به جز خانه های علی و پیغمبر. البته عده ای چون ابوهریره بر این عقیـده انـد که تمـامی درهـای ورودی به مسـجد بسـته شـد به جز خـانه پیغمبر و ابوبکر! که حـال اینگونه راویان حـدیث معلوم است. ولی کسانی چون امام حنبل و حاکم نیشابوری و ترمـذی و حدود ۱۷ نفر از بزرگان اهل سنت باز بودن در خانه علی به مسـجد را مسـجل می داننـد که اسامی آن ها در صـفحات ۳۰۲ و ۳۰۳ کتاب شـبهای پیشاور آورده شده است.

۳ . کشف الغمه، ج ۱، ص۳۳۷ ; شبهای پیشاور، ص۳۰۱ «و نظیره فی فتح بابه فی المسـجد کفتح باب رسول الله(صلی الله علیه وآله) و جوازه فی المسجد کجوازه و دخوله فی المسجد جنباً کحال رسول الله(صلی الله علیه وآله) علی السواء».

۴ . المعجـم الکـبیر، ج ۲۳، ص۳۷۳ ; العمـده، ۱۷۷ ; کشـف اللثـام، ج ۱، ص۳۸۴ ; الحـدائق الناضـره، ج ۳، ص۴۹ ; شبهای پیشاور، ص۳۰۴ «لاَ یَنْبَغِی لاَِحَد أَنْ یُجْنِبَ فِی الْمَسْجِدِ إِلاَّ أَنَا وَ عَلِیٌّ» البته

این حدیث را اهل سنت از طریق ابو هریره برای ابوبکر نقل کرده اند ولی سند آن برای امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در ۲۵ مورد اهل سنت حتی از عمر بن الخطاب و ابن عباس و ابن عمر و سعد بن ابیوقاص و جابر بن عبدالله نقل کرده اند و چون این یک مورد بیشتر نمی تواند باشد حدیث ابوهریره رد می شود.

صفحه ۸۱

دستش بیرون آورد. سپس پیغمبر رو به آسمان کرده فرمود: «پروردگارا! برادرم موسی از

تو سؤال کرد و گفت سینه مرا فراخ گردان و وظیفه ام را در تبلیغ رسالت آسان نما و... و برادرم هارون را در کار من شریک گردان. پس آیه ای که تقاضای ایشان را پذیرفته بود از جانب خداوند نازل شد که: از طریق وزارت و همدستی برادرت هارون، بازوی ترا محکم ساختیم و قدرت و حکومتی را به شما دادیم که هرگز به شما دست نیابند(۱)». آنگاه پیغمبر ادامه داد: «خداوندا! من محمد برگزیده تو هستم. پس سینه ام را گشاده گردان و وظیفه ام را آسان نما. برای من از اهل من وزیری قرار ده که او علی باشد و پشت مرا به وجود او محکم گردان(۲)».

ابوذر غفاری می گوید: هنوز دعای پیامبر(صلی الله علیه وآله) تمام نشده بود که جبرئیل نازل گردید و آیه } إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ {(۳)» را بر آن حضرت قرائت نمود. بنابراین چنین استنتاج می شود که دعای پیغمبر مستجاب شده و علی(علیه السلام) به وزارت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) برگزیده شده است.

ابن عباس نیز می گوید: صدای منادی

را شـنیدم که گفت: «ای احمـد! آنچه که خواستی به تو عطا شـد(۴)». پس پیغمـبر دست علی(علیه السـلام) را گرفت و فرمود: دست هایت را به سوی آسمان بلند کن و از خدای خود چیزی بخواه تا به تو عنایت کند. علی(علیه السلام) نیز چنین

دعا کرد: «خدایا! برای من نزد خود عهدی قرار ده و نزد خود مودّت و محبّت را

۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص۲۰۹ ; نظم درر السمطین، ص۸۷ ; شبهای پیشاور، ص۳۰۷

«اللهمّ إنّ أخی موسی سألك فقال } رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی...{ و اشرکه فی أمری فأنزل علیه قرآناً ناطقاً سنشهد عضدك بأخیك ونجعل لكما سلطاناً فلا یصلون إلیكما». در المنثور، تفسیر ثعلبی. ابن جوزی، خواص الأمّه.

۲ . تاویـل الآیـات، ج ۱، ص۱۵۱ ; شـبهای پیشاور، ص۳۰۷ «اللهم و أنا محمّـد صـفیّک و نبیّک فاشـرح لی صدری و یسـر لی أمری و اجعل لی وزیراً من أهلی علیاً أخی اشدد به أزری».

۳ . مائده (۵): ۵۵ . مطالب السؤال از محمد بن طلحه شافعی، منقبه المطهّرین از حافظ ابو نعیم. مسند أحمد بن حنبل.

۴ . منـاقب آل ابی طـالب، ج ۲، ص۲۵۶ ; شواهـد التنزیـل، ج ۱، ص۴۸۴ ; شـبهای پیشاور، ص۳۰۸ «یا أحمـد قـد أوتیت ما سألت».

پدید آر(۱)» پس جبرئیل نازل شد و آیه شریفه را } إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا{; (آنان که ایمان آوردنـد و نیکوکار شدنـد خـدای مهربان آن ها را محبوب می گرداند(۲) بر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) خواند).

وقتی که اصحاب از این قضیه متحیر و متعجب شدند، پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

فرمود: «از چه چیزی متعجب شده اید؟ قرآن چهار قسمت است. یک ربع آن مخصوص ما اهل بیت، یک ربع قرآن حلال، ربع دیگر آن حرام و ربع دیگر فرایض و احکام است. به خدا سوگند کرامت های قرآن درباره علی(علیه السلام) نازل گردیده است(۳)». بنابراین همانطور که موسی کلیم الله در غیبت چهل روزه خود، امتش را به خود وانگذارد و هارون را که بر همه بنی اسرائیل برتر و افضل بود، وصی و خلیفه خود قرار داد تا در فقدان خود امر نبوت مختل نگردد؛ پیغمبر خاتم(صلی الله علیه وآله) نیز به طریق اولی باید مردم را در غیاب خود و پس از رحلتش، وانگذارد و شریعت را به دست افراد جاهل، نسپارد تا هر کس به میل خود در آن تصرف کند.

به همین جهت تصریح کرده اند: «همان گونه که هارون در غیبت موسی خلیفه و جانشین او بود، علی(علیه السلام) هم در غیبت من خلیفه و جانشین من باشد. البته برخی بر این تصورند که این حدیث، جنبه تشویقی و خصوصی داشته و عمومیت ندارد و چنین استدلال می کنند؛ پیغمبر(صلی الله علیه وآله) علی(علیه السلام) را در غزوه تبوک برای مدت معینی به خلافت برگزید و چون علی دلتنگ آن حضرت شده بود، پیغمبر آن بیانات را از باب تشویق و رفع دلتنگی علی(علیه السلام)فرمود. در پاسخ این قبیل افراد باید گفت: غزوه تبوک یکی از

مواردی بوده که پیغمبر چنین بیانی را فرموده است. ایشان در مواردی دیگر از جمله در مراسم مؤاخات در مکه و نیز در مدینه و هر جای دیگری که مقتضی بود همین

۱ . شواهد

التنزیل، ج ۱، ص۴۶۶ ; شبهای پیشاور، ص۳۰۸ «اللهمّ اجعل لی عندک عهداً و اجعل لی عندک ودّاً».

۲ . مریم (۱۹): ۹۶

۳ . شواهد التنزیل، ج ۱، ص۴۸۴ ; شبهای پیشاور، ص۳۰۹ «ممّا تتعجّبون . إنّ القرآن أربعه أرباع فربع فینا أهل البیت خاصه و ربع فی أعدائنا، و ربع حلال و حرام، و ربع فرائض و أحکام و إنّ الله أنزل فی علی کرائم القرآن».

صفحه ۸۳

جمله را می فرمود.

نکته پایانی این که امام غزالی، ابن ابی الحدید و جارالله زمخشری از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)حدیثی را نقل می کنند که فرمود: «علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل اند(۱)» یا «علمای امت من برتر از انبیای بنی اسرائیل اند(۲)».

وقتی که به فرموده پیامبر گرامی اسلام، علمای ما مساوی یا حتی برتر و افضل از انبیای بنی اسراییل باشند، آیا شخصی مثل امیرالمؤمنین(علیه السلام) از انبیا بالاتر نمی باشند؟!

۱ . المکاسب، ج ۳، ص۵۵۱ و ج ۴ ص۴۱۵ ; منیه الطالب، ج ۲، ص۲۳۳ ; نهج الفقاهه، ص۲۹۹ ; شبهای پیشاور، ص۴۷۲ «علماءُ أمّتی کأنبیاء بنی اسرائیل».

۲ . بحار الانوار، ج ۳۵، ص۳۰۴ ; بلغه الفقیه، ج ۳، ص۲۲۹ ; الذریعه. ج ۱۶، ص۲۲۸ ; شبهای پیشاور، ص۴۷۳ «عُلماءُ أمّتی أفضل من أنبیاء بنی إسرائیل».

صفحه ۸۴

باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیر المؤمنین

پرسش: حدیث انسداد درهای مسجد برای همه جز امیرالمؤمنین در بعضی از منابع اهل سنت برای ابوبکر وارد شده! آیا دلیلی از کتب اهل سنت برای اثبات آن برای امیرالمؤمنین وجود دارد؟

پاسخ: برای اطلاع بیشتر به کتب زیر از کتب اهل سنت مراجعه شود:

امام احمد حنبل در ۳ مورد در مسند، ج ۱، ص ۱۷۵; ج ۲، ص ۲۶; ج ۴، ص ۳۶۹.

نسائی در سنن خصائص العلوی.

حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۷ و ۱۲۵.

سبط بن جوزی در تذکره، ص ۲۴ و ۲۵.

به نقل کتاب شبهای پیشاور ص ۳۰۲، در سی مدرک از معتبرترین کتب اهل سنت آمده و بالاخره یوسف گنجی شافعی در باب ۵۰ کفایه الطالب آن را «حدیث عال» خوانده (از نظر

تواتر سند) و آن حدیث چنین است:

«سدّوا الأبواب كلّها إلّا باب علىّ بن أبى طالب و أومأ بيده إلى باب

علىّ(عليه السلام)...»

آنگاه اضافه می کنند، علت آن این است که پیامبر می دانـد علی و فاطمه و اولادش به نص قرآن تطهیر شـده انـد. «إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ...»

دلیـل جعلی بودن روایت در شأن دیگران، نفی مطلقی است که پیامبر از سایر درب ها فرموده انـد و یا بایـد همه راویان روایت خبر فوق الـذکر کـاذب باشـند که بسیاری از ائمه اهـل سـنت در بین این ها هسـتند. روایت دیگر از عمر بن الخطاب است که حـاکم در ص۱۲۵ مسـتدرك و سـلیمان بلخی حنفی در بـاب ۵۶ ص ۲۱۰ ینـابیع المـوده از مسـند احمـد بن حنبـل و خطیب خوارزمی ص ۲۶۱، مناقب ابن حجر در صواعق ص ۷۶ و... نقل کرده اند.

عمر گفت: به علی سه خصلت داده شده که اگر یکی از آن ها به من داده می شود

صفحه ۸۵

برای من بهتر بود از حیوانات سرخ مو!

۱ . پیامبر دخترش فاطمه(علیها السلام) را به ازدواج او در آورد.

۲ . همه درها به مسجد بسته شده، جز در خانه علی و آرام گرفت در مسجد همان طور که برای پیامبر حلال بود.

۳ . پرچم روز خیبر به او داده شد (او فرمانده لشکر شد).

صفحه ۸۶

دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علی(ع) بعد از وفات پیامبر

پرسـش: اگر وصـی بودن و ولایت علی(علیه السلام) صحت و عمومیت دارد چرا امت اسلام و مخصوصاً اصحاب پیامبر بعد از وفات ایشان، از بیعت با امام علی(علیه السلام)امتناع نموده و با دیگری بیعت کردند؟

پاسخ: حضـرت موسـی کلیم الله به صـراحت و روشـنی، برادرش جنـاب هـارون را خلیفه و جانشـین خـود قرار داد. ایشـان بنی اسـرائیل را که بیش از هفتاد هزار نفر بودنـد جمع نموده و به آن ها تأکیـد کرد که هارون جانشـین و خلیفه من است و همگی بایستی امر او را اطاعت کنیـد. وقتی که ایشان برای مدت کوتاهی به کوه طور به میهمانی پروردگار رفت، تکلیف مردم کاملاً مشـخص شـده بود و بایـد در این ایام از هارون تبعیت می کردند. هنوز مدت یک ماه از غیبت موسـی سپری نشده بود که فتنه

سامری برپا شد و بین مردم اختلاف پیش آمد. پس از آن که سامری، گوساله طلا را به آن ها نشان داد، بنی اسرائیل دسته دسته هارون، خلیفه مسلّم خود را که از جانب موسی تعیین شده بود، رها نموده و در اطراف سامری اردو زدند. در مدت کوتاهی، هفتاد هزار نفر از همان قوم بنی اسرائیل که خلافت هارون را

با گوش خود از حضرت موسی شنیده بودند و وجوب اطاعت هارون برایشان بدیهی بود، هارون را رها کرده و گرفتار دسیسه سامری گوساله پرست شدند. حتی وقتی که هارون آن ها را منع کرد، در صدد قتل وی بر آمدند. آن قدر هارون اذیت شد که در برگشت از کوه طور، نزد موسی رفت و شکایت و درد دل نمود. این شکایت در قرآن مجید چنین آمده است: } إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَكادُوا یَقْتُلُونَنِی {; این قوم مرا خوار و ضعیف ساختند و می خواستند مرا به قتل برسانند(۱)».

آیا می توان تمرد قوم بنی اسرائیل از هارون، و روی نمودن آن ها به گوساله پرستی را دلیل بر بطلان خلافت هارون و در نتیجه بر حق بودن سامری دانست؟ آیا می توان

۱ . اعراف (۷): ۱۵۰

صفحه ۸۷

گفت: اگر خلافت هارون بر حق بود، بنی اسرائیل به سامری و گوساله پرستی روی نمی آوردند؟ آیا می توان گفت بنی اسرائیل نص صریحی از موسی نداشته اند؟ حال آن که این قوم در شرایطی که خلافت و حقانیت هارون را خود از زبان موسی شنیده بودند تمرد و سرپیچی نمودند.

حال اگر این سابقه تاریخی با سرگذشت امیرالمؤمنین(علیه السلام) بعد از وفات پیامبر مقایسه شود، معلوم می گردد که عمل پیامبر گرامی اسلام، نسبت خود و علی(علیه السلام) را چون نسبت موسی به هارون تلقی کردن، بدون حکمت نبوده است. زیرا آن حضرت همان سرگذشت هارون را برای علی(علیه السلام) پیش بینی می کرد. بعد از وفات رسول الله، همان جماعتی که مکرر از آن حضرت و با صراحت، جانشینی علی(علیه السلام) را شنیده بودند، علی

را رها کرده و به پیروی از هوای نفس، حب جاه و مقام و بر اساس عداوت با بنی هاشم، تشکیلات مخصوصی را سازماندهی کردند و به قول امام غزالی از علمای اهل سنت «حق را پشت سر انداخته و به جهالت اولیه برگشتند». این قوم نه تنها از علی(علیه السلام) بر گشتند بلکه بر در خانه علی(علیه السلام)، آتش هم بردند. آن ها با تهدید و فشار، آن حضرت را به مسجد آوردند و او را بر سر دو راهی «بیعت با خلیفه» یا «قتل و گردن زدن» قرار دادند. علی(علیه السلام)خود را به قبر مبارک پیغمبر رساند و خطاب به پیغمبر، همان کلمات هارون را گفت: } إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی {(۱).

آیا این شباهت تاریخی دلیل بر عدم حقانیت علی(علیه السلام) و بطلان خلافت او است؟

به طور کلی برای پاسخ به این سؤال می توان به عوامل زیر اشاره داشت:

۱ وجود منافقین در بین مردم که ایمان آن ها یا ناقص بود یا اصلا ایمان نداشتند و خود را برای فرصت های بعدی آماده کرده بودند.

۲ جو خفقان بوجود آمده بعد از سقیفه به حدّی بود که هیچکس حتّی حق نقل حدیث از پیامبر را نداشت و غیر از مؤمنین شجاع کسی سفارشات پیامبر را دنبال نمی کرد، به طوری که بدعت های زیادی گذاشته می شد و جز اقلیتی همه می پذیرفتند!

۱ . اعراف (۷): ۱۵۰

صفحه ۸۸

۳ وجود کینه بین افرادی که بستگانشان در جنگ ها توسط امیرالمؤمنین(علیه السلام) کشته شده بودند.

۴ دقت در عدالت از طرف امیرالمؤمنین که کمتر کسی یارای همراهی با آن را داشت.

۵

امیرالمؤمنین حاضر به باج دهی به هیچ یک از سران قبایل و افراد با نفوذ و گذشتن از اصول نبودند و تنها برای ایشان حفظ اسلام مطرح بود که از هیچ اقدامی در این راستا فروگذار نمی کردند.

با وجود این همه روایت با سندهای متواتر و فوق حد تواتر از طریق اهل سنت، اینک ما سؤال می کنیم که چرا اصحاب پیامبر، علی(علیه السلام) را کنار گذاشتند و دیگران را سر کار آوردند؟!!

اگر این روایات دروغ باشد پس دیگر اهل سنت از سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه چیزی دارند؟

اگر راست است ولی آن ها (اصحاب پیامبر) نشنیده بودند، پس چگونه چراغ هدایتند که «أصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم»

اگر راست است و آن ها شنیده اند و مخالفت کرده اند پس چگونه اصحاب پیامبر خدا همگی را عدول می دانند؟!

وبالاخره ما هستیم و روایات نبوی که حجت است به نص قرآن ما } وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ... { و ما هستیم و عمل صحابه که عمل آن ها هیچ حجیتی ندارد و هیچ آیه ای به حجیت افعال آن ها دلالت نمی کند.

صفحه ۸۹

پیامبر(ص) در کجا و چه زمانی علی(ع) را به جانشینی خود برگزید؟

پرسش: چه زمانی و در کجا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) صراحتاً علی(علیه السلام) را به خلافت و جانشینی خود برگزیده است؟

پاسخ: اولین روزی که خاتم الانبیاء(صلی الله علیه وآله) نبوت خویش را آشکار ساخت، به خلافت علی(علیه السلام) تصریح نمود که به «حدیث الدار» معروف است. چنانچه امام احمد حنبل در مسند، محمد بن جریر طبری در «تاریخ الامم والملوک» وابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و حافظ ابو

نعیم در حلیه الاولیاء و بسیاری دیگر نقل نموده اند: زمانی که آیه شریفه } وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ {(۱) نازل شد پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چهل نفر از اشراف، بزرگان و خویشاوندان خود را در منزل عموی خویش، ابوطالب دعوت کرد و به علی(علیه السلام)فرمود: برای میهمانان یک ران گوسفند و مقداری نان و شیر (تقریبا ۳ کیلو) تهیه نماید. وقتی که اشراف و بزرگان قریش بر سر سفره نشستند، به هم نگاه کردند و با خنده می گفتند: محمد(صلی الله علیه وآله) حتی غذای یک نفر را هم آماده نکرده است. حضرت فرمود: «کلوا بسم الله; با نام خداوند متعال بخورید». حضار تا توانستند غذا خوردند و پس از سیر شدن، دست از غذا کشیدند، اما همچنان غذا تمام نشده بود. آن ها بعدها به یکدیگر گفتند: «این مرد شما را با این غذا سحر و جادو نمود(۲)».

آنگاه حضرت برخاسته و لب به سخن گشود که قسمتی از فرمایشات ایشان چنین است: «ای فرزندان عبد المطلب! خدای تعالی مرا بر عموم مردم و مخصوصاً بر شما مبعوث گردانید. من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که بر زبان سبک و آسان، ولی در ترازوی اعمال شما سنگین و گران است، با گفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید، تا جمیع امور در اختیار شما قرار گیرد. با این دو کلمه وارد بهشت می شوید و از

۱ . شعراء (۲۶): ۲۱۴

۲ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص۳۰۶ ; تاویل الایات، ج ۱، ص۳۹۴ ; نظم درر السمطین، ص۸۳اً نهج الایمان، صص۲۳۸ و ۲۳۹ ; شبهای

پیشاور، ص۳۱۸ «هذا ما سحرکم به الرجل»

صفحه ۹۰

دوزخ نجات پیدا خواهید کرد. آن دو کلمه: یکی گواهی به وحدانیت خدا و دیگری

گواهی به رسالت من است. بنابراین اولین کسی که دعوت مرا اجابت و یاری نماید او برادر من، وزیر من، وارث من و خلیفه بعد از من خواهد بود(۱)».

ایشان آخرین جمله را سه بار تکرار نمود. در هر بار به جز علی(علیه السلام) کسی پاسخ نداد و فقط علی(علیه السلام) می گفت: «ای پیامبر خدا من یاریت می دهم و کمک کار تو می باشم(۲)». پس حضرت او را نوید خلافت داد و فرمود: «به درستی که او برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شما می باشد(۳). امام احمد حنبل و میر سید علی همدانی شافعی از پیامبر خدا نقل می کنند که فرمود: «ای علی! تو ذمه مرا بری می کنی و تو خلیفه من بر امتم می باشی».(۴) این حدیث در بیش از بیست کتاب معتبر اهل سنت ذکر شده که بیش از حد تواتر است.(۵)

امام احمد حنبل و ابن مغازلی و ثعالبی نیز از حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند: «همانا که تو برادر من، وصی، خلیفه و ادا کننده دِین من هستی».(۶) در جایی دیگر ابوالقاسم حسین بن محمد از انس ابن مالک از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند: «به درستی که دوست من، وزیر من، خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود بجای می گذارم تا دِین مرا ادا کند و

۱ . الارشاد، ج ۱، ص۴۹ ; الانوار العلویه، ص۳۹ ; شبهای پیشاور، ص۳۱۸ «یا بنی عبد المطّلب

إنّ الله بعثنی إلی الخلق کافه و بعثنی إلیکم خاصه فقال عزّ و جلّ } وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ { و أنا أدعوکم إلی کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الأمم و تدخلون بهما الجنه و تنجون بهما من النار شهاده أن لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و أنّی رسول الله فمن یجبنی إلی هذا الأمر و یؤازرنی علیه و علی القیام به یکن أخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی».

۲ . شبهای پیشاور، ص۳۱۸ «أنا أنصرک و وزیرک یا نبیّ الله».

۳ . مسند احمد، ج ۱، ص۱۱۱ ; شبهای پیشاور، ص۳۱۸ «إنّ هذا أخی و وصیّی وَ خلیفتی فیکم».

۴ . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ص۶۵ ; مسند الامام رضا(علیه السلام). ج ۱، ص ۱۳۰ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۲۸۰ ; شبهای پیشاور، ص۳۱۹ «یا علیّ أنت تبریء ذمّتی و أنت خلیفتی علی أمّتی».

۵ . مسند احمد بن حنبل ص۱۱۱ و ۳۳۱ جلد اول ثعلبی در تفسیر آیه ابو نعیم حلیه الاولیاء و بیست مدرک از کتب اهل سنت مذکور در ص۳۱۷ شبهای پیشاور.

۶ . الصوارم المهرقه، ص۲۰۹ ; شبهای پیشاور، ص۳۱۹ «أنت أخی و وصیّی و خلیفتی و قاضی دینی».

صفحه ۹۱

وعده مرا وفا کند، همانا علی ابن ابی طالب(علیه السلام) می باشد(۱)».

میر سید علی همدانی شافعی نیز از خلیفه دوم عمر نقل می کند که چون پیغمبر(صلی الله علیه وآله)بین اصحاب خود عقد اخوت بست، فرمود: «این علی برادر من در دنیا و آخرت، خلیفه من در اهل من، وصی من در امت من و وارث و ادا

کننده دین من است. مال او از من و مال من از اوست. نفع او نفع من و ضـرر او ضرر من است. پس هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشـته، و هرکس با او دشـمنی ورزد با من دشـمنی داشته است(۲)». بـاز همان شـخص فرمود: «او وزیر و خلیفه من است(۳)».

محمـد بن یوسف گنجی شافعی نیز از ابوذر غفاری و او از پیغمبر چنین نقل کرده است: «پرچم علی امیرالمؤمنین(علیه السـلام) در کنار حوض کوثر بر من وارد شود کسی که پیشوای روی و دست و پا سفیدان است و خلیفه من بعد از من است(۴)».

کسـانی چون خطیب خوارزمی و ابن مغازلی نیز از پیغمبر نقل کرده انـد خطاب به علی(علیه السـلام)فرمود: «من و علی از یک نور آفریـده شـده ایم. خداوند قبل از خلقت آدم آن نور را در صـلب آدم قرار داد. پس همواره با هم یکی بودیم تا در صـلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. آنگاه نبوت در من و خلافت در علی مقرر گردید(۵)».

۱ . معجم الکـبیر، ج ۶ ، ص۲۲۱ ; کنز العمـال، ج ۱۱، ص۶۱۰ ; شواهـد التنزیل، ج ۱، ص۹۸ ; شـبهای پیشاور، ص۳۲۰ «إنّ خلیلی و وزیری و خلیفتی و خیر من أترک بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی علیّ بن أبی طالب».

۲ . الخلاـف، ج ۱، ص۲۸ ; مقام الامام علی(علیه السـلام) ص۲۲ ; الامـام علی(علیه السـلام) فی آراء الخلفا، ص۸۵ ; شبهای پیشاور، ص۳۲۰ «هذا علیّ أخی فی الدنیا والآخره و خلیفتی فی أهلی و وصـیّی فی أمتی و وارث علمی و قاضـی دینی ماله منّی مالی منه نفعه نفعی و ضرّه

ضرّی من أحبّه فقد أحبّننی و من أبغضه فقد أبغضنی».

۳ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۲۸۸ ; شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «وَ هُوَ خَلیفتی و وزیری»

۴ . معجم الاوسط، ج ۳، ص۶ ; الموضوعات، ج ۱، ص۳۸۹ ; شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «ترد علیّ الحوض رایه علیّ أمیرالمؤمنین و إمام الغر المحجّلین و الخلیفه من بعدی».

۵ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۳۰۸ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص۶۱ ; شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۰ ; نهج الایمان، ص۲۹۲ ; شبهای پیشاور، ص۳۲۱ «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم بأربعه آلاف عام فلما خلق آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطّلب ففی النبوه و فی علی الخلافه».

صفحه ۹۲

محمد بن جریر طبری نیز در «کتاب الولایه» از قول پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که

ایشان در اوایل خطبه غدیر خم فرمود: «جبرئیل از جانب پروردگا، مرا امر نمود که در این مکان قیام نموده و تمامی مردم، از سفید و سیاه را آگاه سازم که علی ابن ابی طالب(علیه السلام)برادر، وصی، خلیفه و امام بعد از من است. ای جماعت! خداوند علی را به عنوان ولی و امام شما نصب، و طاعت او را بر همه واجب نموده است، قول او جایز و حکم او امضا شده است. هر کس با او مخالفت نماید ملعون و هر کس او را تأیید نماید، مشمول رحمت خدای تعالی خواهد بود(۱)».

همچنین شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» روایتی را از ابن عباس از پیامبر خدا(صلی الله علیه

وآله) نقل می کند که در آن بسیاری از صفات مخصوص حضرت امیر(علیه السلام) بیان شده است. هر کدام از این صفات می تواند دلیل و گواهی بر اثبات خلافت ایشان باشد. معنی کامل آن حدیث چنین است «یا علی! تو صاحب حوض منی، صاحب پرچم و لوای منی، حبیب دل، وصی، وارث علم من و خلیفه منی. تو امانت دار مواریث انبیا و امین خدا و تو حجت پروردگار بر تمامی خلق می باشی. تو رکن ایمان، نگهبان اسلام، چراغ ظلمت، نور هدایت، علم و مرفوع برای اهل دنیا هستی. هر کس از تو پیروی کند نجات یابد و هر کس مخالفت نماید هلاک گردد. ای علی تو راه آشکار و واضح و صراط مستقیمی. تو پیشوای سفید رویان، سلطان مؤمنان، آقا و پیشوای همه کسانی هستی که من، آقا و مولای آنان هستم. البته من مولا و آقای هر مؤمن و مؤمنه ای هستم. هر حلال زاده ای تو را دوست می دارد و به جز حرام زاده، کسی تو را دشمن نمی داند. خداوند هیچ گاه مرا به آسمان نبُرد و با من تکلم نکرد مگر آن که فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است. پس ای علی!

۱ . الغدیر، ج۱، ص۲۱۵ ; شبهای پیشاور، ص۳۲۲

«و قد أمرنی جبرائیل عن ربّی أن أقوم فی هذا المشهد و أعلم کل أبیض و أسود أنّ علیّ بن أبی طالب أخی و وصیی و خلیفتی و الإمام بعدی... معاشر الناس ذلک فإن الله قد نصبه لکم إماما و

فرض طاعته علی کل أحد ماض حکمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه».

صفحه ۹۳

این کرامت گوارای تو باد(۱)».

ابوالمؤید موفق الدین که از مشاهیر خطبای خوارزم است، در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: وقتی در معراج به سدره المنتهی رسیدم از من سؤال شد که محمد! چه کسی را در میان خلق فرمانبردارتر نسبت به خود یافتی؟ عرض کردم «علی را»، گفتند به راستی که درست پاسخ دادی. آنگاه از من سؤال شد که «آیا برای خود خلیفه ای انتخاب نموده ای تا مقاصد تو را به مردم برساند و بندگان مرا از کتابم تعلیم دهد». عرض کردم: پروردگارا! هر کس را تو انتخاب نمایی من هم او را اختیار خواهم کرد. پس خطاب آمد که من علی را از برای تو خلیفه و وصی اختیار کردم و او را به علم و حلم خود مفتخر نمودم. او امیر مؤمنان است و به حق، که نه در گذشته و نه در آینده احدی با چنین مقام و منزلتی نخواهد آمد(۲)».

همچنین صلاح الدین صفدی در «وافی بالوفیات» گفته است: «پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بر امامت علی(علیه السلام) صراحت نموده و آن حضرت را به امامت برگزید. صحابه نیز آن را می دانستند; اما عمر بن الخطاب امامت و خلافت علی(علیه السلام) را به خاطر ابوبکر کتمان نمود(۳)».

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۳۹۷ ; خلاصه عبقات الانوار، ج ۹، ص۲۷۹ ; شبهای پیشاور، ص۳۲۲ «یا علی أنت صاحب حوضی و صاحب لوائی و منجز عداتی و حبیب قلبی و وارث علمی و أنت مستودع

مـواریث الأنبیـاء و أنـت أمیـن الله فی أرضـه و أنت حجه الله علی بریته و أنت رکن الإیمـان و أنت مصـباح الـدجی و أنت منـار الهدی و أنت العلم المرفوع لأهل الدنیا من تبعک نجا و من تخلف عنک هلک و أنت الطریق الواضح و أنت الصـراط المستقیم و أنت قائـد الغر المحجلین و أنت یعسوب المؤمنین و أنت مولی من أنـا مولاـه و أنا مولی کل مؤمن و مؤمنه لا یحبک إلا طاهر الولاده و لا یبغضک إلا خبیث الولاده و ما عرج بی ربّی عزّ و جلّ إلی السـماء قط و کلمنی ربی إلا قال لی یا محمّـد أقرئ علیا منّی السلام و عرفه أنّه إمام أولیائی و نور أهل طاعتی فهنیئاً لک یا علیّ هذه الکرامه».

۲ . المناقب، ص۳۰۳ ; شبهای پیشاور، ص۳۲۳

«فهل اتخذت لنفسک خلیفه یؤدی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون، قال: قلت اختر لی فإن خیرتک خیر لی، قال: قد اخترت لک علیاً فاتخذه لنفسک خلیفه و وصیّاً و نحتله علمی و حلمی و هو أمیر المؤمنین حقاً لم ینلها أحد قبله و لا أحد بعده».
فضائل أمیرالمؤمنین(علیه السلام)، فصل۱۹، ص۲۴۰

۳ . بیت الاـحزان، ص۱۲۳ ; شـبهای پیشاور، صص۳۲۳ و ۳۲۴ «نص النـبیّ(صـلی الله علیـه وآله) علی أنّ الإمـام علی و عینه و عرفت الصحابه ذلک ولکن کتمه عمر لأجل أبی بکر رضی الله عنهما».

صفحه ۹۴

بسیاری از علمای اهل سنت از جمله سبط ابن جوزی و سلیمان بلخی حنفی و خطیب خوارزمی و... از قول خلیفه دوم از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند: «اگر تمام درختان قلم، دریاها مرکب،

جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده شوند بازهم نمی توانند فضائل علی ابن ابی طالب(علیه السلام) را بر شمرند».

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست *** که تر کنی سر انگشتان و صفحه بشماری

از طرفی امام احمد حنبل، طیرانی و سیوطی، از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند: «علی با قرآن و قرآن با علی است. این دو تا کنار حوض کوثر از هم جدا نمی شوند. علی از من است و من از علی هستم. هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده است(۱)».

آنگاه وضعیت معاویه و جانشینان او که تا زمان عمر بن عبد العزیز دستور دادند در منابر بر امیرالمؤمنین و فرزندانش اهانت کنند روشن می شود.

خلاصه احادیث این موضوع برای آشنائی بیشتر عبارتند از:

۱ . حدیث الدار یوم الانذار:

این حدیث را در بیست مدرک معتبر علمای اهل سنت از طرق مختلف نقل کرده اند: از جمله احمد بن حنبل در ۳ محل از مسند، ثعلبی در تفسیر آیه انذار، طبری در تفسیر و در تاریخ الامم ابی الحدید از سکافی و ابن اثیر، ابونعیم در حلیه، حمیدی در جمع، بیهقی در سنن ودلائل، حلبی در سیره، نسائی در خصائص، حاکم در مستدرک، بلخی حنفی در ینابیع و گنجی شافعی در کفایه می باشند.

اصل حدیث قبلا ذکر شد، در پایان حدیث حضرت فرمود: هر کس دعوت مرا امروز بپذیرد برادر من، وزیر من، وارث من، خلیفه بعد از من خواهد بود. هیچکس پاسخ نداد. امیرالمؤمنین سه بار پاسخ دادند ای پیامبر خدا من شما را یاری می کنم. پیامبر

۱ . سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص۲۹۷ ; النص والاجتهاد، صص ۱۰ و ۱۴۴ ; کشف الغمه، ج ۱، ص۱۴۶، مستدرک حاکم نیشابوری، ص۱۲۴ ج ۳، کنز العمال ص۱۵۳ ج ۶ ابن حجر مکی ص۷۴ صواعق محرقه تاریخ الخلفاء سیوطی ص۱۱۶ و... ، شبهای پیشاور، ص ۳۳۰ «علی مع القرآن والقرآن مع علیّ لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. علیّ منّی و أنا من علیّ من سبّه فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله».

صفحه ۹۵

فرمودند: تو وصی و خلیفه بعد از من هستی «اطلاق بعد» بلا واسطه را می رساند.

۲ . حدیث منزلت:

پیامبر در چند مورد فرمودند: یا علی تو برای من بمنزله هارون هستی برای موسی، مگر این که بعد از من پیامبری نیست که این حدیث را به طرق مختلف علمای اهل سنت نقل کرده اند که به بیست طریق می رسد و شرح آن گذشت.

۳ . حدیث غدیر:

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بازگشت از آخرین حج تمام حجاج را جمع کرده و طی خطبه مفصلی فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، این حدیث فوق حد تواتر است از طرق اهل سنت و شیعه و در طول چهارده قرن در توصیف این واقعه اشعار زیادی سروده شده است که برای تفصیل به کتاب الغدیر مراجعه شود.

۴ . احمد بن حنبل در مسند و علی شافعی در موده القربی و دیگران از پیامبر نقل می کند:ای علی تو ذمه مرا بری می کنی و تو خلیفه من بر امت من هستی.

۵ . احمد بن حنبل از طرق متعدد و مغازلی شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر نقل می

کنـد: پیامبر(صـلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین(علیه السـلام) فرمودند: تو برادر من و وصـی من و خلیفه من و اداء کننده دین من هستی.

۶ . همـدانی شـافعی در موده القربی از عمر بن الخطاب نقل می کنـد پیامبر فرمود: این علی برادر من در دنیا و آخرت و خلیفه من در خـانواده من و وصـی من در امت من و وارث علم من، ادا کننـده دین من، مـال او از من و مال من از او، نفع او نفع من، ضرر او ضرر من، کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

۷ . نسائی صاحب یکی از صحاح سته نقل می کند پیامبر بعد از حدیث منزلت هارونی به امیرالمؤمنین فرمود: تو خلیفه من بر هر مؤمن بعد از من هستی

۸ علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار; علی با حق است و حق با علی هر چه (روزگار) بگردد.(۱)

۱ . مسند احمد حنبل و تفسیر فخر رازی و...

صفحه ۹۶

ایمان علی(ع) تحقیقی بود یا تقلیدی؟

پرسش: بـا وجـود این که علی(علیه السـلام) اولین کسـی است که اسـلام آورد. ولی چون ایشـان کودک نابـالغی بود، ایمـان آوردنش تقلیـدی بوده است. امـا بقیه خلفـا که پیرِ ورزیـده و جهان دیـده و صاحب عقل کامل بوده انـد به طور تحقیقی ایمان آورده اند. آیا ایمان تحقیقی آن ها افضل از ایمان تقلیدی علی(علیه السلام) نیست؟

پاسخ: در تاریخ آمده است که علی(علیه السـلام) به دعوت پیغمبر خدا(صـلی الله علیه وآله) لبیک گفته و اسـلام آورده است. این نقل قول، مورد قبول همه فرقه های

اسـلامی چه شـیعه و چه سـنی است. حال باید بررسـی نمود که آیا پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) می دانسـته است که بر نوجوان نابالغ تکلیفی نیست؟! چنانچه نمی دانسـته است، پس نسبت جهل به حضرت پیامبر داده ایم. و اگر با وجود این که می دانسته، تکلیفی بر نابالغ نیست و او را به اسـلام دعوت کرده است، پس کار بیهوده و عبثی انجام داده است. در این صورت، نسبت لغو و عبـث به ایشـان داده ایم. بنـابراین در هر دو حـالت مرتکب کفر شـده ایم، زیرا در قرآن مجیـد آمـده است: } وَمـا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْىٌ يُوحی {; پیـامبر خـدا به هوای نفس سـخن نمی گویـد: آنچه می گویـد: وحی است که به او رسـیده است(۱)».

پس قطعاً پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) علی(علیه السـلام) را لا یق، قابـل و آماده دعوت می دانسـته و زمینه ایمان را در او دیـده است که او را به اΘĘ…Šدعوت نموده است. اگر این زمینه در دیگران بیشتر و بهتر بود، چه بسا آن ها را زودتر به اسلام دعوت می کرد.

از طرف دیگر، نه تنها خردسالی و کم سن و سال بودن، با کمال عقل و اراده منافاتی نـدارد، بلکه بلوغ سـنی فقط برای احکام شرعیه لازم است و برای امور عقلانی شـرط سـنی وجود ندارد. بدیهی است که ایمان آوردن نیز از امور عقلانی است. بنابراین ایمان آوردن علی(علیه السلام) در خردسالی از فضایل آن حضرت به شما می رود. همان گونه که قرآن

۱ . نجم (۳): ۳ و ۴

صفحه ۹۷

مجید از زبان عیسی بن مریم طفل تازه به دنیا آمده می

فرماید: } قالَ إِنِّی عَبْدُ اللهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً {; به درستی که من بنده خاص خدا می باشم و خداوند کتاب آسمانی و شرف نبوت را به من عطا فرموده است(۱)». در آیه دیگری از همان سوره درباره حضرت یحیی می فرماید: } یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّه وَآتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً {; در کودکی به حضرت یحیی مقام نبوت را بخشیدیم(۲)». پس آیا می توان اعطای این فضیلت و مقام به یحیی و عیسی را قبل از رسیدن به سن بلوغ، تقلیدی و تلقینی وفاقد اعتبار دانست؟ یقیناً این گونه نیست، زیرا مطابق آیات قرآن برای آن ها فضیلت محسوب می شود. بنابراین می توان نتیجه گرفت که ایمان آوردن در خردسالی برای امام علی(علیه السلام) نیز فضیلت می باشد.

از طرف دیگر، چنانچه ایمان آوردن سه خلیفه اول از ایمان آوردن علی(علیه السلام) افضل و برتر می بود از پیامبر خدا به دور و بعید است که در مجلسی که ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح در آن حاضر بودند دست بر شانه علی(علیه السلام) زده و فرمود: «ای علی تو اولین مؤمنی هستی که ایمان آوردی و اولین مسلمی هستی که مسلمان شدی و تو برای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی(۳)»؟ پیامبری که همه معتقدیم بجز وحی سخنی نمی گوید. } وَما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی { و چون حضرت هارون خلیفه بلا ـ فصل حضرت موسی بوده منظور پیامبر(صلی الله علیه وآله) این بوده که حضرت علی(علیه السلام) خلیفه بلا فصل پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

طبری در تاریخ خود به نقل از سعد ابن ابیوقاص، در پاسخ سؤال پسرش

می نویسد: «ابوبکر پس از آن که بیش از پنجاه نفر اسلام آوردند، مسلمان شد. عمر نیز پس از اسلام آوردن ۴۵ مرد و ۲۱ زن مسلمان شد». بنابراین می توان گفت که «اسلام

۱ . مریم (۱۹): ۳۰

۲ . مریم (۱۹): ۱۲

۳ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص۲۹۰ و ج ۳ ص۳۷۸ ; تاریخ طبری، ج ۴، ص۴۳۳ ; ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص۵۸ ; شبهای پیشاور، ص۳۹۶ «یا علیّ أنت أوّل المؤمنین و أوّلهم إسلاماً و أنت منّی بمنزله هارون من موسی». این حدیث را بارها عمر خلیفه دوم نقل کرده است.

صفحه ۹۸

علی(علیه السلام)از «فطرت»، و اسلام آن ها از «کفر و شرک» بوده است. یعنی آن ها از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده و به اسلام گرویده اند، در حالی که علی(علیه السلام) حتی لحظه ای تمایل به کفر و شرک نداشته است».

به همین دلیل، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «برترین مرد عالمیان در زمان من علی(علیه السلام)می باشد(۱)». این حدیث را میرسید علی همدانی فقیه شافعی در کتاب «موده القربی» نقل کرده است. همچنین محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کتاب کفایه الطالب از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «سبقت گیرندگان همه امت ها در ایمان و توحید سه نفر بودند که شرک به خدا نیاوردند. این سه تن علی ابن ابی طالب(علیه السلام) و حبیب نجار صاحب یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون بودند که راست کرداران نیز بودند و علی ابن ابی طالب(علیه السلام)افضل آن ها بود(۲)».

۱ .

بحار الانوار، ج ۳۷، ص۴۹ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۲۹۸ ; شبهای پیشاور، ص۳۹۹ «أفضل رجال العالمین فی زمانی هذا علیّ»

۲ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰ ; بحار الانوار، ج ۶۴ ، ص۲۰۵ ; تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۰ ; شبهای پیشاور، ص۳۹۸ «سباق الأمم ثلاثه لم یکفروا بالله طرفه عین خربیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یاسین و علیّ بن أبی طالب(علیه السلام) و هو أفضلهم».

صفحه ۹۹

چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی نهند؟

پرسش: در انتخاب خلیفه اول سه شرط رعایت گردیده است که عبارتند از: «اجماع مسلمین»، «سن» و «جهان دیده بودن» و نیز حدیثی که عمر نقل کرده که «سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی شود». این سه، شروط اصلی برای حقانیت خلافت بعد از پیغمبر است. زیرا از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده است که «امت من بر خطا (گمراهی و ضلالت) اجتماع نمی کنند(۱)». چرا شیعیان به این حق گردن نمی نهند؟

پاسخ:

الف اجماع:

با فرض صحت این حدیث، موارد زیر قابل توجه است:

در این حدیث چون کلمه امت با «یای متکلم» همراه شده، بدین معنا است که عموم امت من، بر راه خطا و گمراهی نمی روند. یعنی هر گاه همه امت پیغمبر بر انجام کاری اتفاق نظر داشتند آن کار خطا نخواهد بود. این مطلب یعنی «اجتماعِ بدون استثنا» به نتیجه خواهد رسید، مورد قبول ما است. چون خداوند همواره در میان امت، افرادی را قرار داده که حق با آن ها است و قادرند حق را تشخیص دهند و به آن عمل کنند.

یعنی همیشه حجت و نماینـده خـدا در میان آن ها می باشـد و همراهی همه با هم به معنای همراهی بقیه با آن ها است و بدین دلیل از خطا رفتن امت جلوگیری می کنند. اما در عین حال به هیچ عنوان، این حدیث بر این که پیغمبر حق تعیین خلافت را از خـود ساقـط و به امت واگـذار کرده باشـد، دلالـت نـدارد. بنـابراین همواره حق تعیین جانشـین و خلیفه از آن پیغمـبر بوده و با اینگونه احادیث، این حق ساقط نمی گردد.

بنابراین با این فرض محال که پیغمبر چنین حقی را به اجماع امت واگذار کرده

۱ . اللمع فی اصول الفقه، ص۲۴۶ ; شبهای پیشاور، ص۴۸۰ «لا تجتمع أمّتی علی الخطاء لا تجتمع أمتی علی الضلاله».

صفحه ۱۰۰

باشد، باید همگی مسـلمین در تعیین خلافت دخیل بوده و اتفاق نظر داشته باشند تا اجماع حاصل گردد. یا حداقل بایستی همه مسـلمین جمع شوند و برای تعیین خلیفه رای خود را داده باشـند و کسی که اکثریت آراء را داشته باشد به عنوان خلیفه انتخاب گردد همـان طور که الاـن در تمـامی دنیـا برای انتخـاب رییس جمهور عمـل می کننـد و افراد حائز اکثریت را به عنوان رئیس جمهور بر می گزینند. اما آنچه که بعد از وفات پیغمبر و در محل سرپوشـیده کوچکی به نام «سقیفه» اتفاق افتاد تا ابوبکر را به خلافت رسانند، دلالت بر اجماع مسلمین نداشته و یا خیلی خوشبینانه تر به قول اهل سنت بر اجماع عقلا، اکابر و صحابه رسول الله(صلی الله علیه وآله) هم دلالت ندارد.

در تاریخ مورد قبول شیعه و سنی چنین آمده است:

بلافاصله بعد از فوت پیامبر، هنگامی که بنی هاشم سرگرم غسل و کفن و دفن پیغمبر بودند، عده ای از انصار در محلی به نام سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا درباره جانشین پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) مشورت نمایند. محمد بن جریر طبری در تاریخ خود می نویسد: خبر به گوش عمر رسید و او خود را به در خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسانید، ولی وارد خانه نشد تا بقیه صحابه که سرگرم مراسم تغسیل و کفن و دفن رسول الله(صلی الله علیه وآله) بودند او را نبینند. برای ابوبکر پیغام فرستاد که امر مهمی پیش آمده و زودتر خودت را به من برسان. ابوبکر به قاصد گفت: الان فرصت بیرون آمدن ندارم. عمر قاصد را دوباره برگرداند و گفت: امر بسیار مهمی پیش آمده که وجود تو خیلی لازم است. بالاخره ابوبکر بیرون آمد و عمر قضیه اجتماع انصار در سقیفه را به منظور تعیین جانشین پیامبر خدا برای ابوبکر بازگو کرد. دو نفری به سمت سقیفه به راه افتادند و در بین راه ابوعبیده جراح(۱) را دیدند و او را نیز با خود بردند و با عجله به سقیفه رسیدند. در آنجا صحبت هایی رد و بدل شد. ابوبکر با تیزبینی و زیرکی پیش دستی نمود و خلافت را به ابوعبیده و عمر تعارف کرد. آن ها هم تعارفش را به خود او برگرداندند و گفتند: تو بزرگتر و اولی هستی.

از سوی دیگر، در طرف مقابل، سعد بن عباده که از قبیله خزرج بود و قصد امارت

۱ . ابو عبیده گورکن بود.

را داشت، موجب شد تا عمر و ابوعبیده

فوراً با ابوبکر بیعت کنند و مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. چند نفر دیگر از حضار که از قبیله اوس بودند از روی عداوتی که با قبیله خزرج داشتند نیز با ابوبکر بیعت نمودند. موقعی که این خبر به گوش اسامه بن زید رسید، فورا خود را به مسجد رسانید و فریاد برآورد که این چه غوغایی است که شما برپا نموده اید و خلیفه تراشی می کنید؟ شما چکاره این امت هستید که بدون مشورت مسلمانان اقدام به تعیین و انتخاب خلیفه می کنید؟ عمر جهت استمالت و پوزش از اسامه جلو رفت و گفت: کار تمام شده و خیلی ها بیعت کرده اند (منظور خودش و ابوعبیده و معدودی از قبیله اوس بود) و تو هم با ابوبکر بیعت نما! اسامه با ناراحتی گفت: پیغمبر خدا مرا بر شما امیر قرار داده و از این امارت هم معزول نشده ام. چگونه امیری که پیغمبر خدا برگزیده است بیاید و با مأمور خود بیعت نماید!؟

در این مکان کوچک که تعداد بسیار محدودی جمع شده بودند، نه فقط همه مسلمین، بلکه حتی اکابر و بزرگان صحابه نیز در آنجا حضور نداشتند. بسیاری از اهل سنت معتقدند که به دلیل حیاتی بودن امر خلافت، فرصت خبر رسانی به بقیه صحابه در مناطق مختلف، مانند یمن و شام و مکه وجود نداشته است. در پاسخ به این بهانه اهل سنت باید گفت: حتی محمد بن جریر طبری در تاریخ خود معتقد است که فقط دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خود امیر تعیین کنند.

علاوه بر این، اردوی لشکر اسلام به فرماندهی

اسـامه بن زیـد در همـان نزدیکی مـدینه بـود. در این اردو هم عمر و هم ابـوبکر تحت فرمانـدهی اسـامه بودنـد. چگونه عمر و ابوبکر توانستند خود را به سقیفه برسانند ولی دیگر بزرگان همین اردو، از جمله خود اسامه را به دلیل ضیق وقت دعوت نکرده و بی خبر گذاشـتند!!؟ بنابراین به همان دلیل که عمر و ابوبکر توانسـتند از اردوگاه جـدا شـده و خود را به سـقیفه برسانند، می توانستند در همان زمان و بدون فوت وقت بقیه صحابه ای را که در آن اردوگاه بودند مطلع نموده و به سقیفه بیاورند.

بنـابراین، از عـدم اطلاـع رسانی به صـحابه و لشـکر اسامه می توان دریافت که برنامه و توطئه از پیش طراحی شـده ای در حال تکوین و اجرا بوده است. از طرفی دیگر علی ابن

صفحه ۱۰۲

ابی طالب(علیه السـلام) که فضایل او مورد اتفاق همه مسـلمین است و عضو بسـیار مؤثر جامعه مسلمین بود، و نیز عباس عموی پیامبر که شـیخ القبیله بود و بسـیاری دیگر از بنی هاشم که مورد تأییـد پیامبر بودنـد، و در مدینه هم حاضـر بودند را بی اطلاع گذاردند. حال اگر نقشه ای از قبل طراحی نشده بود، چرا عمر وارد خانه پیغمبر نشد تا قضـیه را علناً به اطلاع همه بنی هاشم و صحابه برساند و از همه آن ها استمداد نماید؟ آیا ابوبکر عقل کل منحصـر به فرد امت بود؟ و بقیه جزو صحابه به حساب نمی آمدند و عترت پیامبر بیگانه بودند؟ و لذا نباید آن ها را مطلع می کرد!!

بنابراین آنچه که اتفاق افتاد انتخاب و تعیین خلیفه به وسیله سه نفر بود (ابوبکر، عمر

و ابوعبیده) و بعد به تدریج، عوام الناس به آن ها پیوستند. ولی همچنان صحابه و عترت پیامبر از بیعت با خلیفه منصوب آن ها امتناع می کردند. در کجای دنیا، این همه مصلحت اندیشی سراغ دارید که به بهانه مصلحت اندیشی، امت و اسلام را منحصر به این سه نفر کنند و آن را اجماع بنامند؟

آیا این عقیده قابل قبولی است که سه نفر یا بیشتر، در پایتخت یک مملکت جمع شوند و برای بقیه، رییس جمهور و خلیفه تعیین نمایند؟! آنگاه تبعیت بقیه افراد را واجب پندارند؟ جالب تر این که همه افرادی که در آینده نیز خواهند آمد تحت بیعت و راه آن خلیفه باشند. به طوری که پس از ۱۴۰۰ سال همگی را موظف به این تبعیت بدانند. چنانچه کسانی حتی در فکر و عقیده (نه در عمل) با آن ها مخالف باشند و از آن ها اطاعت و تبعیت نکنند آن ها را مهدور الدم، رافضی و کافر بخوانند!

با کدام قانون و با چه حقی این سه نفر (ابوبکر و عمر و ابو عبیده)، و یا اصلاً همه معدود کسانی که در سقیفه جمع شده بودند را باید اجماع مسلمین بخوانیم؟ در صورتی که بین اجماع، اکثریت و اقلیت، تفاوت فاحشی وجود دارد. اجماع یعنی اتفاق نظر همه افراد بدون حتی یک نفر مخالف و یا ممتنع. اکثریت یعنی بیش از نیمی از افراد شرکت کننده و اقلیت یعنی کمتر از نیمی از جمعیت شرکت کنندگان.

لذا با این تعاریف باید گفت: در میان شرکت کنندگان در سقیفه، نه تنها اجماعی به وقوع نپیوست بلکه از ترس این که سعد بن

عباده بزرگ قبیله خزرج خلافت را به

صفحه ۱۰۳

دست نگیرد، عمر و ابوعبیده جراح و قبیله اوس، سیاسی بازی نموده و با ابوبکر بیعت کردند.

حتی در خود مدینه سعد بن عباده انصاری و اولاد و قبیله اش، بسیاری از خواص صحابه، تمام بنی هاشم و دوستان آن ها و نیز علی ابن ابی طالب(علیه السلام) تا شش ماه، همچنان به مخالفت ادامه داده و زیر بار بیعت نرفتند.

بنابراین با مختصر مطالعه ای می توان دریافت که در خود مدینه منوره که پایتخت حکومت اسلامی آن زمان بود چنین اجماعی (حتی اجماع اکابر و بزرگان صحابه) هرگز به وقوع نپیوست. بلکه بسیاری از صحابه و رجال به مسجد رفته و با ابوبکر، مجادله و بحث کردند. ابن حجر عسقلانی، بلاذری و نیز محمد خاوند شاه در روضه الصفا، اسامی ۱۸ نفر از بزرگان صحابه که با ابوبکر مخالفت نموده و بیعت نکردند را چنین ذکر کرده اند:

۱ . سلمان فارسی

۲ . ابوذر غفاری

۳ . مقداد بن اسود کندی

۴ . عماریاسر

۵ . خالد بن سعید ابن العاص

۶ . بریده الاسلمی

۷ . ابی بن کعب

۸ . خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (لقبی که پیغمبر به او داد)

۹ . ابوالهیثم بن التیهان

۱۰ . سهل بن حنیف

۱۱ . عثمان بن حنیف ذوالشهادتین

۱۲ . ابوایوب انصاری

۱۳ . جابر بن عبدالله انصاری

۱۴ . حذیفه الیمان

صفحه ۱۰۴

۱۵ . سعد بن عباده

۱۶ . قیس بن سعد

۱۷ . عبدالله بن عباس

۱۸ . زید بن ارقم.

یعقوبی در تاریخ خود می افزاید که افراد دیگری چون:

۱۹ . علی ابن ابی طالب(علیه السلام)

۰۲ عباس بن عبد المطلب

۲۱ . فضل بن عباس

۲۲ . زبیر بن العوام بن العاص

۲۳ . براء بن عازب

۲۴ مقداد بن

عمر

نیز با ابوبکر بیعت نکردند و شیعه علی(علیه السلام) شدند.

با توجه به مطالب فوق، این گونه انتصاب خلیفه، توسط سه نفر در سقیفه را باید اولین کودتای عالم اسلام نامید که تاریخ آن را ثبت کرده است. امام فخر رازی نیز در «نهایه الاصول» به صراحت می گوید: «هرگز در خلافت ابوبکر و عمر اجماع واقع نشد تا پس از کشته شدن سعد بن عباده، اجماع منعقد گردید.»

اگر اجماع اتفاق می افتاد باید حداقل، عترت واهل بیت پیامبر(علیه السلام) که در حدیث ثقلین

«إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی إنْ تَمَسَّکْتُم بِهِما فَقَد نَجوتُم وَ لَنْ تَضِلُّوا بَعدها أَبَداً» و حدیث سفینه «مثل أهل بیتی کمثل سفینه نوح، من توسّل بهم نجا ومن تخلّف عنهم هلك» آن ها را میزان و ملاک نجات دانسته اند، در آنجا حضور می داشتند.

از طرف دیگر، بر اساس همین احادیث، چون تشکیل دهندگان سقیفه از اهل بیت و عترت پیامبر دوری گرفته اند، اهل هلاک می باشند. ابن حجر نیز در کتاب «صواعق»، درباره لزوم توجه به اهل بیت رسالت و عترت طاهره(علیه السلام) دو حدیث از ابن سعد از پیامبر نقل می کند:

صفحه ۱۰۵

«من و اهل بیتم درختی در بهشت هستیم که شاخه های آن در دنیا است. پس هر کس که بخواهد راهی به سوی خدا بیابد، باید به آن ها تمسک جوید.»(۱)

و نیز «در هر دوره برای امت من عدولی از اهل بیت من وجود دارد که تحریف گمراهان، ادعای مدعیان باطل و تاویل جاهلین را از دین اسلام دور می نماید. به درستی که بدانید امامان شما، پیشوایان شما هستند که شما

را به سوی خدای تعالی هدایت می کنند. پس دقت کنید که پیشوایان شما چه کسانی هستند.»(۲)

لـذا مجـدداً یادآوری می نماید که به دلیل وجود اهل بیت پیامبر و عترت او در میان امت که هرگز به گمراهی نمی روند و در هر دوره ای این حجت هـا در روی زمین وجود دارنـد، اجمـاع امت پیامبر به گمراهی و خطا نمی رود. لیکن در قضـیه سـقیفه، بیعت کنندگان راه خود را از اهل بیت پیامبر جدا کردند و در نتیجه به گمراهی رفتند.

اکنون به بررسـی چگونگی رفتار با افرادی که بیعت نکردند خواهیم پرداخت تا ماهیت به اصـطلاح «اجماع مسلمین» روشن تر گردد.

ابن عبـدالبر قرطبی که از بزرگـان علمای اهل سـنت است در کتاب «استیعاب» و نیز ابن حجر مکی می گوینـد: سـعد بن عباده انصـاری که خود مـدعی مقـام خلافت بود، هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و آن ها هم در ظاهر متعرض او نشدنـد. وی که صـاحب قبیله بزرگی بود، از ترس این که در بین مسـلمین شورش و بلوایی بر پا نشود به شام رفت و در آنجا سـکنی گزیـد. به تحریـک یکی از بزرگـان شام، شـبانه به او تیرانـدازی شـد و او را کشـتند. قاتل او را پیـدا نکردنـد و زدن تیر را به اجنه نسـبت دادند.(۳)

۱ . ینـابیع الموده لـذوی القربی، ج ۲، ص۴۳۹ ; شـبهای پیشاور، ص۴۹۳ «أنـا و أهل بیتی شـجره فی الجنّه و أغصانها فی الـدنیا فمن شاء أن یتخذ إلی ربّه سبیلاً فلیتمسک بها»

۲ . النص والاجتهاد، ص۱۳۸ ; کتاب الاربعین، ص۳۷۸ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۱۳۵ ; شبهای

پیشاور، ص۴۹۳ «فی کلّ خلف من أمتی عـدول من أهل بیتی ینفون عن هـذا الـدین تحریف الضالّین و انتحال المبطلین وتأویل الجاهلین إلاّ و إنّ أئمتکم وفدکم إلی الله عزّوجلّ فنظروا من توفدون».

۳ . قاتل سعد بن عباده و زننده تیر خالد بن ولید بود. او در ابتـدای حکومت ابوبکر، مالک بن نویره را کشت و همسر او را تصرف کرد و مغضوب خلیفه واقع شد. خالد چون می خواست در دوره خلافت عمر خود شیرینی کند، شبانه به سعد بن عباده انصاری تیر اندازی کرد تا خود را نزد خلیفه پاک سازد.

صفحه ۱۰۶

اما در مورد بیعت علی(علیه السلام)، همانطور که بخاری در جلد سوم صحیح و مسلم در جلد

پنجم صحیح خود می نویسند، بیعت علی بعد از وفات فاطمه(علیهم السلام) بوده است. فاطمه(علیهم السلام)هم چند ماه پس از رحلت پیغمبر فوت کرده است. مسعودی در مروج الذهب می گوید:

«هیچ یک از بنی هاشم تا وقتی که فاطمه(علیهم السلام) وفات یافت، با ابوبکر بیعت نکردند.»

علی(علیه السلام) را هم با زور شمشیر، آتش زدن خانه اش و تهدید به گردن زدن، مجبور به بیعت با ابوبکر کردند. حداقل ۱۲ نفر از مورخین اهل سنت، خبر فوق را نقل کرده اند. برای مثال:

۱ . ابو جعفر بلاذری;

۲ . احمد بن یحیی بن جابر البغدادی;

۳ . ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه;(۱)

۴ . محمد بن جریر طبری;

۵ . ابن خزابه در کتاب غرر;

۶ . ابن عبد ربه در جزء سوم عقد الفرید;

۷ . ابو محمد عبدالله ابن مسلم بن قتیبه بن عمرو الباهلی الدینوری در جلد اول تاریخ الخلفا الراشدین;

۸ . احمد بن عبدالعزیز جوهری;

۹ .

ابو ولید محب الدین محمد بن الشحنه الحنفی در کتاب «روضه المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر» و

۱۰ . ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» مضمون این خبر را با مختصر تفاوتی چنین روایت کرده اند:(۲)

«ابوبکر به عمر گفت: برو آن ها را بیاور تا با من بیعت کنند. اگر از آمدن هم خودداری کردند با آن ها قتال کن. پس عمر همراه اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و عده ای دیگر به در خانه فاطمه(علیها السلام) رفتند. آن ها با خود هیزم بسیاری بر در خانه فاطمه(علیها السلام)

۱ . ج۲، ص ۶۰ ; ج۱۴، ص۱۹۳

۲ . اثبات الوصیه، ص۱۴۳; الوافی بالوفیات، ج۶ ، ص۱۷ ; الملل والنحل، ج۱، ص۵۷

صفحه ۱۰۷

بردند. بنی هاشم از جمله عباس عموی پیغمبر و علی(علیهم السلام) و زبیر(۱) در آنجا بودند. عمر

گفت: بیرون آیید و با خلیفه، ابوبکر بیعت کنید و گرنه شما را می سوزانم. به فاطمه(علیها السلام)نیز گفت: هر که در خانه است بیرون کن. زبیر شمشیر کشید و عمر گفت: این سگ را بگیرید. شمشیرش را گرفتند و بر سنگ کوبیدند و شکست. بنی هاشم از بیرون آمدن امتناع می کردند. عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در قبضه قدرت او است یا بیرون آیید، یا خانه را با هر که در آنجا است می سوزانم. مردم گفتند: یا اباحفص! کنیه عمر اباحفص بود فاطمه(علیها السلام) در این خانه است. عمر در پاسخ گفت: هر کس در آنجا باشد می سوزانم. پس همه به جز علی(علیه السلام) بیرون آمدند. عمر جهت چاره جویی نزد ابوبکر برگشت. ابوبکر

اشخاص دیگری را چند بار فرستاد ولی مایوس برگشتند. مجدداً عمر با جماعتی دیگر بر خانه فاطمه(علیها السلام) هجوم بردند و چون دق الباب کردند، فاطمه(علیها السلام) با صدای بلند گفت: «ای پدر و ای پیامبر خدا! ببین بعد از تو از عمر و ابوبکر به ما چه می رسد و چگونه ما را ملاقات می کنند.» مردم با صدای شنیدن ناله و گریه فاطمه(علیها السلام)برگشتند، ولی همچنان عمر و عده دیگری در آنجا باقی ماندند. بالاخره علی(علیه السلام) را به اجبار و زور به سوی ابوبکر کشیدند. بنی هاشم هم با او می آمدند و ناظر قضایا بودند. چون به نزد ابوبکر رسیدند; ابوبکر از علی(علیه السلام) خواست تا بیعت کند. امام علی(علیه السلام) فرمود: من به این مقام بر حق ترم و با شما بیعت نخواهم کرد. اگر از خدا می ترسید باید به حق ما اعتراف نمایید. سپس عمر گفت: تا بیعت نکنی دست از تو برنخواهم داشت. علی(علیه السلام) در پاسخ عمر گفت: خوب با یکدیگر ساخته اید، امروز تو برای او کار می کنی و فردا او آن را به تو بر می گرداند. آنگاه امام خطاب به مردم گفت: به خدا سوگند که ما اهل بیت به این امر بر حق تر هستیم و شما نباید از حق دور شوید. عمر، علی(علیه السلام) را تهدید کرد که اگر بیعت نکنی گردنت را خواهم زد. ابوبکر به عمر گفت: مادامی که فاطمه(علیها السلام) هست او را اکراه

نمی کنیم. سپس امیرالمؤمنین(علیه السلام) بدون این که بیعت کند، برگشت و خود را به قبر پیغمبر

۱ . امام علی(علیه السلام) درباره زبیر

می فرمایند: زبیر همیشه با ما بود تا پسرانش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند.

صفحه ۱۰۸

رسانید و با گریه و ناله عرض کرد: } إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یَقْتُلُونَنِی {؛(۱) «مردم مرا

ضعیف ساختند و خواستند مرا بکشند.»

پس از آن، علی(علیه السلام) به خانه خود نزد فاطمه(علیها السلام) برگشت. بعد از مدتی ابوبکر و عمر جهت جلب رضایت فاطمه(علیها السلام) به خانه او آمدند؛ ولی فاطمه(علیها السلام) فرمود:

«به خدا سوگند شما دو نفر مرا اذیت کردید، و در هر نمازم شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و نزد او از شما شکایت کنم.»

سپس فاطمه(علیها السلام) ادامه داد:

«به خدا تا زنده ام (تا با خدا ملاقات نمایم) با عمر حرف نخواهم زد.» پس از رحلت فاطمه(علیها السلام) علی(علیه السلام) را دوباره مجبور به بیعت کردند.

بنابراین با تعجیلی که در روز سقیفه نمودند، و چند ساعت تأمل و درنگ نکردند تا مراسم تغسیل و تدفین پیامبر تمام شود، و حداقل علی(علیه السلام) که به فرموده پیامبر جدا کننده حق و باطل است و نیز عموی بزرگوار پیامبر که شیخ القبیله بود بیایند هر صاحب فکری نسبت به آنچه در سقیفه رخ داد بدبین می شود و پیش خود خواهد گفت: توطئه ای در کار بوده است، و امروز پس از ۱۴۰۰ سال این اختلاف ها پیش نمی آمد.

اما توطئه از این قرار بود: چنانچه صبر می کردند تا افرادی از اردوی اسامه یا از قبیله بنی هاشم در سقیفه حاضر شوند، نام علی(علیه السلام) و عباس هم به عنوان یک داوطلب، مورد وثوق پیغمبر برده می شد. با شواهد و

قرائنی که در اختیار بود، کلاه خلافت نصیب ابوبکر و عمر نمی شد و خلافت به صاحب آن یعنی علی(علیه السلام) می رسید. لـذا درنگ را جایز ندانسـته و گفتند: تا طرفداران علی(علیه السـلام) و سایر بزرگان، مشـغول غسل و کفن و دفن پیغمبرند باید لباس خلافت را به تن حاضرین و بقیه مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

احادیث و اخباری که پیامبر تصـریح در خلافت امیرالمؤمنین فرمود و همه را علمای اهل سنت بعضی تا حد تواتر نقل کرده اند که در صفحات (۹۵ ۸۹) گذشت.

۱ . همان جمله ای که هارون به برادرش موسی در بازگشت از کوه طور گفت و در سوره طور (۵۲): آیه ۱۵۰ آمده است.

صفحه ۱۰۹

ب سن بالای ابوبکر:

چنانچه سن، یکی از شرایط خلافت می بود بزرگتر و مسن تر از ابوبکر و عمر بسیار بودند. محققاً ابوقحافه (پدر ابوبکر) که در آن زمان حیات داشت از خود ابوبکر مسن تر بود و در نتیجه، بایـد او را به عنوان خلیفه بر می گزیدنـد. و او همین مورد را در نامه ای به پسرش ابوبکر نوشته بود، لذا این دلیل عملاً و منطقاً نمی تواند درست باشد.

اما از نظر تجربه و جهان دیـدگی، اگر این شـرط نیز باید رعایت می شد و از شـرایط خلافت می بود، باید رسول الله(صـلی الله علیه وآله) در زمان حیات خویش به آن جامه عمل می پوشانیـد. در صورتی که می دانیم وقتی رسول الله(صـلی الله علیه وآله) در غزوه تبوک عازم حرکت بود، در غیاب خود، علی(علیه السلام) را نایب و خلیفه خود قرار داد. ایشان در

آن زمان به علی(علیه السلام) فرمود: «تو در اهل بیت من، در خانه من و در محل هجرت من خلیفه من هستی.»(۱) لذا باید این ایراد را به پیغمبر وارد کرد که چرا با وجود شیوخ با تجربه و جهان دیده، علی جوان و کم سن و سال را خلیفه خود قرار داد؟ چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره برائت بر اهل مکه، پیرمرد جهان دیده را از وسط راه برگردانده و علی جوان را مامور آن کار بزرگ نمود؟ یا چرا برای هدایت اهل یمن از وجود چنان شیوخ با تجربه ای استفاده نکرد و امیرالمؤمنین(علیه السلام)را مامور هدایت اهل یمن نمود؟

ج نبوت و سلطنت:

اما در پاسخ به قول عمر مبنی بر این که سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی شود(۲) باید گفت: اولا خلافت و امامت، سلطنت و پادشاهی نیست بلکه ادامه نبوّت و جزو لاینفک آن است. به همان دلیلی که هارون برادر حضرت موسی از خلافت برکنار نبود، علی(علیه السلام) نیز نباید از خلافت رسول الله(صلی الله علیه وآله) بر کنار باشد. آشکارترین وروشن ترین دلیل بر رد حدیث منسوب به عمر بن الخطاب، عمل و پیشنهاد خود او برای نامزدی

علی(علیه السلام) بعد از خلافت خودش می باشد، تا این که بالاخره علی(علیه السلام) خلیفه چهارم شد و

۱ . کتاب السقیفه، ص۶۲ ; شبهای پیشاور، ص۴۹۶ «فأنت خلیفتی فی أهل بیتی و دار هجرتی».

۲ . نساء (۴): ۵۴

همه اهل سنت او را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند. لذا بسیار عجیب است که با مبنا قرار دادن این اصل، خلافت (سلطنت!) بلافاصله علی(علیه السلام) را

رد می کننـد ولی خلافت بافاصـله همان شـخص را قبول می کنند. بالاخره دلیل محکم تر اسـتناد به آیه شـریفه } أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَآتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً{; «آیا مردم به آنچه خدا به فضل خود آن ها را برخوردار نموده است حسد میورزند. پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن ها ملک (حکومت) بزرگ عطا نمودیم» می باشـد. از آنجـایی که پیـامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله) هرگز بر خلاف نص صـریح قرآن سخنی نمی گویـد پس این آیه، دلیل بر رد سـخن عمر است. یعنی خلافت و نبوت می تواننـد (و بایـد) و ممکن است در یکجا جمع گردنـد. همانطور که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۴ کفایه الطالب از پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله)نقل می کند «و او پادشاه مؤمنین است و او باب من است که می آید. او بعد از من، خلیفه من است.»(۱)

۱ . لسان المیزان، ج ۳، ص۲۸۳ ; میزان الاعتدال، ج ۲، ص۳ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص۴۳ ; شبهای پیشاور، ص۴۹۹ «و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی أوتی منه و هو خلیفتی من بعدی».

صفحه ۱۱۱

علی(ع) فاروق و جداکننده ی حق و باطل

پرسش: چرا و به چه استنادی علی(علیه السلام) را فاروق و جدا کننده حق و باطل می خوانید؟

پاسخ: دلیل این ادعای شیعیان، فرمایشات پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) است که با استناد به منابع اهل سنت درباره آن بحث می شود.

بسیاری از علمای اهل سنت، چون شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶

ینـابیع الموده، ابو جعفر احمـد بن عبـدالله شـافعی، میر سـید علی همـدانی شافعی در موده القربی و همچنین محمود بن یوسـف گنجی شافعی در کفایه الطالب، حدیثی را به نقل از ابوذر غفاری از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل می کنند که آن حضـرت چنین فرمـود: «به زودی بعـد از من فتنه ای برپـا می شود، پس اگر چنین شـد شـما ملزم هستیـد که بـا علی بن ابی طالب باشـید چون او اولین کسـی است که مرا می بینـد و روز قیامت با من مصافحه می کنـد. او با من در مرتبه ای بلند و عالی است. او جدا کننده بین حق و باطل است.»(۱)

محمـد بن طلحه شـافعی در «مطـالب السـئول»، بیهقی در «سـنن» و نورالـدین مـالکی در «فصول المهمه» از ابن عباس و سـلمان فارسـی نقل می کننـد که پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله) با دست مبارک خود به سوی علی ابن ابی طالب(علیه السـلام) اشاره کرده و فرمود:

«به درستی که علی اول کسـی است که به من ایمـان آورده و اول کسـی است که روز قیـامت بـا من مصـافحه می کنـد. و این علی، صدیق و راستگوی بزرگ است و او فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می کند.»(۲)

۱ . ینـابیع الموده لـذوی القربی، ج ۱، ص۳۸۷ ; تاریـخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۵۰ ; منـاقب آل ابی طالب، ج ۲، ص۲۸۷ ; شبهـای پیشاور، ص۴۹۷ «سـتکون مـن بعـدی فتنـه فـإذا کـان ذلـک فـالزموا علی بـن أبی طـالب فـإنّه أول مـن یرانی و أول من یصافحنی یوم القیامه و هو الصدیق الأکبر و هو فاروق هذه الأمه

یفرق بین الحق و الباطل».

۲ . المعجم الکبیر، ج ۶ ، ص۲۶۹ ; مناقب امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)، ج ۱، ص۲۶۷ ; مجمع الزواید، ج ۸ ، ص۱۰۲ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص۴۱ ; شبهای پیشاور، ص۴۹۸ «هذا أوّل من آمن بی و أوّل من یصافحنی یوم القیامه و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الأمّه یفرق بین الحق و الباطل».

صفحه ۱۱۲

امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)چنین نقل می کنند:

«علی همراه حق و حق همراه علی است هر جا حرکت کند»(۱)

و یا فرمایش دیگری مبنی بر: «علی با حق و حق با علی(علیه السلام) است. علی(علیه السلام) به طرف حق می رود، هر گونه که حق حرکت کند.»(۲) از این دو حدیث می توان استنباط نمود: کسی که همواره با حق باشد و یا حق همراه او باشد، ملاک تشخیص حق نیز می باشد.

در پایان به ذکر یک واقعه تاریخی بسنده می کنیم:

وقتی به ابو ایوب اعتراض کردند و از او پرسیدند که چرا به طرف علی بن ابی طالب(علیه السلام) رفتی و با ابوبکر بیعت نکردی؟ ابوایوب در پاسخ گفت: روزی خدمت پیغمبر رسیدم پس از مدتی عمار یاسر هم وارد شد و از آن حضرت سؤالی پرسید. حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) ضمن صحبت هایش فرمود: «ای عمار! اگر تمامی مردم به راهی بروند و علی به تنهایی راه دیگری را در پیش گیرد، پس به راهی که علی ابن ابی طالب(علیه السلام)می رود برو. ای عمار از همه مردم بی نیاز شو; زیرا علی(علیه السلام) تو را

از راه هـدایت بـاز نگردانـد و تو را به راه هلاـکت و گمراهی راهنمـایی نکنـد. ای عمار! اطاعت علی اطاعت من و اطاعت من اطاعت خدا است.»(۳)

۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۰ ; شبهای پیشاور، ص۴۹۹ «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار».

۲ . بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۱۹۰ ; مجمع النورین، ص۷۳ ; شبهای پیشاور، ص۴۹۹ «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یمیل مع الحق کیف مال».

۳ . السقیفه، ص۶۷ ; شبهای پیشاور، ص۵۰۶

«یـا عمـار إن سـلک النـاس کلّهم وادیـاً و علیّ وادیاً فاسـلک وادی علیّ و خل عن الناس، یا عمّار علی لا یردک عن هـدی ولا یدلّک علی ردی، یا عمّار طاعه علی طاعتی و طاعتی طاعه الله» ; حلیه الاولیاء، حافظ ابو نعیم ; مطالب السئول، محمد بن طلحه شافعی ; ینابیع المؤده، باب ۴۳، سلیمان بلخی حنفی، ج ۲، ص۲۸۷ ; موده القربی، مودت پنجم، میر سید علی همدانی شافعی ; بلاذری تاریخ و...

صفحه ۱۱۳

بهشت پاداش محبّ علی(ع) و گریه کننده بر حسین(ع)

پرسـش: بعضـی عقاید و احادیث شـیعیان مانند «کسـی که بر حسـین گریه کند بهشت بر او واجب می شود» یا «دوست داشـتن علی(علیه السلام) حسنه ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی رساند» باعث ترویج فساد و فحشا در بین شیعیان نمی گردد؟ آیـا می توان گفت: کسـی که در هر سال، فقط چنـد قطره اشک برای حسـین بن علی(علیه السـلام)می ریزد مثل این است که تازه متولد شده و همه گناهان گذشته او پاک می شود، و جایگاهش بهشت است؟

پاسخ: اولاً، اگر به اعتقاد سؤال کننده، اشاعه فساد

و فحشا در بین شیعیان به دلیل وجود این احادیث و اعتقادات باشد باید در مذاهب و ادیانی که چنین احادیثی وجود ندارد، این قبیل گناهان و معاصی دیده نشود. حال آن که در بین سایر ادیان الهی و نیز مسلمین سایر مذاهب، این گونه معاصی به چشم می خورد و حتی بیشتر هم دیده می شود.

ثانیاً این احادیث فقط منحصر به کتب علمای شیعه نیست، بلکه امام احمد حنبل در مسند، خطیب خوارزمی در فصل ششم مناقب، سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده و بسیاری از علمای اهل سنت، از انس بن مالک و معاذ بن جبل از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)روایت کرده اند که:

«دوستی علی بن ابی طالب(علیه السلام) حسنه ای است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی رساند. دشمنی با ایشان نیز گناهی است که با وجود آن هیچ کار خیری نمی تواند مفید واقع شود.»(۱)

همچنین از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) آورده اند:

«دوستی علی ابن ابی طالب(علیه السلام) گناهان را می خورد، همانطور که آتش، هیزم را در

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۳۷۵ و ج ۲، صص۷۵، و ۲۹۲ ; القصائد والعلویات، ص۱۲۲ ; شبهای پیشاور، ص۵۲۵ «حبّ علیّ حسنه لا یضر معها سیئه و بغض علیّ سیّئه لا تنفع معها حسنه».

صفحه ۱۱۴

کام خود فرو می کشد.»(۱)

گناهان به دو نوع کبیره و صغیره تقسیم می شود. در قرآن مجید از گناهان صغیره با عنوان سیئه نام برده شده است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: } إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً{; «اگر از گناهان بزرگی

که نهی شده اید دوری نمایید از بقیه گناهان شما چشم پوشی نموده و شما را به مقام بلند و نیکو خواهیم رسانید.»(۲)

ثالثاً وجود این گونه احادیث از نا امیدی مسلمانان پیشگیری می کند، هر چند که موجب امید بی پایان نیز نمی گردد. وقتی که افراد معتقد، گرفتار هوی و هوس شده و مرتکب سیئه ای شوند، ممکن است شیطان آن ها را وسوسه نماید که دیگر درهای رحمت الهی به رویتان بسته شده است و در نتیجه به آن ها تلقین کند که دیگر کنترل نفس، مفهومی ندارد و موجب طغیان و سرکشی آن ها شود و سرانجام آن ها را به سمت و سوی گناهان کبیره سوق دهد. بنابراین برای آمرزش گناهان، باید ابزار و وسایلی باشد که از آن جمله حب علی(علیه السلام) و اولاد علی است.

البته باید یاد آور شد که محب علی(علیه السلام) نیز کسی است که پا جای علی(علیه السلام) بگذارد و عملاً و قولاً به دنبال ایشان برود. اما چون عصمت، مخصوص مقام نبوت و امامت است، نمی تواند در عمل همانند علی(علیه السلام) شود. لذا حداقل باید مرتکب معاصی و گناهان کبیره نشود و بر انجام گناهان صغیره نیز اصرار نورزد. آنگاه در زمره شیعیان علی(علیه السلام)قرار گرفته و مشمول آیه فوق می شود.

همین طور گریه بر امام حسین(علیه السلام)، یکی دیگر از ابزار عفو و آمرزش گناهان صغیره است. گریه بر حسینی که پیامبر خدا فرموده است: «حسین منّی وأنا من حسین» این حدیث بدان معنا است که حسین پاره تن است و دین من به نیروی مظلومیت و جانبازی حسین احیا خواهد شد. آیا

عقلا و منطقاً اگر مسلمانی بر حسین، با این مشخصات و

۱ . الموضوعـات، ج ۱، ص ۳۷۰ ; منـاقب آل ابی طـالب، ج ۳، ص۳ ; ینـابیع المـوده لـذوی القربی، ج ۲، ص۲۴۱ ; شبهای پیشاور، ص۵۲۵ «حبّ علی بن أبی طالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب».

۲ . نسا (۴): ۳۱

صفحه ۱۱۵

ویژگی ها بگرید یعنی راه حسین را بشناسد جایگاهش در بهشت نخواهد بود؟ حدیثی از

پیامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله) به نقل از عایشه از قول جابر و انس بن مالک، پاسـخگوی این سؤال خواهد بود. ایشان فرمود: «هرکس حسـین را در حالی که عارف به حق او باشـد، زیارت کنـد بهشت بر او واجب می شود.»(۱) عارف به حق حسـین نیز بـدان معنا است که ایشان را پسـر پیغمبر، امام بر حق و وصـی سوم رسول الله(صـلی الله علیه وآله) بدانیم که قائم به حق بوده و برای احقاق حق کشـته شـده است. آیا چنین عزاداری، که برای امام حسـین(علیه السـلام) گریه کنـد می توانـد بر خلاف رویه مولای خود عمل کند؟ و راه انبیا و معصومین را نرود؟

بدین جهت است که محب علی و عزادار حسین، راه آنان را شناخته و گرد معاصی کبیره نمی رود. لذا در احادیث آمده است که بهشت برین برای محب علی و عزادار حسین(علیه السلام)واجب می گردد.

در روایات فریقین آمده است که قول «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ» موجب دخول بهشت می شود.

در جلد ۲، محجه البیضاء، ص ۲۷۲ از پیامبر نقل شده که هر کس «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ» را بگوید وارد بهشت می شود.

حالا ما می پرسیم چگونه ممکن است صحابه پیامبر که عمری مشرک

و بت پرست و بعضی اهل هر گناه و فسق بوده اند با گفتن یک «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ» همه گناهانشان پاک شود. والاسلام یجب ما قبله. ولی گریه بر امام حسین(علیه السلام) و حب علی بن ابی طالب(علیه السلام)معقول نیست که موجب آمرزش یکسال گناه شود.

واقعاً چگونه است که مسلمانی که در عمرش کارهای خلافی انجام می دهد، دروغ می گوید، غیبت می کند و... وقتی بر امام حسین گریه کند معقول نباشد که آمرزیده شود. ولی معاویه که بر علیه خلیفه چهارم قیام کرد و باعث کشته شدن ده ها هزار نفر از

طرفداران علی(علیه السلام) که بسیاری از آن ها از صحابه پیامبر خدا بودند (مانند عمار یاسر) شد و

۱ . شبهای پیشاور، ص۵۳۲ «من زار الحسین بکربلاء عارفاً بحقّه وجبت له الجنه».

شبهای پیشاور، ص۵۳۲ «من بکی علی الحسین عارفاً بحقّه وجبت له الجنّه».

صفحه ۱۱۶

بعد از استقرار خلافتش آن همه ظلم توسط او و ایادیش بر مسلمانان رفت و به دستور او خلیفه چهارم مسلمین را بر منابر و جایگاه های نماز جمعه لعن و سب می کردند و افرادی مانند حجر بن عدی و یارانش را به جرم برائت نجستن از علی(علیه السلام)کشت و سبط پیامبر امام حسن مجتبی را با فرستادن سم برای جعده همسر آن حضرت و وعده ازدواج با یزید در صورت ریختن سم در غذای حضرت به شهادت رساند. او نه تنها گناهکار نیست بلکه به خاطر اجتهاد غلطش یک ثواب هم دارد، رضی الله عنه هم هست؟!!

چگونه است که اگر خداوند چند دروغ و غیبت را بر گریه کننده امام حسین(علیه السلام)ببخشد معقول نیست، ولی بخشیدن

معاویه و یزید بن معاویه نعوذ بالله من سبات العقل(۱)است! اگر روایاتی گریه برامام حسین(علیه السلام) و محبت به علی(علیه السلام) را موجب پاک شدن گناهان می داند موجب جرأت شیعیان بر انجام گناه می شود؟!

بنابراین، آن ها باید ملتزم شوند که آیه شریفه } إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ{; که مفادش این است که غیر از شرک هر گناهی، حتی بدون توبه ممکن است مورد مغفرت الهی قرار گیرد (زیرا با توبه حتی شرک هم بخشیده می شود)، و آیه شریفه } لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً{; موجب جرأت همه مسلمان ها بر گناه شده است!

۱ . غفلت و از کار افتادن عقل.

صفحه ۱۱۷

دلایل قیام امام حسین(ع)

پرسش: آیا قیام امام حسین(علیه السلام) و کشته شدن وی توسط یزید به دلیل دعوی خلافت و تصاحب ریاست نبوده است؟

پاسخ: دفاع از اسلام، و عمل به وظیفه تنها دلیل قیام حسین بن علی(علیه السلام) بوده و آن حضرت هیچ گاه در پی کسب قدرت، مقام خلافت، حب جاه و ریاست نبوده است. پشتوانه این ادعا دلایلی از قرآن مجید، حدیث و نیز عقل و منطق می باشد.

* خداوند در قرآن مجید می فرماید: } إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً{; «خداوند اراده نموده است که هر ناپاکی و رجسی را از خاندان نبوت بزداید و شما را از هر عیب و نقصی پاک و منزه گرداند.»(۱)

بسیاری از علمای اهل سنت از قبیل: مسلم، ترمذی، ثعلبی، سجستانی، سیوطی، حموینی، احمد بن حنبل، زمخشری، بیضاوی، ابن اثیر، فخر رازی و عسقلانی

در تفسیر این آیه آورده اند که: این آیه درباره پنج تن آل عبا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) نازل گردیده و آن ها از هر رجس و پلیدی پاك و مبرا می باشند.

از طرف دیگر، چون پیامبر می فرماید: «محبت و دوستی دنیا، راس تمام بدیها و خطاها است»(۲) پس قطعاً اباعبدالله الحسین دنبال چنین ریاستی نبوده و اگر کسی عمداً و عالماً آن حضرت را دنیا طلب بخواند، یقیناً منکر قرآن مجید شده است.

* اگر قیام ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) علیه یزید، جنبه جاه طلبی و ریاست دنیوی داشت، رسول الله(صلی الله علیه وآله) دستور به یاری و کمك ایشان نمی داد. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب

۶۰ ینابیع الموده از بخاری از قول انس بن حارث از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند: «به درستی

که پسر من یعنی حسین در سرزمین کربلا کشته می شود. پس هر کس از شما که در آن

۱ . احزاب (۳۳): ۳۳

۲ . الخصال، ص۲۵ ; عده الداعی، ص۲۱۱ ; شبهای پیشاور ص۵۳۵ «حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه».

صفحه ۱۱۸

روز حاضر باشد باید به حسین یاری رساند»(۱) و ادامه می دهد: «انس بن حارث به طرف کربلا رفت و به دستور پیغمبر عمل کرد و با اباعبدالله الحسین(علیه السلام)کشته شد.»

* اگر کسی دعوی ریاست داشته باشد و بخواهد علیه دولتی قیام کند، ابتدا باید به فکر جمع آوری لشکریان ورزیده و مجرب باشد. عقل و منطق حکم می کند که با نظامیان ماهر به میدان جنگ برود و در صورت پیروزی و غلبه بر دشمن و آرام شدن اوضاع، خانواده اش را

به محل حکومت فتح شده ببرد. در نتیجه مدعی ریاست، باید از بردن همسر، فرزندان، کودکان خردسال، زنان باردار و نوزادان شیرخواره به میدان کارزار اجتناب نماید. اما حرکت دسته جمعی امام حسین(علیه السلام) با خانواده و بچه های خردسال و شیرخوار، دلیل دیگری است که آن حضرت، قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر دشمن را نداشته است. آبیاری شجره طیبه «لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ» که جد بزرگوارش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و پدرش علی(علیه السلام) به او سپرده بودند، تنها هدف ایشان بوده است. زیرا شجره طیبه ای که از پیغمبر به جای مانده بود به دست قومی افتاده بود که به هیچ چیز اعتقاد نداشتند.

برای مثال در زمان عثمان خلیفه سوم که دست بنی امیه باز شده بود و زمامدار امور حکومت شده بودند، روزی دست ابو سفیان را که در آن هنگام نابینا بود گرفته و به مجلسی آوردند تا به عنوان بزرگ قبیله سخنرانی کند. او با صدای بلند گفت: «ای بنی امیه، دولت بی پایان خلافت را به دست گیرید که نه بهشتی در کار است و نه جهنمی. ای بنی امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به دست آورید. قسم به آن که (بتها) قسم می خورم پیوسته برای شما آن را آرزو می کرده ام. آن را دست به دست به اولاد خود به ارث برسانید!»(۲) چنین قوم ملحد و معاندی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفته بود و

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص۸ ; ترجمه الامام الحسین(علیه السلام)، ص۲۴۷ ; شبهای پیشاور، ص۵۳۵ «إنّ ابنی هذا یعنی

الحسین یقتل بأرض یقال لها کربلاء فمن شهد ذلک منکم فلینصره».

۲ . یا بنی أمیّه تداولوا الخلافه فإنّه لا جنّه ولا نار.

یا بنی أمیّه تلقّفوها تلقّف الکره فوالذی یحلف به أبوسفیان ما زلت أرجوها لکم ولتصیرنّ إلی صبیانِکم وراثهً.

صفحه ۱۱۹

ریشه اسلام و توحید را می خشکانید.

می توان گفت: امام(علیه السلام) با یک تیر سه نشانه را هدف قرار داد:

۱ با بیعت نکردن خود، یزید را به رسمیت نشناخت.

۲ حجت را بر مردم کوفه تمام کرد.

۳ با شهادت مظلومانه خود اسلام را زنده و پاینده ساخت.

پس می توان گفت با دعوت های پیاپی مردم کوفه بر حسب ظاهر وظیفه ساقط کردن قدرت بنی امیه بر دوش امام آمد ولی امام از عالم غیب مطلع بود که انتهای راه شهادت است.

سپس برای قوت قلب آنان حقیقت را آشکار نموده و گفت: جدم رسول الله(صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم که به من فرمود: «به سوی عراق خارج شو، به درستی که خدای تعالی می خواهد تو را در آنجا کشته ببیند.»(۱)

ایشان در پاسخ به آن هایی که می پرسیدند چرا زنان و کودکان را با خود می برید گفت: جدم فرمود: «خدای تعالی می خواهد آن ها را در آنجا اسیر ببیند.»(۲). پس به امر او زنان و فرزندان را به آنجا می بریم.

این بدان معنا است که شهادت شهیدان کربلا و اسارت اسیران، متمم و مکمل یکدیگرند. اسرا پرچم مظلومیت شهدا را بر دوش می کشند و به شام می برند تا ریشه خلافت و قدرت یزید را بر کنند. همان طور که در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید،

خطابه های

حضرت زینب و سیدالساجدین، مردم را بیدار و اساس سرنگونی بنی امیه را

پایه ریزی کرد و نهضت ضد امویان آغاز گردید.

در تاریخ آمده است که حسین(علیه السلام) در طول راه همواره به کنایه و به صراحت خبر شهادت خود را می داد و می گفت: من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید و در کربلا کشته خواهم شد، و این فرمایشات با نیت ریاست و خلافت دنیوی منافات دارد.

۱ . اللهوف فی قتلی الطفوف، ص۸۵ ; شبهای پیشاور، ص۵۳۹ «أُخْرُجْ فَإِنَّ اللهَ قَدْ شاءَ أَنْ يَراكَ قَتيلاً».

۲ . لواعج الاشجان، صص۷۳ و ۲۵۴ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص۶۰ ; شبهای پیشاور، ص۵۴۰ «إِنَّ اللهَ شاءَ أَنْ يَراهُنَّ سَبايا».

صفحه ۱۲۰

* از طرفی آن حضرت در خطبه ای صریحاً مطالبی بیان نمود که مردم جاه طلب را خوف و ترس برداشت. ایشان فرمود:

«هر کس خیال ریاست و حکومت دنیوی در سر دارد بداند که هر کسی که در این سرزمین باشد، کشته خواهد شد و دشمن به غیر از من احد دیگری را نمی خواهد. لذا بیعتم را از گردن شما برداشتم و تا شب تاریک است و کسی شما را نمی بیند، برخیزید و بروید.» هنوز خطبه آن حضرت تمام نشده بود که بسیاری از جمعیت ایشان را ترک کردند و فقط عده کمی باقی ماندند.

حال اگر ایشان قصد ریاست دنیوی داشت آیاباید در شب سرنوشت سازی که فردای آن روز، تاریخ رقم خواهد خورد، بیعت و عهد خود را از گردن لشکریانش بردارد و آن ها را از کشته شدن در فردای آن شب خبر دهد تا متفرق شوند; یا این

که آن ها را به ماندن و استقامت تشویق و ترغیب نماید و فتح و پیروزی ظاهری را به آن ها نوید دهد؟

* در تاریخ آمده است که آن حضرت در ظهر روز عاشورا که اکثر یارانش به شهادت رسیده بودند و مصایب و بلایا ایشان را احاطه کرده بود نمازش را ترک نکرد و نماز ظهر را به جماعت اقامه کرد. ایشان با این کار می خواست در آخرین لحظات زندگی، هدف قیام و مبارزه خود را که احیای اقامه نماز بود را به دیگران برساند.

بالاخره در زیارت وارث، زائرین آن حضرت، خطاب به ایشان دلایل قیام آن امام را چنین قلمداد می کنند:

«شهادت می دهیم که تو اقامه نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و تا هنگام وفات، از خدا و رسولش اطاعت نمودی.»(۱)

حدیث «حسین از من است و من از حسینم»(۲) که از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل شده

۱ . مصباح المجتهد، ص ۷۲۰ ; اللهوف فی قتلی الطفوف، ص۶ ; شبهای پیشاور، ص۵۳۲ «أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاَةَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَطَعْتَ اللهَ وَ رَسُولَهُ حَتَّی أَتَاکَ الْیَقِینُ».

۲ . صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص۴۲۸ ; الصحیح من السیره، ج ۶ ، ص۱۷۶ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، صص۳۴ و ۳۸ ; شبهای پیشاور، ص۵۳۲ «حسینٌ منّی و أنا من حسین».

صفحه ۱۲۱

است، مورد قبول تمام علمای فریقین می باشد. معنای قسمت اول که حسین از من است روشن است. تفسیر قسمت دوم این حدیث شاید چنین باشد که: احیای دین

من به واسطه حسین است. حسین(علیه السلام) با جانبازی و مظلومیت خویش ریشه ظلم خاندانی را که می خواستند ریشه دین را بکنند از بین برد و راه گسترش دین را هموار ساخت. پس دین مرا در راه حسین(علیه السلام) بجویید.

از طرف دیگر امام حسین(علیه السلام) قصد و هدف خود را از قیام در محل های گوناگون در خطبه ها از مکّه تا کربلا بیان فرمودند: در وصیت نامه خود که به برادرشان محمّد حنفیه دارند پس از شهادت به توحید و نبوت و معاد فرمودند:

«أنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لاَ بَطَراً وَ لاَ مُفْسِداً وَ لاَ ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاَح فِی أُمَّهِ جَدِّی(صلی الله علیه وآله) ، أُرِیْدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهیَ عَنِ الْمُنْکَرِ... وَ أَسِیرَ بِسِیرَهِ جَدِّی وَأَبِی عَلِیّ بْنَ أَبِی طالِب(علیه السلام) فَمَنْ قَبِلَنِی...».(۱)

من برای طغیان و لهو و ظلم و فساد خارج نشدم فقط برای اصلاح در امت جدم حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) خارج شدم. و این که امر به معروف کنم و نهی از منکر نمایم و به سیره جدّم و پدرم حرکت کنم پس هر که (راه) مرا نپذیرفت....

لذا هدف آن حضرت از فرمایشات ایشان آشکار است. ولی چنانچه فرض شود که یکی از اهداف آن حضرت تشکیل حکومت بوده، هر چند با ظواهر اقدامات ایشان همانطور که گذشت تطبیق نمی کند، چه کسی صالح تر از امام(علیه السلام) برای خلافت و جانشینی پیامبر و چه کسی غاصب تر و فاسدتر از یزید!

۱ . بحار الانوار، ج۴۴، ص۳۲۹

صفحه ۱۲۲

فواید زیارت قبور ائمه و دیگران

پرسش: آیا زیارت قبور ائمه و سایر افراد بدعت نیست؟ این زیارت

ها چه فایده ای دارد؟

پاسخ: بدعت به عمل و دستوری اطلاق می شود که از جانب خدا یا رسولش و اهل بیت چیزی درباره آن نیامده باشد. لیکن رفتن به زیارت قبور، مخصوصاً زیارت حسین(علیه السلام) را در کتب معتبر اهل سنت نیز می توان یافت. برای مثال در کتب اهل سنت آمده است که: «روزی رسول الله(صلی الله علیه وآله) در خانه عایشه تشریف داشتند که حسین(علیه السلام) وارد شد. پیغمبر او را در آغوش کشید و بسیار بوسید و بویید. عایشه سؤال کرد: چقدر حسین را دوست می داری؟ حضرت فرمود: مگر نمی دانی او پاره جگر من و ریحانه من است. سپس حضرت گریست و فرمود: جای نیزه ها و شمشیرها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم خواهند زد. سپس ادامه داد: او را با لب تشنه می کشند و شفاعت من هرگز به آن ها نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت حسینم، او را زیارت کند. عایشه پرسید: اجر زائر حسین چقدر است؟ حضرت فرمود: یک حج من. عایشه تعجب کرد و این سؤال را چندین بار پرسید و هر بار رسول الله(صلی الله علیه وآله) ثواب زیارت حسین را زیادتر گفت. تا این که فرمود: ثواب زیارت حسین(علیه السلام) برابر نود حج و نود عمره من است که در نامه عمل زائر نوشته می شود.»(۱)

البته این کار در اهل سنت و سایر فرق هم وجود دارد، مثلا زیارت قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام ابوحنیفه در بغداد، یا خواجه نظام الدین در هند، یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر، از نظر آن ها

جائز و ثواب دارد و جماعتی از اهل سنت می روند و زیارت می کنند و هیچ روایتی هم از پیامبر در شأن آن ها نرسیده است.

از طرفی قبور اولیاء خدا و ائمه معصومین محل تقرب به خداست، محل عبادت

۱ . کامل الزیارات، باب ۲۲، ص۶۷ ; بحارالانوار، ج۴۴، ص ۲۶۰، امالی شیخ۶۶

صفحه ۱۲۳

خداوند است. در حرم پیامبر(صلی الله علیه وآله) خداوند را عبادت می کنیم. پیامبر را عبادت نمی کنیم،

بلکه پیامبر را زیارت می کنیم و با زیارت پیامبر از ایشان می خواهیم نزد خداوند برای ما شفاعت و طلب آمرزش کند; طبق آیه شریفه: } وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً{.(۱) لذا این کار مورد تأیید خداوند است. امیرالمؤمنین که در آیه شریفه مباهله نفس پیامبر محسوب می شود و اهل بیت معصومین از این قاعده مستثنی نیستند. دختر گرامی پیامبر حضرت زهرا(علیهما السلام)به زیارت حمزه و بعد به زیارت پیامبر می رفتند. حضرت امیرالمؤمنین به زیارت قبر حضرت زهرا می رفتند. پیامبر خدا به زیارت قبور بقیع می رفتند و در اول هر سال به زیارت شهدای احد می رفتند.

سیره صحابه و علمای اهل سنت نیز بر همین منوال بوده است که بعضی از موارد آن عبارتند از:

۱ . ابو علی خلال، شیخ حنابله می گوید: هر گاه به مشکلی برخورد می کنم قبر موسی بن جعفر(علیه السلام) را زیارت می کنم و به ایشان متوسل می شوم و خداوند مشکل مرا آسان می کند.(۲)

۲ . قسطلانی می گوید: شایسته است که زائر در کنار قبر پیامبر زیاد دعا و استغاثه کند،

متوسل شود، طلب شفاعت کند و بی تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد.(۳)

۳ . ابن خزیمه، شیخ (استاد) بخاری و مسلم و باصطلاح شیخ الاسلام است، شاگردی دارد بنام محمد بن مومل که می گوید به همراه استادم ابن خزیمه و جمعی به زیارت قبر علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در طوس رفتیم. استادم چنان در مقابل بقعه متبرکه

۱ . نسا (۴): ۶۴، اگر آن ها (به گناه) به خود ستم کردند (آنگاه) نزد تو آمدند و درخواست استغفار و آمرزش از درگاه خداوند کردند و پیامبر برای آن ها طلب آمرزش کرد خدا را توبه پذیر و مهربان یافتند.

۲ . تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰

۳ . المواهب اللدنیه، ج ۳، ص۴۱۷

صفحه ۱۲۴

تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم.(۱)

۴ . محمد بن ادریس شافعی به قبر ابوحنیفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می شدند.(۲)

۵ . در سنن الکبری، از پیامبر روایت کرده که فرموده: «من زار قبری وجبت له شفاعتی». هر که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب می شود.(۳)

۶ أم سلمه از پیامبر نقل می کند کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند مانند کسی است که در حیات با من مصاحبت داشته و کسی که اهل بیت مرا زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده است.

۷ . انس بن مالک روایت می کند پیامبر فرمود کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند، مانند این است که در حال حیات زیارت کرده و هر کس بتواند مرا زیارت کند و نکند هیچ

عذری ندارد.(۴)

۸ . علامه امینی در کتاب شریف «الغدیر» ۲۲ حدیث متواتر مشابه حدیث مذکور از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده است و ۴۲ کلام از ائمه اهل سنت در تأکید استحباب زیارت قبر پیامبر می آورد و متون زیارت را نقل می فرماید.(۵)

۹ . فاکهی در حسن الأدب و غزالی در احیاء علوم الدین برای ائمه بقیع زیارت نامه هایی نقل کرده اند.(۶)

۱۰ . برای شهداء احد زیاراتی را مستحب دانسته اند بویژه حضرت حمزه از طریق صحابه نقل کرده اند. رحله ابن جبیر ۱۵۳; حسن الادب ۸۳; وفاء الوفا; مراقی الفلاح ۱۵۲. و نظایر آن ها که کتب زیادی در خصوص آن نوشته شده است.

۱ . تهذیب التهذیب، ج ۷، ص۳۳۹

۲ . مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص۱۹۹

۳ . سنن الکبری، ج۵ ، ص۲۴۵

۴ . وفاء الوفاء، ۴، ص۱۳۴۶

۵ . الغدیر، ج۵ ، زیارت مشاهد مشرفه.

۶ . حسن الادب: ۸۳ ; احیاء العلوم، ج۱، ص۲۳۲

صفحه ۱۲۵

به طور خلاصه می توان به بعضی از فوائد زیارت مشاهد مشرفه چنین اشاره کرد:

۱ . زائر با این کار از سنت الهی سلام و صلوات بر بندگان مقرب تبعیت می کند، سلام و صلوات خدا بر انبیاء و صالحان در قرآن فراوان است.

۲ . تشکر از صاحب رسالت و عمل به آیه مودت ذی القربی است.

۳ . قدرشناسی از حاملان علوم نبوی است که آن ها را بر مسلمان ها رسانده اند

۴ . با اظهار ارادت به مقربان خداوند، به خداوند تقرب می جوید.

صفحه ۱۲۶

دلایل برتری علی(ع) بردیگر انبیا

پرسش: چرا علی(علیه السلام) را برتر و افضل از بقیه انبیا (به جز خاتم الانبیا) می دانید؟

پاسخ: در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری، آثار مرگ بر چهره امام علی(علیه السلام) ظاهر شده بود. امام به فرزند بزرگش امام حسن(علیه السلام) فرمود: به شیعیانی که جلو درب منزل اجتماع کرده اند اجازه دهید تا بیایند و مرا ببینند. درب باز شد و شیعیان، دور آن حضرت جمع شده و به گریه و زاری پرداختند. امام علی(علیه السلام) خطاب به آنان فرمود: «قبل از آن که فرصت از دست رود و دیگر نتوانید مرا ببینید، هر سؤالی دارید از من بپرسید، لیکن سؤالاتتان کوتاه و مختصر باشد.»

یکی از سؤال کنندگان، صعصعه بن صوحان بود که روایات او حتی در صحاح اهل سنت هم، آورده شده و مورد اعتماد علمای فریقین می باشد. او از امام پرسید «شما فضیلت بیشتری دارید یا حضرت آدم؟» حضرت فرمود: «خوب نیست که کسی از خودش تعریف نماید»(۱) لکن از این جهت که خداوند فرموده است: «نعمت های خدادادی به

خود را نقل کنید: } وَأَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ {(۲) باید بگویم: «من از حضرت آدم افضل ام». صعصعه دلیل این برتری را جویا شد و خلاصه پاسخ امام علی(علیه السلام) چنین است: «برای آدم همه جور وسایل راحتی و آسایش و نعمات در بهشت فراهم بود و فقط خداوند او را از خوردن گندم منع نمود. با وجود این ممنوعیت، آدم از گندم خورد و از بهشت رانده شد. در حالی که من از خوردن گندم منع نشده ام، و چون دنیا را قابل توجه نمی بینم به میل و اراده خود، هرگز نان گندم نخورده ام». منظور حضرت آن است که کرامت و فضیلت افراد نزد خداوند به زهد، ورع و تقوای آن ها است. هر کسی از دنیا اعراض بیشتری داشته باشد، یقیناً نزد خدا مقرب تر است. کمال زهد و تقوی هم، اجتناب از حلال ممنوع نشده است که ایشان این کار را انجام داده اند.

۱ . الامام علی(علیه السلام)، ص۳۶۹ ; اللمعه البیضاء، ص۲۲۰ ; شبهای پیشاور، ص۴۷۴ «تزکیه المرء لنفسه قبیح».

۲ . ضحی (۹۳): ۱۱

صفحه ۱۲۷

سپس صعصعه پرسید «شما افضل اید یا نوح شیخ الانبیاء؟» حضرت پاسخ داد: «من از نوح افضل ام» و علت این برتری بر نوح را چنین فرمود: «نوح(علیه السلام) قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، ولی آن ها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار آزار و اذیت بسیاری رساندند. سپس نوح پیغمبر، آنان را نفرین کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافرین را بر روی زمین باقی نگذار. اکنون با وجود این که بعد از وفات خاتم الانبیا، صدمات و آزار

فراوانی از این امت به من رسیده است، هرگز آنان را نفرین نکرده و کاملاً صبر پیشه کردم».

ایشان صبر خود را در خطبه شقشقیه چنین توصیف می کند: «در حالی صبر نمودم که در چشمم خار و در گلویم استخوانی بود.»(۱) منظور امام این است که هر کس که بر بلاها و سختی ها بیشتر صبر داشته باشد مقرب تر است.

آنگاه صعصعه پرسید: «شما افضل هستید یا ابراهیم(علیه السلام)؟» ایشان پاسخ داد: «من از ابراهیم افضل می باشم» و دلیلش را در قرآن، از زبان ابراهیم(علیه السلام) چنین می فرماید: } رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی {; پروردگارا چگونگی زنده کردن مردگان را به من نشان ده. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ پاسخ داد: چرا باور دارم، اما می خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد».(۲) اما من گفتم: «اگر کشف حجاب گردد و پرده ها بالا رود، یقین من زیادتر نخواهد شد».(۳) منظور امام آن است که علو درجه هر کس، درجه یقین او می باشد که واجد مقام حق الیقین گردد.

در ادامه پرسشِ صعصعه، امام خود را از موسی(علیه السلام) نیز افضل و برتر خواند و دلیل آن را چنین فرمود: «وقتی که خداوند او را ماموریت داد تا به دعوت فرعون به مصر رود، مطابق قرآن مجید، ایشان عرض کرد: } رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ وَأَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ {; «خداوندا من از آنان یک نفر را کشته ام و می ترسم که آنان مرا به قتل

۱ . الغدیر، ج ۱۰،

ص۱۲۴ ; شبهای پیشاور، ص۴۷۴ «فَصَبَرْتُ وَ فِی الْعَیْنِ قَذًی وَ فِی الْحَلْقِ شَجًا».

۲ . بقره (۲): ۲۶۰

۳ . شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص۱۹۰ ; شبهای پیشاور، ص۴۷۵ «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً».

صفحه ۱۲۸

برسانند. برادرم هارون را که زبان فصیح تر و گویاتری از من دارد، با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد، و مرا تصدیق نماید; زیرا می ترسم آن ها رسالتم را تکذیب نمایند».(۱) اما موقعی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به من مأموریت داد تا به مکه معظمه روم، و آیات اول سوره برائت را در بالای بام کعبه بر کفار قریش قرائت نمایم با آن که در آنجا کمتر کسی را می توان یافت که یکی از خویشان و بستگانش به دست من کشته نشده باشد هرگز و ابداً نهراسیدم. امر پیامبر خدا را اطاعت نمودم و به تنهایی مأموریت خود را انجام داده، آیات سوره برائت را بر آنان قرائت نموده و مراجعت کردم.»

این سخن امام کنایه از توکل او به خدا است; چون هر کس توکلش بیشتر باشد فضیلت بیتشری دارد و موسی کلیم الله به برادرش هارون اتکا و اعتماد داشت، ولی امیرالمؤمنین(علیه السلام) به طور کامل به خدای بزرگ توکل و اعتماد نمود.

همچنین امام علی(علیه السلام) خود را برتر و افضل از عیسی مسیح دانست و دلیل آن را نیز چنین بیان کرد: به اذن و قدرت پروردگار، وقتی جبرئیل در گریبان مریم دمید، او حامله شد و زمانی که موقع وضع حملش رسید به مریم وحی شد که: «از خانه بیت المقدس بیرون آی ، این

خانه محل عبادت است نه محل ولادت و زایشگاه.»(۲) به همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و عیسی در بیابان خشکیده ای متولد شد. اما وقتی مادر من فاطمه بنت اسد درد زاییدن گرفت در وسط کعبه به مستجار کعبه متوسل شد و گفت: بارالها بحق این خانه کعبه و بحق کسی که این خانه را بنا نهاده است، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادرم فاطمه با ندای غیبی به داخل خانه راه یافت، من در همان خانه کعبه متولد شدم. بنابراین چون مکه معظمه بر بیت المقدس برتری دارد و مریم از زادن عیسی در بیت المقدس مکانی پائین تر از مکه نهی شد; ولی مادر علی(علیه السلام)، برای زادن او به درون کعبه مکانی برتر از بیت المقدس دعوت شد، بدین جهت روح، نفس و بدن او از عیسی پاکیزه تر است.

۱ . قصص (۲): ۳۳

۲ . الامام علی(علیه السلام) ص۳۶۹ ; اللمعه البیضاء، ص۲۲۱ ; شبهای پیشاور، صص۴۷۶ و ۸۱۴ «اخرجی عن البیت فإنّ هذه بیت العباده لا بیت الولاده».

صفحه ۱۲۹

بالاخره کسانی چون ابن ابی الحدید، امام حنبل، امام فخر رازی، شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر، حدیث زیر را از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل نموده اند که فرمود: «هر کس می خواهد به علم آدم نظر کند، به علم علی توجه کند. هر کس می خواهد حقیقت تقوای نوح و حکمت او را ببیند و نیز حلم و خلت ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس به

سوی علی بن ابی طالب(علیه السلام) نظر کند».(۱) بالاخره میرسید علی همدانی شافعی در پایان این حدیث می افزاید: «نود خصلت از خصلت های انبیا در حضرت علی(علیه السلام) جمع می باشد که در کس دیگر نمی باشد».(۲) البته تشبیه نمودن علی(علیه السلام) به آدم از بعد علم، بدان جهت است که خداوند در قرآن مجید می فرماید: } وعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماء كُلَّها {; «خداوند همه اسماء را به آدم آموخت»(۳) و تشبیه نمودن حلم علی(علیه السلام)به حلم ابراهیم از آن جهت است که خداوند در سوره توبه فرمود: } إِنَّ إِبْراهِيمَ لأَوَّاهٌ حَليمٌ {; به درستی که ابراهیم بردبار و حلیم بود».(۴)

بنابراین چنانچه کسی در ویژگی بارز هر یک از انبیا با آن نبی مساوی شد می توان نتیجه گرفت که تمام ویژگی های همه انبیا را دارد و لذا برتری او بر آن ها اثبات می گردد.

بلخی حنفی و گنجی شافعی در کفایه الطالب از امام احمد حنبل نقل نموده اند: فضائلی که برای علی ابن ابی طالب(علیه السلام) آمده برای هیچ یک از صحابه نیامده است.(۵)

۱ . کفایه الطالب، باب ۳۳ ; مسند احمد بن حنبل ; فخر رازی در تفسیر آیه مباهله ; محی الدین عربی ۱۷۲ ; یواقیت و جواهر ص۱۲۱، فصول المهمه، باب ۴۰ ، ینابیع المودّه و...

«من أراد أن ینظر إلی آدم فی علمه و إلی نوح فی تقواه و إلی إبراهیم فی حلمه و إلی موسی فی هیبته و إلی عیسی فی عبادته فلینظر إلی علی بن أبی طالب(علیه السلام) ».

۲ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، صص۳۰۷ و ۸۰ ; الامام علی(علیه السلام)، ص۳۰۱ ; شبهای پیشاور،

ص۴۷۷ «فإنّ فیه تسعین خصله من خصال الأنبیاء جمعها الله فیه و لم یجمعها فی أحد غیره».

۳ . بقره (۲): ۳۱

۴ . توبه (۹): ۱۱۴

۵ . ینابیع المودّه باب ۴۰ مناقب خوارزمی، کفایه الطالب، باب ۲

صفحه ۱۳۰

امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟

پرسش: چرا شیعیان امامت و خلافت را منحصر به ۱۲ امام می دانند و ائمه چهارگانه اهل سنت را قبول ندارند؟

پاسخ: بسیاری از اوامر و دستورات پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) حتی به وسیله علمای اهل سنت روایت شده که در آن، اهل بیت و عترت طاهره به عنوان عدیل قرآن به امت معرفی شده اند تا به آنان تمسک جویند. از جمله آن ها حدیث ثقلین، حدیث سفینه و حدیث باب حطه از اسناد محکم شیعیان است. حتی در کتب اهل سنت، نمی توان یک حدیث هر چند یک طرفه پیدا نمود که پیغمبر امتش را به پیروی از ابوالحسن اشعری و معتزلی و نیز اطاعت از چهار امام اهل سنت یعنی مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی ترغیب، تشویق و رهنمون کرده باشد.

اما ابن حجر مکی در باب ۱۱ کتاب صواعق و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده نقل نموده اند که بیش از ۲۰ نفر از اصحاب رسول الله(صلی الله علیه وآله) حدیث تمسک به ثقلین قرآن و عترت پیغمبر را از طرق مختلف نقل کرده اند. بدان جهت که قرآن و عترت با همدیگر حکم ثقلین را دارند و پیروی از هر دوی این ها لازم و واجب است

نه فقط یکی از این دو.

اکنون باید دید که آیا می توان قرآن یکی از ثقل ها را فدای مصلحت زمان و مکان نموده و آن را عوض کرد و کتاب دیگری را انتخاب و جایگزین آن کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، پس تغییر ثقل دیگر یعنی همان عترت نیز ممکن خواهد بود. در نتیجه با پذیرفتن تغییر ثقل اول قرآن پیروی از غیر اهل بیت میسر و بدون اشکال می شود. اما چون از نظر شیعه، پاسخ این سؤال منفی است یعنی هرگز نمی توان کتاب دیگری را جایگزین قرآن نمود، لذا چون یکی از ثقل ها را نمی توان تغییر داد، ثقل دیگر نیز غیر قابل تغییر می باشد.

حال باید بررسی کرد که کدامیک از خلفای سه گانه ابوبکر و عمر و عثمان از

صفحه ۱۳۱

عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند تا مطابق دستور رسول الله(صلی الله علیه وآله)، مجبور به اطاعت و پیروی از آن ها باشیم؟ یقیناً تاریخ و اجماع مسلمین اتفاق نظر دارند که عترت پیغمبر، کسان دیگری به جز این سه نفر بوده اند; لذا این ها از عترت و اهل بیت پیغمبر به حساب نمی آیند.

اینک این سؤال پیش می آید که اگر پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) اطاعت و پیروی از فرد یا قومی را امر و توصیه نماید و جمعی از صلحا و صحابه امت بگویند که صلاح در آن است که از افراد دیگری پیروی نمایید، آیا اطاعت امر پیغمبر واجب است یا اطاعت از مصلحت اندیشی صلحا و بزرگان امت؟! از نظر شیعه پاسخ این سؤال

«اطاعت محض از پیغمبر گرامی اسلام» است.

حال که تاریخ گواهی می دهد که هیچ کدام از خلفای ثلاثه، نه ابوالحسن اشعری، نه معتزلی و نه چهار امام اهل سنت (مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی) از اهل بیت و عترت پیغمبر نیستند، و اصلاً هیچ گونه دستور و سفارشی از پیغمبر مبنی بر پیروی از آن ها نرسیده است و حتّی تا سال ها بعد از پیغمبر نامی از آن ها در میان نبوده با فرض این که از علما و فقهای اسلامی بوده اند و بعدها نام آنان جلوه گر شده است چه دلیلی وجود دارد که همه نسل های گذشته، حال و آینده از این چهار نفر که اهل سنت سفارش می کنند پیروی و متابعت نمایند؟ در صورتی که حتی یک حدیث یا روایت نیز در این زمینه وجود ندارد.

از طرف دیگر، همه امت اسلام متفق القولند که امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) و یازده فرزند ایشان، همگی از عترت صحیح النسب و از اهل بیت خاص پیغمبر به حساب می آیند. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بارها اطاعت از آن ها را اسباب نجات دانسته و صریحاً فرموده است: از آن ها سبقت نگیرید، زیرا آن ها اعلم بر شما هستند. دلایل و براهین زیادی مبنی بر متابعت از این دوازده امام وجود دارد.

حال باید دید که دلیل پیروی از چهار امام اهل سنت چه بوده و چگونه بوجود آمده است؟ علت پیروی از ائمه اربعه اهل سنت در این است که بعضی از خلفا و پادشاهان مردم را مجبور نمودند که حتماً

باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند. علی رغم

صفحه ۱۳۲

این که هیچ گونه نص صریح و دستور خاصی از جانب پیغمبر درباره منحصر کردن تقلید به این چهار نفر وجود ندارد، آیا این انحصار، ظلم فاحشی به کلیه فقها و علمای بزرگ اسلام و تضییع حقوق علمی آن ها محسوب نمی شود؟ در حالی که تاریخ نشان داده است بعد از آن ها، فقها و علمای بسیار بزرگی که اعلم و افقه از این چهار امام بوده اند، همواره وجود داشته اند. آیا خود این علمای بزرگی که پس از این چهار امام تربیت می شوند، باید از این چهار نفر تقلید کنند؟

ممکن است در پاسخ، بعضی با قیاس استدلال کنند که به همان دلیل که شیعیان، امامت را به ۱۲ امام منحصر نموده اند، ما نیز امامت را با همان دلایل مشابه به این چهار نفر منحصر می کنیم. در پاسخ باید گفت: خود پیامبر خدا عدد خلفای بعد از خود را به این ۱۲ نفر منحصر نموده است. شیخ سلیمان قندوزی حنفیِ حموینی در فرائد، امام ثعلبی در تفسیر خود، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب، همگی به طرق مختلف از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که: تعداد ائمه و خلفای بعد از من دوازده نفر است که جملگی از قریش می باشند. حتی نام آن ها را به ترتیب بیان نموده اند. بنابراین اصلاً قیاس بین این چهارنفر و دوازده امام شیعه، که اوصیای رسول الله(صلی الله علیه وآله) و منصوب و منصوص از جانب حق تعالی می

باشند، جایز و روا نمی باشد.

از طرف دیگر، برخی از ائمه چهارگانه، نظیر: ابوحنیفه اصلاً و ابداً اهل فقه و اجتهاد نبوده بلکه فقط اهل قیاس بوده اند. جالب تر این که بعضی از ائمه چهارگانه، خود از خوشه چینان خرمن ۱۲ امام شیعه بوده اند. پس اگر تقلید بر این چهار نفر جایز و روا باشد، چرا به سراغ استادان آن ها یعنی کسانی چون امام جعفر صادق(علیه السلام)نباید رفت؟!!

صفحه ۱۳۳

علت اشتهار مذهب شیعه ی اثنی عشری به مذهب جعفری

پرسش: به چه علت مذهب شیعه اثنی عشری به مذهب جعفری معروف شده است؟

پاسخ: بر اساس اصل نبوت که هر پیغمبری قبل از وفاتش، وصی و جانشین خویش را از جانب خدا معین می کند، خاتم الانبیا نیز امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) را باب علم، وصیّ و خلیفه خود معرفی و امت را به اطاعت از وی امر نمود. هرچند بعد از وفات پیامبر، خلافت به امام علی(علیه السلام) نرسید; اما دو خلیفه اول در تمام دوره خلافت خود باستثنای اوایل خلافت ابوبکر در تمام امور با حضرت علی(علیه السلام) مشورت نموده و مطابق راهنمایی های ایشان عمل می کردند. حتی حضرت علی(علیه السلام) راهنمای خلیفه اول و دوم در امر قضاوت آن ها بوده است. وقتی که رجال و دانشمندان سایر ادیان، برای کشف حقایق به مدینه می آمدند تا مناظره و مباحثه علمی نمایند، امام علی(علیه السلام) آنان را مجاب می کرد و بدین طریق از ارایه خدمات شایان علمی خود به جامعه مسلمین دریغ نمیورزید.

پس از شهادت امام علی(علیه السلام) زمام امور به دست بنی امیه افتاد و امام حسن

مجتبی، امـام حسـین، امام سـجاد و امام باقر(علیهم السـلام) تحت فشار شدیـد و آزار و اذیت اموی ها قرار گرفته و تحت نظر و کنترل بودنـد. فقـط عـده قلیلی از شـیعیان خـاص، موفق به دیـدار آن هـا و اخـذ حقایق و علوم می شدنـد. بالاخره هر کـدام از فرزندان رسول الله(صلی الله علیه وآله) را به طریقی به

شهادت رساندند. در اوایل قرن دوم هجری، درگیری های شدیدی بین بنی عباس و بنی امیه شـکل گرفت و اموی ها مشغول و مجبور به دفاع از حکومت خود شدند. در

نتیجه توان ادامه آن سـختگیری ها و کنترل ها را نداشـتند. لذا امام صادق(علیه السـلام) با استفاده از این فرصت، از انزوا بیرون آمـد و درِ خـانه خود را به روی همه مردم باز گـذاشت. ایشان آزادانه در منبر مساجـد به نشـر علوم و احکام و قواعـد دین می پرداخت. در این زمان بیش از چهار هزار طلبه و دانشجوی علم و دانش از دریای بی کران علم آن حضرت بهره می گرفتند.

شاگردان خاص آن حضرت با بهره گیری از جلسات درس ایشان، درباره مبانی

صفحه ۱۳۴

علمی، قسـمت هایی از چهارصد اصل معروف را نوشـتند که به «اصول اربعه مائه» معروف شد.یکی از خوشه چینان مکتب آن حضـرت به نـام جـابر بن حیان کتابی شامل هزار ورق و پانصـد رساله به رشـته تحریر در آورد. اکابر علما و فقهای اهل سـنت، نظیر: ابوحنیفه، مالک بن انس، یحیی بن سـعید انصاری، ابن جریح، محمد بن اسـحق، یحیی بن سـعید قطان، سفیان بن عیینه و سفیان ثوری از مکتب آن حضرت بهره گرفتند.

بنابراین برای هیچ کدام از اهل بیت عترت

و طهارت، چنین فرصتی پیش نیامده بود تا بتوانند به نشر احکام و قواعد فقهی، تفسیر آیات قرآن مجید و کشف اسرار حقایق بپردازند. چون این موقعیت بیشتر برای امام جعفر صادق(علیه السلام) پیش آمد، لذا مذهب شیعه به نام آن حضرت معروف شد. اشتهار مذهب شیعه به نام امام صادق(علیه السلام) هیچ دلالتی بر تفاوت بین ایشان و اجدادش و نیز عموی بزرگوارش امام حسن مجتبی(علیه السلام)که از امامان بر حق شیعه است، ندارد.

جای بسی تأسف است که نام این فقیه اهل بیت، جزو نام ائمه اربعه قرار نگرفته و حتی روایت های ایشان را در کتبی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز نیاورده اند؟ و بجای آن مطالبی از خوارج و نواصب را نقل کرده اند!

صفحه ۱۳۵

انتقاد به صحابه کفر نیست؟

پرسش: آیا شیعیان را نمی توان به دلیل طعن، سبّ و انتقاد به صحابه کافر دانست؟

پاسخ: انتقاد، سبّ و طعن به مؤمن می تواند دارای چند حالت باشد:

* چنانچه انتقاد و سبّ صحابه مستند، مستدل و منطقی باشد نه فقط کفرآور نیست بلکه مذمت هم ندارد.

* چنانچه بدون دلیل و برهان باشد، اتهام است ولی باز هم موجب کفر نمی گردد.

* اگر کسی بدون جهت، مؤمنی هر چند صحابی را طعن، نقد و یا حتی لعن نماید آن فرد فاسق می شود، ولی هرگز کافر نخواهد شد.

* فقط وقتی که به دلیل صحابه پیامبر خدا بودن به آن ها دشنام داده شود، در این صورت دشنام دادنش منتهی به عداوت و اهانت به خدا و رسول او می گردد، و در نتیجه دشنام دهنده کافر می شود. ابن حزم ظاهری

اندلسی در جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل در این باره چنین می گوید: «اگر کسی به اصحاب رسول الله دشنام دهد و این دشنام از روی جهل و نادانی باشد معذور است، و اگر از روی بصیرت باشد، فاسق خواهد بود.»

* امام محمد غزالی نیز می گوید: سب و شتم صحابه ابداً موجب کفر نمی شود حتی سب شیخین نیز کفرآور نمی باشد. به همین دلیل است که در مواردی که برخی از آن ها در زیر می آید این دشنام دادن ها و سب کردن ها بین خود صحابه اتفاق افتاده است، ولی ما آن ها را کافر نمی خوانیم.

۱ . عمر به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: اجازه بده گردن «حاطب» منافق را بزنم حاطب از اصحاب بدر و از مهاجرین بزرگ بود. با نسبت دادن نفاق به این صحابی و دشنام دادن به او، هیچ کس عمر را کافر نمی خواند.

۲ . امام محمد غزالی در جلد دوم احیاء العلوم، امام احمد بن حنبل در جز اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرک، نقل می کنند که: روزی در زمان خلافت ابوبکر

صفحه ۱۳۶

مردی وارد شد و شدیداً به او فحش و دشنام داد. حاضرین شدیداً متاثر شدند، در این

حال ابوبرزه اسلمی گفت: ای خلیفه! اجازه ده تا او را که کافر شده به قتل رسانم. خلیفه پاسخ داد: احدی به جز پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نمی تواند چنین حکمی صادر کند.

۳ . معاویه و اتباع او، خلیفه چهارم علی(علیه السلام) را که افضل صحابه بود سب و لعن می کردند. پس چرا او را کافر

نمی خوانند؟

۴ . عایشه همواره عثمان خلیفه سوم را سب و لعن می کرد و علناً می گفت: «این پیر خرفت که کافر شده است را بکشید»(۱) پس چرا کسی عایشه را کافر نمی خواند؟! حال اگر این حرف را یک شیعه بزند آن وقت او را کافر می خوانند.

۵ . ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه می گوید: ابوبکر در جریان غصب فدک در مسجد و بالای منبر در مقام انتقاد از امیرالمؤمنین(علیه السلام) بر آمد و به بهترین صحابه رسول الله(صلی الله علیه وآله) دشنام داد و گفت: «او به سان دم روباهی می باشد و...»(۲) ولی هیچ کس او را ابداً تقبیح نمی کند.

۶ . امام احمد بن حنبل در جلد سوم مسند می نویسد: شخصی به خلیفه ثانی نوشت: فردی به شخص شما دشنام می دهد که شما را سب می کند، آیا اجازه می دهید او را بکشم. عمر در پاسخ نوشت: خون هیچ مسلمانی برای سب و شتم نمودن به مسلمان دیگر مگر رسول الله(صلی الله علیه وآله) مباح نمی شود.

۷ . احمد بن حنبل در جلد دوم مسند و نیز در جلد دوم سیره الحلبیه حلبی و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است که: اصحابی مانند ابوبکر و غیره در حضور خود پیغمبر به همدیگر دشنام می دادند و حتی همدیگر را می زدند، و پیامبر خدا آن ها را کافر نمی خواند و آن ها را آشتی می داد.(۳)

۱ . الجمل، صص۲۴ و ۱۲۸ ; النص والاجتهاد، صص۳۹۳ و ۴۲۶ ; احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱،

صص۱۳ و ۱۶۲ ; شبهای پیشاور، ص۵۸۴ «اقتلو نعثلًا فقد کفر».

۲ . سقیفه و فدک، ص۱۰۴ ; فدک فی التاریخ، ص۶۷ ; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص۲۱۵ ; شبهای پیشاور، ص۵۸۵ «إنّما هو ثعاله شهیده ذنبه مرب لکلّ فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما هرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کأم طحال أحب أهلها إلیها البغی».

۳ . این قبیل اخبار فقط در کتب اهل سنت پیدا می شود و در کتب شیعیان نمی توان چنین اخباری را یافت.

صفحه ۱۳۷

از این مهمتر بنابر اقوال برخی علمای اهل سنت، نظیر: ابوالحسن اشعری اگر کسی قلباً مؤمن ولی به کفر تظاهر نماید یا خدا و رسول را بدون عذر، شدیداً دشنام دهد کافر نمی شود و نمی توان حکم کافر را بر او جاری ساخت. ابن حزم اندلسی در جزء چهارم کتاب الفصل، این عقاید را به طور مفصل شرح داده است.

بنابراین لعن و دشنام به هیچ یک از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر کسی بدون دلیل و برهان، مؤمنی را سب نماید فاسق است و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد. به همین دلیل اگر عده ای از شیعیان برخی از صحابه را سب نمایند نمی توان آن ها را کافر خواند، هر چند بر این باوریم که سب آن ها بدون دلیل و برهان نمی باشد.

همچنان که ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: سب صحابی موجب کفر نیست، از آنجا که بعضی به صحابه حسن ظن داشتند و بدی های آن ها را نادیده می گرفتند و رد این گفتار جنگ هایی است

که بین صحابه اتفاق افتاده و حسادت و جاه طلبی آن ها را از راه راست منحرف کرده حتی بزرگان صحابه از کارهای زشت مصون نبوده اند.

صفحه ۱۳۸

هر صحابه ای هادی و مقتدا نیست

پرسش: چون پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده است: «إنّ أصحابی کالنّجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم» آیا تمامی اصحاب، هادی و مقتدای امت قرار داده نشده اند؟

پاسخ: ابتدا بر فرض صحت سند حدیث روی مدلول حدیث بحث می کنیم تا بعد به سند بپردازیم.

صحابه به کسانی اطلاق می گردد که رسول الله(صلی الله علیه وآله) را زیارت نموده ویاموفق به ضبط حدیث از آن حضرت شده باشند. اصحاب می توانند مهاجر یا انصار یا موالی آن ها باشند.

به دلیل مطالب سوره منافقون و آیاتی از سوره های توبه و احزاب که شأن نزول آن ها در مذمت منافقین و فاسقین می باشد، نمی توان همه صحابه را پاک و منزه از جمیع عیوب دانست. از جمله منافقینی که خداوند در قرآن مجید و نیز پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) آن ها را مذمت و اهل آتش معرفی نموده اند، افرادی هستند که در زمره اصحاب آن ها حضرت بودند. حتی برخی علمای اهل سنت، نظیر هشام بن محمد سایب کلبی کتاب مخصوص درباره صحابه نگاشته اند.

داستان عقبه مثال بارزی است که حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی در کتاب «دلایل النبوه» و امام احمد حنبل در جلد پنجم مسند آن را بیان کرده اند. در این واقعه همان عده ای از اصحاب بودند که در صدد قتل خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) بر آمدند. این واقعه در مراجعت پیغمبر از غزوه تبوک

اتفاق افتاد. در آن ما جرا ۱۴ نفر از منافقین به طور محرمانه تصمیم به قتل پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) گرفتند. در بطن عقبه و در دامن کوه، راه بسیار باریکی بود که افراد، بایستی یکی یکی از آن عبور نمایند. منافقین در آن محل می خواستند نقشه و نیت شوم خود را عملی نمایند; اما جبرئیل مأموریت یافت تا پیامبر خدا را از آن توطئه مطلع نماید و ایشان حذیفه نخعی را مامور کرد تا در آنجا مخفی شود و در موقعی که با هم صحبت می کنند آن ها را شناسایی نماید. حذیفه هم منافقین را

صفحه ۱۳۹

شناسایی کرد و خود را به پیغمبر رسانید و آن ها را معرفی نمود. هفت نفر از توطئه گران از

بنی امیه بودند. حضرت به حذیفه دستور داد تا رازداری نماید; زیرا خداوند نگه دارنده او می باشد. در ابتدای شب، کمی بعد از غروب خورشید، خود پیغمبر جلوتر از بقیه حرکت نمود. عمار یاسر مهار شتر را از جلو گرفته بود و حذیفه شتر را از عقب می رانید. وقتی به گذرگاه باریک رسیدند، منافقین که ظرف هایی را پر از ریگ کرده بودند با سر و صدا به طرف شتر پرتاب کردند تا شتر رَم کرده و آن حضرت را به دره عمیق پرتاب نماید. آنگاه منافقین فرار کردند و در وسط جمعیت پنهان شدند; ولی همانطور که پیغمبر به حذیفه نخعی فرموده بود، خداوند آن حضرت را محافظت نمود.

سعد بن عباده از اصحاب کبار بود که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، باتفاق جمهور مورخین از شیعه و سنی در شام ماند تا

اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتداکردن به او و مخالفت با عمر و ابوبکر به حکم حدیث راه هدایت است.

طلحه و زبیر از اصحاب بودند که در مقابل خلیفه چهارم قیام کردند و باعث کشته شدن عده زیادی از مسلمین شدند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره امیرالمؤمنین فرموده بودند: حربک حربی; چگونه می شود عمل آن ها را حمل بر صحت کرد؟! اجتهاد مقابل نص؟!

ابوهریره کذاب نیز از جمله اصحاب بود که عمر خلیفه ثانی او را به جرم احادیث دروغ نسبت به پیغمبر تازیانه زد. سمره بن جندب نیز که حدیث وضع می نمود، از صحابه بود.

به طور کلی اگر دو نفر از صحابه دو راه مخالف یکدیگر را برگزینند، در این صورت حداقل یک نفر از آن ها بر باطل رفته است. اکنون که مطابق حدیث مذکور، صحابه راهنما و هادی امت هستند، مسلمانان باید از کدامیک پیروی نمایند تا هدایت یابند؟

اگر پاسخ این است که باید بررسی شود کدام یک راه حق را می روند، در این صورت حدیث فوق از درجه اعتبار ساقط می گردد و بدین معنا است که نمی شود بر

صفحه ۱۴۰

صحابه ای اقتدا کرد.

اصلاً با فرض درست بودن این حدیث، دیگر نمی توان به شیعیان که به راه جمعی از صحابه نظیر سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و علی(علیه السلام) که با ابوبکر بیعت نکردند، می روند ایراد گرفت. آیا علی(علیه السلام) حداقل چهارمین خلیفه بر حق مسلمین و جانشین پیغمبر نبود؟ پس چرا اصحابی مانند طلحه و زبیر در مقابل علی(علیه السلام) ایستادند و باعث خون ریزی بسیاری از مسلمانان شدند؟

راه کدامیک از این دو دسته اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند راه هدایت است؟ راه علی(علیه السلام) یا راه طلحه و زبیر؟

آیـا معـاویه و عمرو بن عاص از اصـحاب نبودنـد که با خلیفه چهارم جنگیدنـد و حتی در منابر و خطبه ها او را سب و لعن می کردنـد و تا هشـتاد سال این کار ادامه داشت؟ آیا راه و روش هر دو طرف، راه هـدایت است؟ در صورتی که پیامبر به علی بن ابی طالب(علیه السلام)فرمودند: حربک حربی.

مگر عثمـان خلیفه سوم از اصـحاب پیـامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله) نبود که امـام علی(علیه السـلام) خلیفه چهـارم درباره اش فرمود: «و او هماننـد کلاغی بود که همتش شـکمش بود. وای به حال او! اگر پر و بالش چیـده می شـد و سـرش قطع می شد، برای او بهتر بود.»(۱)

بنابراین با ذکر این مقدمات و مثال ها باید نتیجه گرفت که: نمی توان هر صحابه ای را ستاره راه و چراغ هدایت پنداشت.

ضعف سند

از عدم صـحّت دلایل که بگذریم از نظر سـند حدیث با مشـکل روبروست. قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفای گوید: دارقطنی در فضائل و ابن عبدالبر اسناد حدیث را ضعیف و مردود دانسته اند و نیز عبد بن حمید در مسند خود از عبدالله بن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت حدیث است.

۱ . نهج السـعاده، ج ۱، ص۱۸۱ ; بحـار الانوار، ج ۲۸، ص۳۷۸ «و قـام الثـالث کـالغراب همّته بطنه، ویله لو قصّ جناحاه و قطع رأسه لکان خیراً له».

صفحه ۱۴۱

ابن عدی باسناد خود از نافع از ابن عمر نقل نموده اسناد حدیث ضعیف

است.

بیهقی گوید که متن این حدیث مشهور است ولی سند به علت وجود حارث بن غضین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیری کذاب مشکل دارد. ابن حزم گفته این حدیث مکذوب و موضوع باطل است.(۱)

۱ . شبهای پیشاور، ص۵۹۵

صفحه ۱۴۲

صحابه معصوم نیستند

پرسش: به نظر شیعیان، آیا صحابه مرتکب اعمال زشت و ناپسند و به طور کلی گناه می شده اند یا از معصیت به دور بوده اند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند که عصمت، منحصر به ۱۴ معصوم شامل شخص پیامبر، دختر گرامی ایشان فاطمه زهرا(علیها السلام)، امام علی و یازده فرزند ارجمندش(علیهم السلام) که امامت شیعیان را بر عهده داشتند، می باشد. از نظر شیعیان بقیه صحابه از خطا و گناه مصون نبوده و برخی از آن ها حسب عادات دیرینه خود مرتکب گناه می شده اند. برای مثال ابن حجر مکی در جلد دهم فتح الباری می نویسد: ابوطلحه زید بن سهل در منزل خویش مجلس دوستانه ای تدارک دیده بود و ده نفر را به آن مجلس دعوت نمود که همگی شراب نوشیدند. نام این ده نفر را چنین ذکر می کند:

۱ . ابوبکر بن ابی قحافه

۲ . عمر بن الخطاب

۳ . ابوبکر بن شغوب

۴ . ابوعبیده جراح

۵ . ابی بن کعب

۶ . سهل بن بیضا

۷ . ابوایوب انصاری

۸ . ابوطلحه (صاحب مجلس)

۹ . ابودجانه سماک بن خرشه

۱۰ . انس بن مالک (در آن زمان ۱۸ ساله و ساقی مجلس بوده است).

خبر فوق را نیز بیهقی در جلد هشتم کتاب «سنن» از خود انس بن مالک نقل می کند که می گوید: من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم

و ابوبکر نیز اشعاری در مرثیه کفار و مشرکین و کشته شدگان بدر می سرود!؟

صفحه ۱۴۳

بخاری نیز در صحیح خود در تفسیر آیه خمر، مسلم در صحیح خود در کتاب «اشربه باب تحریم الخمر»، امام احمد حنبل در جلد سوم مسند، سیوطی در جلد دوم درالمنثور، طبری در جلد هفتم تفسیر، عسقلانی در جلد چهارم اصابه و بدر الدین حنفی در جلد دهم عمده القاری، مطلب فوق را آورده اند و با توجه به تاریخ مندرج در این کتب، معلوم می شود که این مجلس بعد از نزول آیات تحریم شراب بوده است.

خلاف بعدی، نقض عهدی است که برخی از صحابه انجام دادند. در قرآن مجید آمده است: } وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَلا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها {; «وقتی با خدا عهد نمودید، به آن عمل و وفا کنید و بعد از آن که پیمان بستید، ایمان خود را نشکنید.»(۱) قرآن مجید در آیه دیگری، کسانی که عهد خود را نقض می کنند، ملعون می خواند: } وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَيَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ {; «آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا را شکستند و نیز آنچه را خدا دستور به پیوند آن داده، گسستند و در روی زمین فتنه و فساد بر انگیختند. لعنت بر آن ها و عذاب الهی بر آنان باد.»(۲) بسیاری از علمای فریقین شیعه و سنی معترفند که خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) در روز هجدهم ذی القعده سال دهم هجری، در مراسم غدیر و در حضور بیش از هفتاد هزار

مسلمان،(۳) بالای منبر رفته و خطبه ای در مدح و فضایل علی(علیه السلام)ایراد نموده و گفت: «هر کس را من مولا و ولی او هستم، علی نیز مولا و ولی او می باشد.»(۴) آنگاه دست ها را به آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود: «خداوندا کسی که علی را دوست دارد دوست بدار و دشمن علی را دشمن

بدار. کسی که علی را یاری نماید یاری فرما و کسی که علی را واگذارد واگذار.»(۵) سپس

۱ . نحل (۱۶): ۹۱

۲ . رعد (۱۳): ۲۵

۳ . برخی تعداد مسلمین را ۱۲۰ هزار نفر نقل کرده اند.

۴ . جواهر الفقه، ص۱۹۳ ; عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۱، صص۱۳۸ و ۱۶۴ ; عمر بن خطاب، ص۱۹۳ ; شبهای پیشاور، ص۶۲۲ «مَنْ کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِیّ مَولاهُ».

۵ . البدایه، ص۱۴۹ ; الخلاف، ج ۵ ، ص۳۳۶ ; الامالی، ص۴۲۸ ; شبهای پیشاور، ص۶۰۱ ، «اللهمّ وال مَن والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

صفحه ۱۴۴

پیغمبر دستور داد خیمه ای برپا کردند و از علی خواست تا در آن خیمه بنشیند و به تمام امت دستور داد که با علی(علیه السلام)بیعت کنند. پیغمبر فرمود: «من از جانب پروردگار مامورم تا برای علی(علیه السلام) بیعت بگیرم.» در ابتدا عمر، بعد ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر بیعت کردند. بنابر آنچه در کتاب «الغدیر» (ج۱) آمده این حدیث را ۱۱۰ صحابی و ۸۴تابعی نقل کرده اند و ۳۶۰ دانشمند سنی در ۱۴ قرن این حدیث را روایت کرده اند.(۱) بسیاری از صحابه نیز نقل کرده اند که عمر، بسیار خوشحالی می کرد و می

گفت: «پیامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله)علی(علیه السـلام) را راهنما و مهتر و بزرگتر قوم قرار داد.»(۲) خود عمر می گویـد: در آن حال جوان زیبا رویی که دارای حُسن صورت و بوی خوشـی بود پهلوی من نشسته بود. من او را نمی شناختم ولی او به من گفت: «به درستی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) عهد محکمی بست و به جز منافق کسی این عهد را نمی شکند. پس حذر کن که تو باز کننده این عهد نباشـی.»(۳) عمر ادامه می دهد که بعد، از پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله) پرسـیدم که آن جوان خـوش رو چه کسـی بود که من او را نمی شـناختم؟ پیغمـبر فرمود: «او از اولŠ.......نبود. او جبرئیـل امین بود و آمـده بود تا بر آنچه من بر شما گفتم تأکید نماید.»(۴)

حال آیا می توان گفت که کـدامیک از آن ۵ نفر این عهـد و پیمان را رعایت کردند؟ حتی هنوز دو ماه از آن واقعه نگذشـته بود که علی(علیه السلام) را به زور شمشیر و تهدید برای بیعت با ابوبکر به مسجد بردند. آیا این کار آن ها نقض عهد و پیمان شکنی نیست که در قرآن مجید مذمت شده است؟

۱ . لیست ۶۰ نفر از آن ها در صفحات ۶۰۲ تا ۶۰۴ کتاب شـبهای پیشاور آورده شده است. محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) در الولایه از ۷۵ نفر روایت کرده است.

۲ . السقیفه ام الفتن، ص۸۲ ; الغدیر، ج ۱، ص۳۷۸ ; شبهای پیشاور، ص۶۰۶ «نصب رسول الله علیا علماً».

۳ . السقیفه امّ الفتن، ص۸۲ «لقد عقد رسول الله عقداً لا یحلّه إلاّ المنافق فاحذر أن

تحلّه».

۴ . موده القربی، مودت پنجم.

صفحه ۱۴۵

فدک مال شخص پیامبر بود؟

پرسش: واقعه فدک چه بوده است و مگر فدک مال شخصی پیغمبر بود که بعضی مدعی هستند آن را از فاطمه(علیها السلام) مصادره و ضبط نموده اند؟

پاسخ: بعد از فتح خیبر، بزرگان و مالکین فدک و حوالی آن(۱) به حضور پیامبر رسیدند، و قرار داد صلحی را با وی امضا نمودند که نیمی از فدک برای آن حضرت و نصف دیگر مال خودشان باقی بماند. بعد از بازگشت به مدینه، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و آیه شریفه } وَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَلا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً {; «حقوق خویشان و ارحام خود را ادا کن و فقرا و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و از اسراف و تبذیر بپرهیز»(۲) را بر آن حضرت خواند. سپس پیامبر خدا در مصداق ذو القربی خویشان و اقوام و حق حقوق آن ها تامل نمود. مجدداً جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می فرماید: «فدک را به حضرت فاطمه واگذار.»(۳) پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز فاطمه(علیها السلام) را خواست و فرمود: «خداوند به من امر نموده که فدک را به تو واگذار کنم»(۴) و بلافاصله ایشان در همان مجلس فدک را به فاطمه(علیها السلام) بخشید. این مطلب را بسیاری از علمای اهل سنت مانند: امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان، جلال الدین سیوطی در جلد چهارم درالمنثور و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده اند که: چون آیه فوق نازل شد، پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فاطمه را خواست و فدک را به او عطا نمود. تا

زمانی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در قید حیات بود، فدک همچنان در تصرف فاطمه بود و ایشان آن را اجاره می داد، و مال الاجاره را به اقساط می آوردند. حضرت فاطمه(علیها السلام) به اندازه قوت یک

۱ . فدک شامل هفت قریه بزرگ، وسیع و حاصلخیز و دارای نخلستان های بزرگ بود.

۲ . بنی اسرائیل (۲۷): ۲۶

۳ . فقه القرآن، ج ۱، ص۲۴۸ ; شبهای پیشاور، ص۶۳۳ «ادفع فدکاً إلی فاطمه».

۴ . تفسیر صافی، ج ۳، ص۱۸۶، تفسیر نور الثقلین، ج ۵ ، ص۲۷۶ ; شبهای پیشاور، ص۶۳۳ «إنّ الله أمرنی أن ادفع إلیك فدکاً».

صفحه ۱۴۶

شب خودوفرزندانش، از اجاره بر می داشت وبقیه را با میل واراده خویش، درمیان فقرای بنی هاشم و سایر فقرا تقسیم می کرد. بعد از ارتحال پیامبر، مامورین خلیفه اول ابوبکر ملك فدک را از تصرف مستاجرین آن حضرت در آورده و ضبط نمودند.

ابوبکر به حدیث ساختگی «ما جماعت پیامبران چیزی را ارث قرار نمی دهیم و هر چه از ما بماند، صدقه ای است که به امت تعلق خواهد داشت»(۱) استناد می جست. لکن دقت نداشت که: اولاـ فدک ارث نبوده و هبه ای بوده است که به دستور پروردگار در زمان حیات پیامبر به فاطمه(علیها السلام) واگذار شده است. زیرا لازمه ارث بودن، آن است که بعد از وفات پیامبر به او رسیده باشد. ثانیاً از آنجایی که همه پیامبران و انبیای عظام، ارث و وارث داشته و ورثه آن ها پس از فوتشان ماترکشان را تصرف نموده اند، در می یابیم که این حدیث، کاملاً ساختگی، مجعول و در تعارض آشکار با

آیات قرآن مجید است. حضرت فاطمه(علیها السلام) در دفاع از خود باستناد به آیات قرآنی فرمود: این همه آیات ارث در قرآن مجید برای عموم مردم آیه ۷۶ سوره انفال، آیه ۱۲ سوره نسا و آیه ۱۷۶ سوره بقره و خصوصاً برای انبیا وجود دارد. از آن جمله می توان به آیه شریفه } وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ داوُودَ { «سلیمان از داوود ارث برد»،(۲) آیه شریفه } فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ {; «خداوند از لطف خویش فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا کرد که وارث من و همه آل یعقوب باشد»(۳) و نیز آیه } وَزَکَرِیّا إِذْ نادی رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنِی فَرْداً وَأَنْتَ خَیْرُ الْوارِثِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَوَهَبْنا لَهُ یَحْیی {; «هنگامی که زکریا خدا را صدا زد: بار الها! مرا تنها نگذار و به من فرزندی عطا نما تا وارث من باشد که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب و به او یحیی را عطا نمودیم»(۴) اشاره کرد. مگر آیات قرآن مجید نباید تا روز قیامت بر حقیقت خود باقی

۱ . فتح الباری، ج ۱۲، ص۶ ; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص۲۲۴ ; شبهای پیشاور، ص۶۳۵ «نحن معاشر الأنبیا لا نوّرث ما ترکناه صدقه».

۲ . نمل (۲۷): ۱۶

۳ . مریم (۱۹): ۵

۴ . انبیا (۲۱): ۸۹

صفحه ۱۴۷

باشند؟ آنگاه حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) ادامه داد: ای ابوبکر! کدام قانون مرا از ارث پدر محروم کرده که تو مجری آن هستی؟ مگر تو به کلیات و جزییات قرآن، از پدرم رسول الله(صلی الله علیه وآله) و پسر عمویم

علی ابن ابی طالب(علیه السـلام) داناتری؟ چون ابوبکر از پاسخگویی به فاطمه(علیها السلام) درماند، ابتدا سکوت پیشه نمود و سپس با عصبانیت، فحاشی و اهانت به فاطمه(علیها السلام) را آغاز کرد.

ابن ابی الحدیـد در جلد چهارم شـرح نهج البلاغه، در جریان منبر رفتن ابوبکر و اهانت هایی را که به دو ودیعه رسول الله(علیه السـلام) یعنی فاطمه و علی(علیهما السـلام) نموده، ضـبط کرده است. ابوبکر اهانت ها را به جایی رسانـد که فریاد و ناله فاطمه بلند شد و فرمود: امروز شـما دل مرا شکستید و حق مرا ستاندید. ولی من در روز قیامت در محکمه عدل الهی شما را محاکمه خواهم کرد تا خداونـد قادر، حق مرا از شـما باز پس گیرد. سـپس فاطمه(علیها السـلام)افزود: ای پسـر ابی قحافه! آیا در کتاب خـدا آمـده است که تو از پـدرت ارث ببری و من از ارث پـدر محروم باشم؟ افترای بزرگی به خدا بسـته ای! آیا عمداً عمل به کتاب خدا را ترک نموده و قرآن را پشت سر انداخته ای؟

آنگاه امام علی(علیه السـلام) در مقام دفاع از فاطمه(علیها السـلام) بر آمده و در حضور مهاجرین، انصار و بقیه مسلمین خطاب به ابوبکر گفت: «چرا فاطمه(علیها السـلام) را از ارث پـدر محروم ساخته ای؟ حال آن که علاوه بر ارث، در زمان حیات پـدر، متصرف و مالک فدک بوده است؟»

ابوبکر که با سـلاح اسـلام و دفاع از حقوق مسـلمانان دنبال مفری می گشت گفت: «فدک متعلق به همه مسلمانان است و اگر فاطمه(علیها السلام) شاهد بیاورد که ملک خود وی می باشد آن را به او باز پس خواهم داد. در غیر این صورت

از داشتن فدک محروم است.» امام علی(علیه السلام) گفت: «چرا درباره ما متفاوت از بقیه مسلمانان حکم می کنی؟ حال آن که مدعی باید شاهد بیاورد و مدعی علیه باید فقط سوگند یاد کند. اینک تو بر خلاف دستور پیامبر از فاطمه(علیها السلام) شاهد می خواهی؟! مگر عمل و قول خود فاطمه(علیها السلام) به عنوان یکی از اصحاب کسا که مشمول آیه تطهیر است حق نمی باشد؟!»

پس از آن، امام علی(علیه السلام) از ابوبکر پرسید: «پس اینک بگو اگر دو شاهد شهادت دهند که از فاطمه(علیها السلام) عمل زشت فحشا سرزده است با او چه خواهی کرد؟» ابوبکر گفت:

صفحه ۱۴۸

همانند زن ها بر او حد جاری خواهم نمود! امام علی(علیه السلام) به ابوبکر گفت: در این صورت

در زمره کفار خواهی بود، زیرا شهادت پروردگار درباره طهارت فاطمه(علیها السلام) را رد کرده ای. مگر نمی دانی که خداوند فرموده است: «خداوند اراده نموده است که شما اهل بیت را پاک و پاکیزه گرداند و هر زشتی و بدی را از شما بزداید.» مگر این آیه در حق ما نازل نشده است؟

پس از اقرار ابوبکر به نزول این آیه، امام علی(علیه السلام) افزود: تو ادعای فاطمه(علیها السلام) را که خداوند به طهارتش گواهی داده نمی پذیری، ولی شهادت عربی را که بر پاشنه پای خود ایستاده و بول می کند می پذیری!! امام علی(علیه السلام) پس از گفتن این جملات راهی منزل شد.

هیاهوی عجیبی در بین مسلمین به راه افتاد و همگی حق را از آن علی و فاطمه(علیهما السلام)می دانستند و عمل ابوبکر را تقبیح نمودند. ابن ابی الحدید می نویسد: در این هنگام ابوبکر

بالای منبر رفت و از مردم خواست که به حرف کسی گوش ندهند. او فحاشی و ناسزاگویی به فاطمه و علی(علیهما السلام) را چنین آغاز کرد: «نعوذ بالله او روباهی است که شاهدش دمش می باشد. او ماجراجو و بر پا کننده فتنه و فساد است که فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد، و مردم را به فساد و فتنه ترغیب و تشویق می کند. او از زنانی چون ام طحال زانیه کمک و یاری می طلبد.»(۱) این فحش ها و اهانت هایی بود که پیرمرد مصاحب رسول الله(صلی الله علیه وآله) به این دو محبوب و یادگار رسول الله(صلی الله علیه وآله) نثار کرد.

امروزه نه فقط شیعیان، بلکه علمای اهل سنت از این کلمات متعجب اند. مثلاً ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش می نویسد: از استاد خودم «ابو یحیی نقیب زید البصری» پرسیدم که مخاطب این کنایه ها چه کسی بوده است؟ او گفت: کنایه نبوده بلکه صراحت کلام است. گفتم استاد، اگر صراحت می داشت که من می فهمیدم و سؤال نمی کردم. استادم گفت: آری سلطنت همین است!! یعنی هر عمل زشتی را برای حفظ آن مرتکب می شوند.

حال نسبت هایی را که ابوبکر به آن ها داد نظیر روباه، دم روباه، فتنه گر مصاحب زن

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص۲۱۵ ; فدك فی التاریخ، ص۶۷ ; سقیفه و فدک، ص۱۰۴ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۰ «انما هو ثعاله شهیده ذنبه».

صفحه ۱۴۹

زانیه و... را در کنار فرمایشاتی از رسول الله(صلی الله علیه وآله) بگذارید که این دو بزرگوار را چنین

توصیف نموده است:

*

«علی با حق و حق با علی است»(۱)

* «هر کس به علی ناسزا گوید به من گفته است و...»(۲)

* «هر کس علی را بیازارد مرا آزرده»(۳)

* «هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده»(۴)

* «من شهر علم ام و علی دروازه آن است»(۵)

* «من سرای حکمت و علی ورودی آن است»(۶)

* «فاطمه پاره تن من است»(۷)

* «علی در قضاوت از همه شما اولی تر است.»(۸)

دلیل روشن دیگر بر بطلان حدیث مورد استناد ابوبکر، روش و عمل شخص خلیفه است. اگر این حدیث صحیح بود و خلیفه به آن اعتقاد می داشت باید همه آنچه را که از

پیغمبر بر جای مانده بود مصادره و ضبط می کرد، و ورثه آن حضرت را از تصرف در

۱ . تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص۳۲۲ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص۴۴۹ ; الامامه والسیاسیه، ج ۱، ص۹۸ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۳ «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار».

۲ . مسند احمد، ج ۶ ، ص۳۲۳ ; المستدرک، ج ۳، ص۱۲۱ ; مجمع الزوائد، ج ۹، ص۱۳۰ ; الصحیح من السیره، ج ۲، ص۲۹۳ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۳ «من سبّ علیّاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله».

۳ . العمده، صص۲۷۶ و ۲۸۴ ; تحف العقول، ص۴۵۹ ; الانساب، ج ۱، ص۳۹۶ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۳ «مَن آذی علیّاً فقد آذانی».

۴ . شبهای پیشاور، ص۷۰۲ «مَن آذی فاطمه فقد آذانی».

۵ . المستدرک، ج ۳، ص۱۲۷ ; مسند ابویعلی، ج ۲، ص۵۸ ; الجامع الصغیر، ج ۱، ص۴۱۵ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۴ «أنا مدینه العلم و علیّ بابها».

۶ . العمده، صص۲۸۵ و ۲۹۵ ; سنن الترمذی، ج ۵

، ص۳۰۱ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۱۸ ; شبهای پیشاور ص۶۴۴ «أنا دار الحکمه و علیّ بابها».

۷ . صحیح بخاری، ج ۴، ص۲۱۰ ; صحیح مسلم، ج ۷، ص۱۴۱ ; صحیح ابن حبان، ج ۱۵، صص۴۰۸ و ۵۳۶ ; شبهای پیشاور، ص۷۰۲ «فاطمه بضعه منّی فمن أغضبها فقد أغضبنی».

۸ . نهج الایمان، ص۳۰۱ ; مفردات غریب القرآن، ص۴۰۷ ; بحار الانوار، ج ۴۸، ص۱۲۷ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۵ «علیّ أقضاکم».

صفحه ۱۵۰

همه آن ها باز دارد. اما ابوبکر حجره های فاطمه(علیها السلام) ، دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ، عایشه و حفصه همسران پیامبر را به آن ها داد.

علاوه بر همه این ها، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در جلد سوم تاریخ سیره الحلبیه می نویسند: پس از چند روز در ملاقاتی که در منزل ابوبکر واقع شد، ابوبکر از استدلال فاطمه(علیها السلام) متاثر شد و گریست و طی نامه ای نوشت که فدک را به فاطمه(علیها السلام) باز پس دهند. لکن عمر مانع شد و نامه را پاره کرد.

جالب تر این که در دوره خلافت همین خلیفه دوم یعنی عمر فدک را به اولاد فاطمه(علیها السلام) پس دادند و حتی خلفای بعد از عمر، از جمله امویین و عباسیون نیز فدک را به ورثه فاطمه(علیها السلام) برگرداندند. حال باید پرسید: اگر کار عمر درست بود، پس کار ابوبکر را چگونه می توان توجیه نمود؟(۱)

بسیاری از اهل سنت در توجیه شرعی و قانونی و دفاع از ابوبکر می پرسند: «خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تصرف او بوده است، چه نیازی

به باغ و ملک فـدک داشـته است؟» پاسـخ این است که یقیناً اقدام ابوبکر نه بر اساس احتیاج و نه به منظور رعایت قوانین شـرع بوده، بلکه صرفاً جنبه سیاسی داشته است. غصب و مصادره فدک در

حقیقت ادامه ماجرای بنی سقیفه و غصب خلاف بوده است. او می خواسته تا از این طریق

خاندان پیامبر را که در مقام خلافت اولویت داشته اند مستاصل نموده، و درگیر و مشغول

گرفتاری ها و مشـکلات روزمره نماید تا به فقر و تهیدستی گرفتار آیند و خود به خود خیال خلافت از سـرشان دور شود. زیرا آن ها می دانستند که اگر آن خاندان جلیل القدر و

۱ . در الغدیر ج ۷، ص۱۹۴، به نقل از چند مدرک معتبر اهل سـنت از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که عمر فدک را تسـلیم علی(علیه السـلام) و عباس نموده است. همین شخص موقعی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را تسلیم به فاطمه کنـد، مانع شد و نامه ابوبکر برای تسـلیم فدک به فاطمه را پاره کرد. سؤال این است که اگر کار ابوبکر درست است چرا عمر برگردانـد و اگر غلـط است ادعای ما ثابت شـده است. به علاوه می گوییم عمر چرا یک بام و دو هوا عمل کرد. در یک زمان گفت نه، در یک زمان گفت: آری فدک ملک اهل بیت است کدام درست است؟

البته این بنـا به روایت بخـاری و مسـلم بوده ولی به روایت مشـهور زمـان عمر بن عبـدالعزیز مسترد شـده است بنابه روایت اهل سنت، مروان مجدداً آنرا در زمان عثمان غصب کرد و چندین بار رد و بدل شد.

صفحه ۱۵۱

با تقوی،

درگیر فقر و تهیدستی نباشند و دستشان از مال دنیا پر باشد، مردم به آن ها رو می آورند. بدین جهت علاوه بر غصب خلافت، فدک را غصب نموده و تمامی راه هایی را که منجر به جلب اموال دنیوی می شد، بر آن ها بستند.

غاصبان خلافت، حتی خمس را نیز بر خاندان پیغمبر منع کردند. خداوند به دلیل آن که صدقات را بر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و خاندانش حرام نمود، باب خمس را برای آن ها باز نموده و در قرآن مجید می فرماید: } وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْء فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ {; «ای مؤمنان! هر چه که به شما غنیمت رسید خمس آن برای خدا، رسولش، خویشان، یتیمان و در راه ماندگان می باشد.»(۱) خلیفه اول این حق را از آنان سلب نمود و گفت: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید سلاح برسد. لذا دست آن خاندان جلیل القدر از همه جا کوتاه گردید که از آن زمان تا به امروز ادامه دارد.

طبق نظر فقهای شیعه امامیه که بر اساس آیه مذکور می باشد، خمس به شش قسمت تقسیم می شود: سهم خدا، سهم رسول، سهم ذوی القربی، سهم ایتام، سهم فقرا و سهم در راه ماندگان بنی هاشم. سه سهم اول به امام یا نائب الامام داده می شود تا به مصرف مصالح مسلمین برسد. جالب این که بسیاری از علمای اهل سنت نظیر امام ثعلبی، طبری و جلال الدین سیوطی و جار الله زمخشری این کار خلیفه را نیز بدعت پنداشته، و نظر فقهای شیعه را تأیید کرده اند.

با یک

بررسی اجمالی، عواقب و عوارض جانبی مسأله غصب فدك روشن می گردد. خداوند در سوره هود صریحاً می فرماید: } أَفَمَنْ كانَ عَلی بَیِّنَه مِنْ رَبِّهِ

وَیَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ {; آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیل روشنی چون قرآن دارد و با گواه صادقی چون علی(علیه السلام) دارد.»(۲) خطیب خوارزمی نیز در مناقب می گوید: از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست و او پاسخ داد: «او علی(علیه السلام) است که برای پیغمبر شهادت

۱ . انفال (۸): ۴۱

۲ . هود (۱۱): ۱۷

صفحه ۱۵۲

داده و او از پیغمبر است.»(۱) حال شهادت شرعی کسی را که در قضیه فدك شاهد پیغمبر بوده است، رد می کنند و می گویند: چون علی(علیه السلام) در این قضیه ذینفع می باشد، پس شهادتش تمایل به نفع خود دارد و لذا شهادتش مردود است. برای کسی که شهادت علی(علیه السلام) را که مورد تصدیق قرآن است رد کند چه حکمی می توان داد؟ آیا این آزار و اذیب و سب مولا متقیان علی(علیه السلام) و متعاقباً پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نیست؟

حدیث دیگر:

بخاری در صحیح، احمد حنبل در مسند، خوارزمی در مناقب و بسیاری دیگر آورده اند که پیامبر خدا، موی خویش را به دست گرفته و فرمود: «یا علی! هر کس به مویی از تو آزار رساند مرا آزار داده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزار رسانده است. پس لعنت خدا بر کسی که خدا را اذیت نماید.»(۲) راویان این حدیث، هر کدام تار موی خود را به دست گرفته و نشان دادند که شخص پیغمبر این گونه موی خود را به دست گرفت و این

حدیث را درباره آزار و اذیت علی(علیه السلام) بیان نمود. سید بن ابوبکر بن شهاب الدین در کتاب «رشفه الصادی» از پیامبر خدا(علیه السلام) چنین روایت کرده است: «هر کس مرا از طریق عترتم اذیت نماید، پس لعنت خدای بر او باد.»(۳)

آیا ملک متصرفی فاطمه(علیها السلام) را غصب نمودن و نان اولادهای فاطمه را بریدن و رد شهادت علی، آزار و اذیت پیغمبر خدا نخواهد بود. و موجب لعنت خدا بر آنان نیست؟

نارضایتی فاطمه(علیها السلام) تا دم مرگ و تا واپسین لحظات زندگی ادامه داشت. چنانچه ابومحمد عبدالله بن مسلم دینوری در «الامامه و السیاسه» می گوید: فاطمه(علیها السلام) در بستر

۱ . بحرانی در غـایه المرام، ص۳۶۹، باب ۶۳ ، حـدیث ۲ ; شـرح الاخبار، ج ۱، ص ۴۲۰ ; شـبهای پیشاور، ص۶۹۶ «هُو علیّ یشهد للنبیّ و هو منه».

۲ . تاویـل الایات، ج ۲، ص۶۵ ; البرهـان، ج ۳، ص۳۳۷ ; شواهـد التنزیل، ج ۲، ص۹۷ ; شبهای پیشاور، ص۶۹۹ «یا علی من آذی شعره منک فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فعلیه لعنه الله».

حافظ ابو نعیم، ما نزل من القرآن فی علی .

۳ . ینابیع الموده لـذوی القربی، ج ۳، ص۱۹۲ ; مسند زید بن علی، ص۴۶۴ ; شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۶۱ ; الجامع الصغیر، ج ۱، ص۱۵۸ ; شبهای پیشاور، ص۶۹۹ «من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه الله». صحیح ابن حبان.

صفحه ۱۵۳

بیماری به ابوبکر و عمر فرمود: «خدا و ملائکه را به شهادت می گیرم که شما دو نفر مرا

خشمگین نموده و رضایتم را جلب نکردید. اگر پیامبر خدا را ملاقات کنم، شکایت شما را

نزد او خواهم نمود.» و نیز می گوید: «فاطمه(علیها السلام) از ابوبکر و عمر غضبناک شد و آن ها را به همین حال ترک نمود تا دار فانی را وداع گفت.»

حال خبر فوق را در کنار حدیثی بگذارید که امام احمد حنبل در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع الموده آورده اند که: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «فاطمه پاره تن من، نور چشم من، میوه دل من و روح من است که بین دو پهلوی من قرار دارد. و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. هر کس فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب در آورده است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است.»(۱) ابن حجر مکی نیز در صواعق و ابو العرفان الصبان در اسعاف الراغبین از رسول الله(صلی الله علیه وآله) آورده اند که فرمود: «ای فاطمه! به درستی که خداوند از غضب تو غضبناک و از رضای تو خرسند می گردد.»(۲)

جالب است که عده ای متعصب، به منظور تبرئه نمودن اسلاف خویش، سفسطه نموده و غضب را به دو قسمت دینی و احساسی تقسیم کرده، می گویند: «غضب مورد اشاره در احادیث رسول الله(صلی الله علیه وآله) غضب دینی است، در صورتی که غضب فاطمه در قضیه فدک غضب احساسی و غیر دینی است. مانند خشم و غضب کسی که در موقع نرسیدن به هدف، تغییر حالت داده و این نوع غضب در او آشکار گشته و متاثر می شود، فاطمه(علیها السلام)

نیز در آن هنگام نیز چنین غضبی را داشته است. به همین جهت

غضب احساسی و غیر دینی فاطمه(علیها السلام) در قضیه فدک غضب پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و پروردگارش را به دنبال ندارد. به

۱ . سنن الکبری، ج ۵ ، ص۹۷ ; معجم الکبیر، ج ۲۲، ص۴۰۴ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص۱۱۲ ; نظم درر المسمطین، ص۱۷۶ ; شبهای پیشاور، ص۷۰۱ «فاطمه بضعه منّی و هی نور عینی و هی ثمره فؤادی و هی روحی التی بین جنبی مَنْ آذاها فَقَد آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَد آذَی الله وَ مَنْ أغْضَبَها فَقَدْ أَغْضَبنی یؤذینی ما آذاها».

۲ . تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص۱۵۶ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۱۳۲ و ۴۶۴ ; شبهای پیشاور، ص۷۰۲ «یا فاطمه إنّ الله عزّ و جلّ یغضب لغضبک و یرضی لرضاک». مستدرک حاکم، اصابه عسقلانی، ج۴، ص۳۷۵

صفحه ۱۵۴

همین دلیل بعداً این تاثر فاطمه بر طرف گردیده و به حکم خلیفه رضایت داده است. این

طرفداران متعصب چنین می گویند: بعدها که امام علی(علیه السلام) به خلافت رسید فدک را به ورثه فاطمه برنگرداند و این دلیل بر صحت حکم خلفای قبلی و رضایت فاطمه(علیها السلام)است.»

پاسخ آن ها چنین است:

بدان جهت که مؤمن باید دستورات اخلاقی را رعایت کند، انسان کامل و مؤمن، هرگز غضب احساسی پیدا نخواهد کرد. آیا فاطمه ای که به کمال ایمان رسیده است، فاطمه ای که پیغمبر درباره اش فرمود: «خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه را تا استخوان های بالای شانه اش مالامال از ایمان نموده است»(۱) آیا مؤمنه ای که تسلیم امر خدا است، وقتی که حاکمی به حق حکم نماید، آشفته خواهد شد و بر او غضب می

نمایـد؟! آن هم غضبی همراه با کینه، و برغضب خویش تا دم مرگ باقی می ماند و وصـیت می کند که آن حاکمان حق نماز خواندن بر جنازه او را ندارند و به همین دلیل او را شبانه دفن کنند تا هر چه جستجو نمایند آن را نیابند؟!

از طرف دیگر، چنانچه غضب فاطمه(علیها السـلام) احساسـی باشد باید پس از عذر خواهی نمودن، بر طرف شود. زیرا پدرش پیغمبر فرموده است: «مؤمن نبایـد بر حقد و کینه خود باقی بماند.»(۲) در روایات نیز آمـده است که مؤمن نباید عداوت و کینه اش را بیش از سه روز در دل داشـته باشد. اما ملاحظه می شود که فاطمه(علیها السلام) با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت.(۳)

با توجه به این ویژگی های فاطمه(علیها السلام) می توان دریافت که غضب فاطمه(علیها السلام) از آن

۱ . دلائـل الامامه، ص۱۳۹ ; بحـار الانوار، ج ۴۳، ص۴۶ ; منـاقب آل ابی طالب، ج ۳، ص۱۱۶ ; شبهای پیشاور، ص۷۰۷ «إنّ ابنتی فاطمه ملأ الله قلبها و جوارحها إیماناً إلی مشاشها».

۲ . تذکره الموضوعات، ص۱۴ ; کشف الخفاء، ج ۲، ص۲۹۳ ; منیه المرید، ص۳۲۱ ; شبهای پیشاور، ص۷۰۷ «المؤمن لیس بحقود»

۳ . مسند الشامین، ج ۴، ص۱۹۸ ; اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۰ ; صحیح بخاری، ج ۵ ، ص۸۲ ; صحیح ابن حیان، ج ۱۱، ص۱۵۳ و ج ۱۴، ص۵۷۳ ; شبهای پیشاور، صص ۷۰۰ و ۷۰۸ «غضـبت فاطمه من أبی بکر و هجرته إلی أن ماتت» یا «فغضـبت فاطمه علی أبی بکر فهاجرته و لم تتّکله حتّی توفیت».

صفحه ۱۵۵

جهت ریشه در دین داشته، که

حکمی بر خلاف دستورات پدر بزرگوارش صادر شده است. بنابراین سکوت فاطمه بعد از این واقعه را نباید دلیل بر رضایت او دانست بلکه این مسأله به خاطر شدت فشارهای حکام وقت، و حفظ آبروی خویش بوده است.

در مورد این که چرا علی(علیه السلام) پس از به خلافت رسیدن، فدک را بر نگرداند؟ باید گفت: امام علی(علیه السلام) در آن زمان، قدرت و آزادی عمل نداشت و در صورت انجام چنین کاری، فریاد مخالفین بر می خواست که علی(علیه السلام) بر خلاف سیره شیخین عمل می کند، و اتهام مخالفینی نظیر معاویه و اتباعش را مبنی بر این که علی(علیه السلام) منافع خویش را در نظر می گیرد قوت می بخشید. لذا از روی ناچاری صبر پیشه کرد، مخصوصاً که صاحب حق هم از دنیا رفته بود.

برای اثبات این که علی(علیه السلام) در عمل آزادی نداشت می توان مثال هایی از منبر پیغمبر، نماز تراویح و تعیین حکم در صفین نام برد. بعد از وفات پیغمبر خلفای قبلی جای منبر رسول الله(صلی الله علیه وآله) را عوض کردند و چون ایشان می خواست آن را به جای اولش برگرداند، مردم زیر بار نرفتند و آن را خلاف سیره شیخین خواندند. و هنگامی که امام علی(علیه السلام) مردم را از خواندن نماز مستحبی تراویح، که عمر برگزاری آن را به جماعت بدعت گذاشته بود منع کرد، فریادها بلند شد که علی(علیه السلام) بر خلاف حکم عمر، عمل می کند. قضیه تعیین حکم نیز بر همگان واضح است که ایشان هیچ آزادی و قدرتی در تعیین ابوموسی اشعری در مسأله حکمیت در جنگ صفین نداشت.

از طرفی در همان جنگ صـفین، ایشان و فرمانده دلیرش مالک اشتر بر آسـتانه پیروزی بر معاویه بودند که عده ای از سـپاهیان خود امـام علی(علیه السـلام) عرصه را بر ایشـان تنـگ نموده و امـام را به پـذیرش حکمیت وادار نمودنـد. آن ها مالک اشتر را تهدیـد کردنـد که در صورت ادامه پیشـروی در جنگ با معاویه و عمرو عاص، علی(علیه السـلام) را خواهند کشت. آیا خلیفه ای که در یک ماجرای نظامی این قـدر تحت فشار باشـد، در شـرایط غیر نظامی چقـدر می تواند آزادی عمل داشـته باشد؟!ابو محمـد بن مسـلم دینوری در جلد اول الامامه و السـیاسه و نیز ابن ابی الحدید در شـرح نهج البلاغه نقل کرده اند که: ابوبکر به عمر گفت: چون ما فاطمه(علیها السـلام) را خشـمگین و عصـبانی کرده ایم بیا با هم به خانه اش برویم و از او دلجویی کنیم. با هم به درب منزل فاطمه(علیها السلام) رفتند; ولی

صفحه ۱۵۶

ایشـان اجازه ملاقات نـداد. ابوبکر و عمر، علی(علیه السـلام) را واسـطه قرار دادنـد. فاطمه در مقابل علی(علیه السـلام) سـکوت نمود. علی(علیه السـلام) به همین مقـدار اکتفـا نموده و اجـازه ورود به منزل داد. وقتی ابوبکر و عمر وارد خانه شدنـد به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه(علیها السـلام) رو به دیوار کرد. ابوبکر گفت: ای حبیبه رسول الله(صلی الله علیه وآله)، به خدا سوگند که من ترا از دخترم عـایشه بیشتر دوست دارم. سـپس شـروع به توجیه عمـل خود کرد و گفت: من این کـار را به خاطر اجرای دستور رسول الله(صلی الله علیه وآله) انجام داده ام که فرموده بود: ورثه ما ارث نمی برند. فاطمه(علیها السلام)

در پاسخ، به امیرالمؤمنین(علیه السلام) گفت: حدیثی از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به یادشان می آورم که فرمود: «رضای فاطمه رضای من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه(علیها السلام) را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را راضی نگه دارد مرا راضی نگه داشته است. هر کس او را به خشم آورد به تحقیق که مرا خشمگین ساخته است.»(۱) سپس هم عمر و هم ابوبکر گواهی دادند که آری این حدیث را شنیده ایم. آنگاه فاطمه(علیها السلام) ادامه داد «خدا و ملائکه را به گواهی می گیرم که شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننموده و مرا به خشم آوردید و....» پس از آن ابوبکر متاثر شد، گریست و گفت از خشم تو و خشم آن حضرت به خدا پناه می برم. بالاخره فاطمه(علیها السلام) گفت: «به خدا سوگند که تو را در هر نماز نفرین می کنم.»(۲) ابوبکر با شنیدن این کلمات، خانه فاطمه(علیها السلام) را گریه کنان ترک نمود.

اکنون این سؤال مطرح می شود که اگر کسی اموال اجداد شما را به زور مصادره نماید و به اجداد و نیاکان شما ویژگی های ناروا نسبت داده و فحاشی کند با او چه می کنید؟

۱ . الامامه والسیاسه، ج ۱، تحقیق الزینی، ص۲۰ ; عمر بن خطاب، ص۸۸ ; شبهای پیشاور، ص۷۱۲

«رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی و من أحبّ فاطمه ابنتی فقد أحبّنی و من أرضی فاطمه فقد أرضانی و من أسخط فاطمه فقد أسخطنی».

۲ . افحام الاعدا والخصوم، ص۸۷ ; الامامه والسیاسه، ج ۱، صص۲۰ و

۳۱ ; حقوق آل البیت(علیهم السلام) ص۱۸۴ ; شبهای پیشاور، ص۷۱۲ «و اللّه لأدعونّ اللّه لک فی کلّ صلاه أصلّیها.. ثمّ خرج باکیاً».

صفحه ۱۵۷

شیعیان و عایشه

پرسش: چرا شیعیان عایشه را تقبیح می کنند، و او را صالح و پیرو پیامبر نمی دانند; و بعضی به او بد می گویند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند اگر کسی به هر یک از مسلمانان، نسبت فحش و قذف دهد مرتکب عمل حرامی شده است. مخصوصاً اگر این عمل ناپسند نسبت به حرم رسول الله(صلی الله علیه وآله)و زنان ایشان از جمله عایشه و حفصه باشد آن فرد ملحد، کافر و ملعون است. اما باید یادآوری نمود که شیعیان، همسران رسول الله(صلی الله علیه وآله) را هم تراز پیامبر خدا نیز نمی دانند.

برخی اشخاص به آیه ای از سوره نور که می فرماید: } الْخَبِیثاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثاتِ وَالطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ أُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا یَقُولُونَ {; «زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی اینگونه اند، مردانی زشتکار و ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند، زنان پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین، مردانی پاکیزه و نیکو در خور زنانی بدین اوصافند و این پاکیزگان از سخن بهتان که ناپاکان درباره آنان می زنند مبرا هستند»(۱) استناد نموده و همسران پیامبر را هم تراز ایشان می دانند. لکن این آیه بدان معنا نیست که زوجین از همه جهات مثل هم می باشند. هم در جامعه و هم در تاریخ دیده شده است که یکی از زوجین، خوب، مؤمن و مستحق بهشت ولی دیگری بد، کافر، فاسق و مستحق آتش بوده است. همسران نوح شیخ الانبیا و لوط نبی مثالی بر این مدعا هستند. چنانچه خداوند در

آیات سوره تحریم می فرماید: } ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ

نُوح وَامْرَأَتَ لُوط کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتا هُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما {;

«شوهران خود را قبول نداشته و به آن ها خیانت می کرده اند.»(۲) البته خیانت زن نوح پیغمبر مخالفت با رسالت وی و بدگویی از آن حضرت بوده است و به مردم می گفت: چون من همیشه با او هستم از حالات او باخبرم و او دیوانه است و فریب وی را نخورید. زن لوط

۱ . نور (۲۴): ۲۶

۲ . تحریم (۶۶): ۱۰

صفحه ۱۵۸

نبی نیز قوم لوط را از وجود افراد تازه وارد باخبر می ساخت و اسرار خانه همسرش را به دشمنان آن حضرت می داد و موجب فتنه و فساد می شد. قرآن مجید صراحتاً کلمه «خانتاهما» را درباره آنان به کار برده است.

اما برعکس، آسیه زن فرعون جزو بهترین زنان دنیا است. به طوری که شوهرش مستحق آتش و جهنم، ولی خود آسیه در زمره چهار زنی است که در قرآن از آنان نام برده شده و مستحق بهشت رضوان است.

بنابراین، معنای آیه مذکور چنین است: «زنان ناپاک شایسته مردان ناپاک و مردان ناپاک نیز راغب به آن ها هستند. زنان پاک لایق مردان پاک و مردان پاک نیز تمایل به آن ها دارند.» در حقیقت این آیه تفسیر آیه دیگری از همین سوره است که می فرماید: } الزّانِی لا یَنْکِحُ إِلّازانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً وَالزّانِیَهُ لا یَنْکِحُها إِلّا زان أَوْ مُشْرِکٌ {; «مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و مشرک ازدواج نمی کند = این دو فرقه متمایل

به هم می باشند.»(۱) بنابراین اگر برخی از زنان پیامبر هم بر خلاف ایشان حرکت کرده انـد یا تمرد نموده انـد، بر خلاف نص آیات فوق نمی باشد.

اما در ذیل به بعضـی از مشکلات عایشه که شیعه و سنی بدان جهت، او را مورد انتقاد قرار می دهند اشاره می شود. او در تمام دوران عمر خود آرام نبوده و همواره اعمـالی را مرتکب می شـده که سـایر زنان پیغمبر حتی حفصه دختر عمر چنین اعمالی را مرتکب نشـده انـد. بنـابراین، اعمـال عایشه که در کتب اهل سـنت هم فراوان به چشم می خورد، تاریـخ زنـدگی او را لکه دار نموده است. یادآوری این نکته ضـروری است که تمامی همسـران پیامبر(صلی الله علیه وآله)، عایشه، حفصه، ام سلمه، میمونه، ام حبیبه و سوده به جز ام المؤمنین حضـرت خدیجه به جهت زوجه رسول الله بودن، نزد شـیعیان یکسانند و بر خلاف سایر فرقه های مسلمین، برای عایشه و حفصه به دلیل دختر ابوبکر و عمر بودن نسبت به بقیه همسران پیامبر، برتری خاصی قائل نیستند.

شیعیان، عایشه را نه فقط به خاطر مخالفت هایش با امام علی(علیه السلام)، امام حسن(علیه السلام) و

۱ . نور (۲۴): ۳

صفحه ۱۵۹

اهـل بیت طهارت بلکه به دلیل آزار و اذیتی که حتی به خود پیغمبر می کرد، مورد انتقاد قرار می دهنـد. او بارها از دسـتورات رسـول الله(صـلی الله علیه وآله) سـر پیچی کرد و علی رغم آگـاهی از آیه شـریفه: } إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً {; آنانکه خدا و رسول او را

آزار و اذیت کننـد خـدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عـذاب بزرگی مهیا ساخته است»(۱) موجبات ناراحتی پیامبر را فراهم می نمود. برای مثال امام غزالی در جزء دوم احیاء العلوم، مولی علی متقی در جلـد هفتم کنز العمال، ابویعلی در مسـند و ابوالشیخ در کتاب امثال آورده اند که: روزی ابوبکر به ملاقات دخترش عایشه رفت. بین پیغمبر و عایشه ناراحتی پیش آمـده بود، لذا پیغمبر ابوبکر را به قضاوت طلبید. عایشه در وقت سـخن گفتن: اهانت می کرد و به پیغمبر می گفت: «در گفتار و کردارت عـدالت پیشه کن!» این کلمـات اهـانت آمیز چنان در ابوبکر تاثیر گـذاشت که بلافاصـله سـیلی محکمی بر صورت دخـترش نـواخت و خـون بر جـامه اش سـرازیر گشت. امـام غزالی نیز در همـان کتـاب نقـل نموده که وقـتی ابوبکر وارد منزل دخترش عایشه شد، دریافت که رسول الله(صلی الله علیه وآله) از عایشه ناراحت است. لذا خواست تا میان آن ها قضاوت کند. پیغمبر خطـاب به عـایشه گفت: تو می گویی یـا من بگویم؟ عایشه در پاسـخ گفت: «شـما بگوییـد. لکن به جز حرف راست و سخن حق چیزی نگویید!!.» سپس در جمله دیگری گفت: «تو همان کسی هستی که فکر می کنی پیغمبر خدایی!؟»(۲)

اگر کتب امـام غزالی، تاریـخ طبری، مسـعودی، ابن اعثم کوفی و سایر علمای بزرگ اهل سـنت مطالعه شود، ملاحظه می شود که عایشه را متمرد اوامر خـدا و رسولش خوانـده اند. مگر در سوره احزاب خطاب به تمام زنان پیغمبر نیامده است که: { وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الْأُولی }; در خانه هایتان نشسته و

آرام گیرید و بدون ضرورت و حاجت بیرون نروید و مانند زمان جاهلیت خود آرایی و آرایش نکنید.»(۳) به همین دلیل تمامی همسران رسول الله دستور قرآن را اطاعت نمودند و به غیر از موارد

۱ . احزاب (۳۳): ۵۷

۲ . در بعضی منابع این جریان به عمر و حفصه نسبت داده شده است.

۳ . احزاب (۳۳): ۳۳

صفحه ۱۶۰

ضروری، از خانه بیرون نرفتند. برای مثال وقتی که از سوده پرسیدند که چرا حج عمره

نمی روی؟ گفت یکبار حج بر من واجب بوده که بجای آورده ام و از این به بعد باید اطاعت امر حق } وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ { را بکنم. ایشان تا زنده بود همین کار را انجام داد. قرآن مجید شرط فضیلت زنان پیغمبر را تقوای آنان دانسته و می فرماید: } یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ {؛ ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید و از آنان برترید، اگر متقی و خدا ترس باشید.»(۱)

در میان همسران پیامبر، عایشه مستثنی بود و از آیات شریفه قرآن تمرد می کرد. برای مثال بازیچه دست طلحه و زبیر شد و به جای نشستن در خانه، به بصره رفته دستور داد تا موهای سر و صورت و ابروان عثمان بن حنیف والی منصوب امام علی(علیه السلام) را در بصره کنند و پس از ضرب و شتم، او را با تازیانه اخراج نمودند و بیش از یک صد نفر از مردم بی دفاع آن سامان را به قتل رساندند که چهل نفر آن ها در مسجد کشته شدند به نقل از ابن اثیر، مسعودی، طبری وابن ابی الحدید آنگاه

خودبا پوست پلنگوزره پوش، همانند یک مرد جنگی زمان جاهلیت بر شتری که عسکر نام داشت سوار شد و به میدان آمد. در صورتی که همان طلحه وزبیر و دیگران، زنان خود را در خانه نشاندند ولی زوجه پیامبرخدا را بااوصاف فوق به میدان کارزار ونبرد با علی(علیه السلام)فرستادند. همان امیرالمؤمنینی علی(علیه السلام) که سه جلد از کتاب صد جلدی حافظ ابن عساکر، در مناقب وی می باشد. در این کارزار که به دلیل حرکت عایشه اتفاق افتاد خون هزاران نفر ریخته شد.

جنگ عایشه با علی(علیه السلام) نه تنها از روی محبت به علی نبوده، بلکه از روی عداوت و دشمنی با وی بوده و پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) یکی از نشانه های کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی(علیه السلام) بیان نموده است. میر سید علی فقیه همدانی شافعی در جلد سوم موده القربی از خود عایشه نقل می کند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خداوند با من عهد نموده که هر کس بر

علی خروج کند کافر است و جایگاهش در آتش می باشد.»(۲) نکته جالب توجه آن است

۱ . احزاب (۳۳): ۳۲

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۲۷۵ ; نحو انقاز تاریخ الاسلامی، ص۱۹۵ ; شبهای پیشاور، ص۷۳۲ «إنّ الله قد عهد إلی من خرج علی علیّ فهو کافر فی النار».

صفحه ۱۶۱

که علی رغم پاسخ عایشه، وقتی از خود عایشه پرسیدند که چرا با شنیدن چنین حدیثی بر علی(علیه السلام) خروج کردی؟ گفت: این حدیث را فراموش کرده بودم تا

آن که در بصره بیاد آوردم.

تاریخ درباره این حرکت عایشه چنین می نویسد:

روزی که از مکه به قصد چنین نبردی حرکت نمود، تمامی دوستانش و حتی زنان پاک رسول الله(صلی الله علیه وآله) او را از انجام چنین حرکتی منع کردند، و یاد آوری نمودند که: مخالفت با علی مخالفت با پیغمبر است. مورخین اهل سنت نقل می کنند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به عایشه فرمود: «بترس از آن راهی که سگ های حوأب بر تو پارس کنند» زمانی که عازم بصره بود، اول شب به آب بنی کلاب رسید. سگ ها اطراف محمل او را گرفته و پارس نمودند. عایشه نام این محل را پرسید، گفتند: «حوأب» است ولی در عین حال بازهم اسیر توطئه طلحه و زبیر بود و به راه خود ادامه داد.

پس از رحلت امام حسن مجتبی(علیه السلام) نیز سوار قاطر شد و راه را بر جنازه سبط اکبر پیغمبر، یعنی بر جنازه امام حسن(علیه السلام) بست و اجازه نداد تا امام حسن(علیه السلام) را کنار قبر پیغمبر دفن کنند. مردان بنی هاشم شمشیرها را کشیدند تا او را از سر راه دور کنند، اما امام حسین(علیه السلام)جلوگیری نموده و فرمود: برادرم وصیت نموده که راضی نیست به اندازه سر سوزنی در پی چنازه اش خون بریزد. لذا جنازه را برگرداندند و در قبرستان بقیع به خاک سپردند. مطالب فوق را یوسف سبط بن جوزی در تذکره خواص الامه، علامه مسعودی در مروج الذهب، ابن ابی الحدید در جلد چهارم نهج البلاغه، محمد خواوند شاه در روضه الصفا، احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و نیز

ابن شحنه در روضه المناظر آورده اند. مخصوصاً مسعودی از قول ابن عباس روایت می کند که خطاب به عایشه فرمود: «آیا روز جمل تو را بس نیست تا این که امروز سوار قاطر شوی و راه را بر جنازه پسر پیامبر خدا ببندی؟ گاهی سوار شتر، گاهی سوار قاطر و اگر زنده بمانی سوار فیل نیز خواهی شد کنایه از این که به جنگ خدا نیز خواهی رفت.» از طرف دیگر، محمد ابن جریر طبری و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده اند «چون خبر شهادت امام علی(علیه السلام) به گوش عایشه رسید، سجده شکر بجای آورد و اظهار شادمانی و

صفحه ۱۶۲

سرور کرد!!» زینب دختر ام سلمه که در آنجا حاضر بود از عایشه پرسید: آیا سزاوار است که از کشته شدن علی(علیه السلام) اینگونه به وجد آیی، شادمانی کنی و سرود بخوانی؟ عایشه که می خواست کار خود را توجیه نماید گفت: «سهواً از روی فراموشی این طور شد و به حال خودم نبودم، اگر دوباره این حالت به من دست داد یادآوری نمایید تا نگویم!»

علاوه بر این مگر معتقد به حفظ احترام و ولایت خلفای قبل از علی(علیه السلام) نمی باشیم؟ ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، مسعودی در اخبار الزمان و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه و دیگران نقل می کنند که: عایشه همواره از عثمان بدگویی می کرد تا جایی که فریاد زد «این پیر خرفت را که کافر شده بکشید» ولی به محض کشته شدن عثمان، بهانه ای پیدا کرد تا با امام علی(علیه السلام) مخالفت ورزد، و او را قاتل

عثمان بخواند.

در پاسخ به عده ای از طرفداران متعصب که معتقدند او توبه کرده و خداوند اشتباهاتش را عفو نموده است، باید یادآوری نمود: ابن قتیبه در معارف، حاکم در مستدرک، محمد بن یوسف زرندی در کتاب «اعلام سیره النبی» و ابن البیع نیشابوری نقل کرده اند که: عایشه به عبدالله زبیر وصیت کرد که «مرا پهلوی پیغمبر دفن نکنید و در بقیع نزد خواهرانم دفن کنید، چونکه می دانم بعد از پیامبر خدا چه کارهایی انجام داده ام.»

عایشه نه فقط پیامبر خدا، امیرالمؤمنین و اولادش را اذیت می کرد، بلکه به سراغ سایر همسران رسول الله(صلی الله علیه وآله) می رفت تا آن ها را بفریبد و در این قضایا همراه و همداستان خود سازد، اما خوشبختانه هرگز موفق نشد. واقعه زیر را ابن ابی الحدید از تاریخ ابن مخنف لوط بن یحیی درباره عایشه نقل می کند:

«ام سلمه هم برای انجام حج مشرف شده بود. چون شنید که عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته وعازم بصره است، بسیار متاثر شد و در مجالس به بیان فضایل امام علی(علیه السلام)می پرداخت. عایشه به ملاقات او شتافت تا او را بفریبد و همدست خود ساخته و به بصره برد. ام سلمه گفت: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می دادی و او را پیر خرفت می نامیدی و قتلش را واجب می شمردی. حالا خونش را بهانه کرده ای و در مقابل علی(علیه السلام)می ایستی!! بیادت می آورم روزی را که من و پیامبر خدا به خانه تو آمدیم، در آن

صفحه ۱۶۳

میان علی(علیه السلام) نیز وارد شد و با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نجوی

نمود، نجوای آنان طول کشید، تو خواستی بر آن حضرت هجوم بری و من ممانعت کردم، اما گوش ندادی و بر آن بزرگوار حمله بردی و اعتراض کردی که هر نه روز یک روز نوبت من می شود، آن هم تو آمده ای و پیغمبر را مشغول نموده ای. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) غضبناک و صورت مبارکش سرخ گون شد و به تو گفت: «کنار برو، به خدا سوگند که احدی از اهل بیت من با علی دشمنی ننماید، مگر آن که از ایمان بیرون رفته باشد.»(۱) سپس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه ادامه داد: «روزی تو مشغول شستشوی سر مبارک پیامبر بودی، من غذای حیس تهیه می کردم. آن حضرت فرمود: کدامیک از شما صاحب شتر گنه کاری هستید که سگ های حوأب بر او پارس نمایند، و در پل صراط به رو افتد. من گفتم یا رسول الله! به خدا و رسولش پناه می برم. آنگاه حضرت دست بر پشت تو زد و فرمود: «بپرهیز از این که آن شخص تو باشی.» سپس عایشه تأیید کرد که آری به خاطر دارم. مجدداً ام سلمه گفت: «در یکی از سفرها من و تو همراه پیغمبر بودیم و امام علی(علیه السلام)کفش های ایشان را می دوخت، و ما در سایه درختی نشسته بودیم. پدرت ابوبکر و عمر آمدند، وقتی اجازه ورود خواستند من و تو به پشت پرده رفتیم. پس از مدتی گفتگو با رسول الله(صلی الله علیه وآله)پرسیدند: یا رسول الله! ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم پس ما را تعلیم ده،

و بفرمایید چه کسی

خلیفه و جانشین شما بر ما باشد تا بعد از شما پناهگاه ما باشد. پیغمبر فرمود: من مرتبه، مقام و مکان او را می شناسم ولی اگر او را معرفی کنم، همانطور که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند شما نیز او را تنها خواهید گذاشت. سپس ابوبکر و عمر سکوت اختیار کرده و بیرون رفتند. پس از آن ما از پشت پرده بیرون آمدیم. من از ایشان سؤال کردم یا رسول الله! چه کسی بر آن ها خلیفه می باشد؟ ایشان فرمود: همان کسی که کفش های پاره مرا می دوزد. گفتم یا رسول الله! به جز علی(علیه السلام) کسی کفش شما را نمی دوزد. رسول الله(صلی الله علیه وآله)فرمود: «همان علی خلیفه است.» عایشه مجدداً آن را نیز

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶ ، ص۲۱۷ ; العمده، ص ۲۲۰ ; المعیار والموازنه، ص۲۸ ; شبهای پیشاور، ص ۷۴۰ «ارجعی وراءك و الله لا یبغضه أحد من أهل بیتی و لا من غیرهم من الناس إلاّ و هو خارج من الإیمان».

صفحه ۱۶۴

تأیید کرد. سپس ام سلمه به عایشه گفت: با وجود این که همه این احادیث را می دانی، پس عازم کجا هستی؟ ولی او گفت برای اصلاح بین مردم می روم!!

آیا بازهم می توان گفت: عایشه فریب خورده بود یا فراموشی و نسیان بر او غلبه کرده بود؟!!

صفحه ۱۶۵

دلایل لعن بر معاویه

پرسش: چرا خال المؤمنین معاویه را که کاتب وحی نیز بوده است، کافر می دانید و پیوسته او را لعنت می کنید؟ دلایل کفر ولعن معاویه و یزید که هر دو از خلفای بنی امیه هستند چه می باشد؟

پاسخ: یاد آوری این نکته ضروری است که معاویه را از آن جهت خال المؤمنین می خوانند که برادر ام حبیبه همسر رسول الله(صلی الله علیه وآله) می باشد. بر این اساس، برادران همه همسران پیامبر باید خال المؤمنین باشند. از جمله همسران رسول الله(صلی الله علیه وآله) عایشه می باشد که هم مقام بالاتری از ام حبیبه دارد و هم پدرش ابوبکر، از پدر ام حبیبه ابو سفیان با فضیلت تر بوده و هم در تاریخ بیشتر مطرح است. از آنجایی که مسلمین مخصوصاً اهل سنت محمد بن ابوبکر برادر عایشه را خال المؤمنین نمی دانند، لذا استفاده از واژه خال المؤمنین برای معاویه، قطعاً دلایل و انگیزه های سیاسی دارد. این انگیزه ها صرفاً مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت است. همین انگیزه های سیاسی است که عنوان خال المؤمنین را به معاویه ای می دهد که به جنگ با عترت طاهره برخاست. او بعد از جنگ با امام الموحدین، او را سب و لعن می

کرد و دو فرزند بزرگوارش حسن و حسین(علیهما السلام) را که ریحانه های پیامبر و دو سید اهل بهشت می باشند، کشتار نمود.

نه فقط محمد بن ابوبکر را که تربیت شده امیرالمؤمنین(علیه السلام)، فرزند خلیفه اول، برادر ام المؤمنین عایشه، و از شیعیان خالص عترت طاهره می باشد خال المؤمنین نمی خوانند، بلکه حتی او را شتم و لعن و سب نیز می نمایند. بدتر این که، او را از ارث پدر هم محروم ساختند، حتی بعد از فتح مصر توسط معاویه و عمرو عاص، آب را به رویش بستند و او را در شکم الاغ مرده ای نهاده، آتش زدند و شهیدش کردند.

از کسانی که معاویه را خال المؤمنین می خوانند این سؤال پرسیده می شود که آیا خال المؤمنین معاویه می تواند خال المؤمنین دیگری محمد بن ابوبکر را آزار و شکنجه دهد و سپس او را به قتل برساند؟ اگر پاسخ این سؤال منفی است، بنابراین عنوان

صفحه ۱۶۶

خال المؤمنین برای معاویه، نباید ارزشی محسوب شود.

از طرف دیگر، کاتب وحی بودن معاویه در هیچ کجای تاریخ نیامده است. بدیهی است، معاویه ای که در سال دهم هجرت، اسلام آورده که فقط دو سه سال به پایان دوران وحی باقی مانده بود، نمی تواند کاتب وحی باشد. آنچه که تاریخ نشان می دهد این است که، معاویه فقط کاتب مراسلات بوده است.

بعد از این که در سال هشتم هجری و در جریان فتح مکه پدرش ابوسفیان مسلمان شد، معاویه نامه های فراوانی برای پدرش نوشت و او را سرزنش می کرد که چرا اسلام آورده ای؟ او همواره

پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) را آزار و اذیت می نمود و به ایشان ناسزا می گفت. تا این که در سال دهم هجرت بر اثر بسط اسلام به جزیره العرب و ماورای آن، ناگزیر اسلام آورد و مسلمان شد. او به دلیل سوابق تیره و تارش در بین مسلمانان، انگشت نما و سرافکنده بود. عباس عموی بزرگوار پیامبر از آن حضرت تقاضا نمود که مسئولیتی به معاویه واگذار نماید تا از سرافکندگی و خجالت بیرون آید. آن حضرت هم برای اجابت تقاضای عموی خویش، او را کاتب مراسلات خود نمود. همانطور که مسلم در صحیح خود می گوید: «معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود»(۱) و مداینی نیز می گوید: «زید بن ثابت کاتب وحی، و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده است.»(۲)

مفسرین و علمای اهل سنت، نظیر: امام ثعلبی و امام فخر رازی آورده اند که پیامبر خدا در عالم رؤیا دید بنی امیه مانند بوزینگان از منبر آن حضرت بالاـ و پایین می روند. جبرئیل این آیه شریفه را آورد: } وَما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلاّ فِتْنَهً لِلنّاسِ وَالشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلاّ طُغْیاناً کَبِیراً{; «آنچه که در خواب به تو نشان دادیم فتنه و امتحان برای این مردم می باشد، و درختی است که در

قرآن از آن به لعن یاد شده شجره بنی امیه و ما به ذکر آیات عظیم، آن ها را از خدا

۱ . النصایح الکافیه، ص۲۰۶ ; شبهای پیشاور، ص۷۷۵ «إنّ معاویه یکتب بین یدی النبیّ(صلی الله علیه وآله) ».

۲ . البدایه والنهایه، ج ۸، ص۱۲۸ ; شبهای

پیشاور، ص۷۷۵ «کان زید بن ثابت یکتب الوحی و کان معاویه یکتب للنبیّ(صلی الله علیه وآله) فیما بینه و بین العرب» تاریخ دمشق ابن عساکر ۵۹

صفحه ۱۶۷

می ترسانیم و لکن چیزی جز کفر و طغیان بر آن ها نیفزاید.»(۱) پس وقتی خداوند شجره

بنی امیه را ملعون معرفی کرده و لعنت نموده است، قطعاً شاخه های آن یعنی معاویه و یزید نیز ملعون خواهند بود.

در این آیه شریفه } فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ {(۲) نیز صریحاً مفسدین فی الارض و قطع کنندگان رحم را مورد لعنت قرار می دهد. کدام قاطع رحم و مفسد فی الارض از معاویه بالاتر است که فساد او زبانزد دوست و دشمنش می باشد؟ همچنین در سوره احزاب می فرماید: } إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً {; «آنان که خدا و رسولش را اذیت نمایند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت خواهد کرد.»(۳) آیا کسی بیشتر از معاویه به علی، حسن، حسین(علیهم السلام) و سایر اصحاب چون عمار یاسر آزار و اذیت رساند؟ همانطور که قبلاً گفته شد، آزار و اذیت علی(علیه السلام)، آزار و اذیت پیامبر خدا و در نتیجه خداوند می باشد. حتی آزار و اذیت حسن و حسین(علیهما السلام) به شخص پیغمبر بر خواهد گشت، چون ایشان فرموده است: «حسین از من است و من از حسینم.»(۴) در سوره نسا نیز آمده است } وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَغَضِبَ اللهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً {; هر کس مؤمنی را عمداً بکشد جزایش آتش جهنم است، و لعن

و عـذاب بزرگی برای او در نظر گرفته شده است.»(۵) آیا حجر بن عدی و هفت تن از یارانش به دسـتور معاویه کشته نشدند؟ و عبد الرحمن بن حسان الغنزی را کسی غیر از معاویه زنده

به گور کرد؟ آیا حسـین و یارانش، به دست کسـی جز یزید کشته شدند و سر آنان بریده شد؟ مگر معاویه به جعده همسر امام حسن(علیه السلام) وعده نداد که در صورت کشتن امام،

۱ . بنی اسرائیل (۱۷): ۶۰

۲ . محمد (۴۷): ۲۴

۳ . احزاب (۳۳): ۵۷

۴ . العمده، ص۴۰۶ ; مسـند احمد، ج ۴، ص۱۷۲ ; سـنن ابن ماجه، ج ۱، ص۵۱ ; ینابیع الموده لـذوی القربی، ج ۲، صص۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۸۲ ; سنن الترمذی، ج ۵ ، ص۳۲۴ ; شبهای پیشاور، ص۵۳۲ «حسینٌ مِنّی أنا من حسین»

۵ . نسا (۴): ۹۳

صفحه ۱۶۸

یکصد هزار درهم به او بدهد و او را نیز به همسـری پسـرش یزید در آورد؟ آیا مالک اشتر آن مؤمن پاکدل، که شمشـیر برنده امام امیرالمؤمنین(علیه السـلام)بود به دست کسـی جز معاویه مسـموم شـد؟ آیا محمد بن ابوبکر را به دسـتور معاویه نکشـتند و سپس در شـکم خر مرده ای قرار داده و به آتش کشـیدند؟ آیـا بسـر بن ارطـاه آن سـفاک خـون آشـام، ده هـا هزار از شـیعیان علی(علیه السـلام) را در مـدینه، صـنعا و یمن به دسـتور معـاویه قتل عام نکرد و سـپس به بچه ها و زنان آنان رحم نکرد علامه سمهودی در تاریـخ المـدینه، ابن خلکان، ابن عساکر و طبری در تاریـخ خود و ابن ابی الحدیـد در جلد اول شـرح نهج البلاغه تعداد کشتگان

را ۳۰ هزار نفر به غیر از آنان که در آتش سوزانده شدند بیان می کنند.

دلیل دیگر بر کفر و لعن معاویه، سب و لعن نمودن مولی الموحـدین امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام)می باشـد. به طوری که در خطبه های نماز جمعه و در قنوت نمازها ایشان را سب می کردنـد. همانطور که قبلا گفته شـد، پیامبر آزار و اذیت و سب علی را آزار و اذیت و سب خود و سپس سب خدا می دانست. در نتیجه سب کنندگان و اذیت کنندگان را ملعون و مستحق جهنم خوانـده اند. از این بالاتر این که ابن حجر مکی در صواعق محرقه این روایت را به اهل بیت تعمیم داده: که هر کس، اهل بیت مرا سب کنـد مرتـد و قتلش واجب است. از طرفی به کرات از پیامبر خـدا شـنیده شده است که «به جز مؤمن، کسـی علی(علیه السلام) را دوست نمی دارد و به جز کافر، کسی با علی(علیه السلام) دشمنی نمیورزد.»(۱)

۱ . کنز العمال، ج ۱۱، ص۶۲۲ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص۸۵ و ج ۲، ص۲۷۴ ; سیر اعلام انبلاء، ج ۶ ، ص۲۴۴ ; تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص۲۳۳ ; معجم الکبیر، ج ۲۳، ص۳۷۵ ; شبهای پیشاور، ص۷۸۲ «لا یحبّ علیّاً إلاّ مؤمن و لا یبغضه إلاّ کافراً».

صفحه ۱۶۹

مجاز بودن متعه در میان شیعیان

پرسش: چرا متعه که بر خلاف سنت پیامبر خدا است، در بین شیعیان مجاز و مشروع می باشد؟

پاسخ: به حکم قرآن مجید در سوره نسا } فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً {; «پس از آن که از آنان بهره گرفتید و تمتع برداشتید، مهر معین را

به آنان بپردازید که واجب و فریضه است.»(۱) در زمان پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و در تمام دوره خلافت ابوبکر و نیز تا اواسط خلافت عمر، متعه برای کلیه مسلمانان جایز و مشروع بود. این کار در میان امت اسلامی جاری و حلال بوده است.

عمر در اواسط دوران خلافتش، با بیان جمله «دو متعه، متعه حج و متعه نسا که در زمان پیامبر وجود داشت را اینجانب حرام اعلام می کنم و عمل کنندگان به آن ها را مجازات می کنم»(۲)، حلال خدا را حرام نمود و سنت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) را زیر پا گذاشته و بدعتی تازه در دین اسلام به وجود آورد. از آن تاریخ تاکنون، پیوسته کلام عمر تقویت شد، و چنان جماعت تسنن آن را پذیرفتند که اینک گمان می کنند این حلال خدا، بدعتی از جانب شیعیان می باشد. حال آن که حرام نمودن متعه، بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول الله(صلی الله علیه وآله) و اصحاب ایشان است. جالب تر این که: عمر برای این حکم خود اصلا دلیل و برهانی اقامه نکرده است. او حتی در همین حکم، اقرار می کند که این کار در زمان پیامبر و ابوبکر مشروع و حلال بوده است و من آن را حرام می دانم.

برخی از علمای اهل سنت، کاسه داغ تر از آش شده و در کتب خود، ده ها دلیل برای اثبات بر حق بودن این حکم عمر، و باطل و بی اساس بودن حکم قرآن، سنت پیامبر و خلیفه اول آورده اند. برای مثال عده ای آیه فوق را مربوط به نکاح دائم

می دانند، لیکن

۱ . نسا (۴): ۲۴

۲ . شبهای پیشاور، ص۸۰۲ «متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله و أنا أحرّمهما و أعاقب علیهما».

صفحه ۱۷۰

علمـایی چون طبری در جزء پنجم تفسـیر خود، امـام فخر رازی در جزء سوم مفاتیـح الغیب و دیگران، این آیه را در کتب خود در بـاب نکـاح المتعه آورده انـد. امام بخاری و امام احمـد حنبل نیز در صـحیحین خود از عمران بن حصـین نقل کرده انـد که گفت: «آیه متعه در کتاب خـدا نازل شـد. ما در زمان پیامبر خـدا به آن عمل می کردیم. آیه ای هم در حرمت آن نازل نشد و پیامبر خدا هم در زمان حیاتش ما را از آن منع نکرد، مردی به رأی و میل خود هر چه دلش خواست گفت!! بخاری می گوید: این مرد عمر بن الخطاب بوده است.»(۱)

برخی دیگر تلاـش دارنـد تـا آیه شـریفه } إِلاّ عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ {; «مگر بر جفت هایشان یا کنیزان ملکی آن هـا که هیـچ گونه ملاـمتی در مباشـرت این زنان بر آنان نیست»(۲) را ناسـخ آیه فوق قلمـداد کنند. با اندکی توجه می توان دریـافت که سوره مؤمنون، سوره مکی و سوره نسا سوره مـدنی است. از آنجا که سوره های مکی از نظر زمانی مقـدم بر سوره های مـدنی می باشـند; لـذا ناسـخ نباید قبل از منسوخ باشد. علاوه بر این و با فرض درست بودن این ادعا، چرا حتی به اقرار خود عمر خلیفه دوم این عمل در زمان حیات پیامبر و یا ابوبکر تعطیل و حرام نشد. بسیاری از اکابر

علمای اهل سنت از جمله جارالله زمخشری در تفسیر کشاف آیه متعه را از محکمات قرآن دانسته اند که نسخ هم نشده است. به همین دلیل است که مالک بن انس امام مالکی ها متعه را هنوز مجاز و مشروع می داند.

نداشتن شرایط زناشویی نظیر ارث، طلاق، عده و نفقه، دلیل دیگری است که عده ای برای آن بیان می کنند و زن متعه را زوجه حقیقی نمی دانند. در پاسخ باید گفت:

* اولاً ـ متعه خود نوعی نکاح است و مصداق زوجیت نیز بر آن مترتب است، که برای سهولت و آسانی امت و به منظور جلوگیری از زنا، برخی از قیود و شرایط آن

۱ . صحیح بخاری، ج ۲، ص۵۳ و ج ۵ ، ص۱۵۸ ; مسند احمد، ج ۴، ص۴۲۹ ; صحیح مسلم، ج ۴، ص۴۸ ; شرح مسلم، ج ۸ ، ص۲۰۵ ; شبهای پیشاور، ص۸۰۰ «نزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله و لم ینزل قرآن بحرمته و لم ینه عنها رسول الله حتی إذا مات قال رجل برأیه ماشاء. قال محمّد: (یقال انه عمر)».

۲ . مؤمنون (۲۳): ۶

صفحه ۱۷۱

تخفیف داده شده است.

* در مورد ارث باید گفت: ارث بردن از شرایط ثابت زوجیت، به طور مطلق اعم از دائم و موقت نیست چون زنانی هستند که با وجود زوجیت، از شوهر ارث نمی برند، مانند: زوجه کتابیه و زوجه ناشزه و نیز زنی که قاتل زوج خود باشد.

* همین طور است حق النفقه این گروه از زنان که از نفقه شوهر محرومند. پس نفقه نیز از شرایط ثابت و حتمی زوجیت نمی باشد.

* محرومیت

زن متعه از حق الارث نیز بستگی به فتوای فقهای مختلف دارد.

* در مورد عده، زن متعه هم باید عده نگه دارد و حداقل آن ۴۵ روز است.

برخی دیگر، حکم عمر را به تنهایی سندی معتبر و برای نسخ و لغو متعه، کافی می دانند. در پاسخ باید گفت: مقام و موقعیت ناسخ باید بالاتر از ابلاغ کننده باشد. چون عمر از رسول الله(صلی الله علیه وآله) نمی تواند بالاتر باشد، پس این دلیل هم باطل است. مضافاً بر این که هیچ حدیثی، چه از شیعه و چه از سنی، وجود ندارد که پیامبر، قول عمر را سندیت بخشند و مسلمین را به پیروی از آن فراخوانند. علاوه بر این اگر خلیفه ای بتواند حکم پیامبری را فسخ کند، می توان گفت که: حاکمان و خلیفه های بعدی نیز می توانند حکم خلیفه را فسخ کنند. از جمله امام علی(علیه السلام) هیچگاه این حکم را نپذیرفته اند و یا حاکمان کشورهای اسلامی صیغه متعه را جایز شمرده اند اما سخن عمر همچنان پابرجاست!!

بنابراین به این نتیجه خواهیم رسید که چون آیه متعه، از آیات محکمات است و در زمان رسول الله(صلی الله علیه وآله) نیز نسخ نگردیده، پس نص صریح قرآن و سنت حسنه پیامبر خدا است که باید تا ابد ادامه داشته باشد، و از شیوع فحشا و زنا جلوگیری نماید. در حقیقت متعه، همان ازدواج ولی با شرایط خفیف تر و آسان تر است.

صفحه ۱۷۲

علی(ع) وصی رسول الله(ص)

پرسش: چرا شیعیان علی(علیه السلام) را وصی رسول الله(صلی الله علیه وآله) می دانند؟

پاسخ: هیچ شک و تردیدی نیست که باید فرد واحدی خلیفه جانشین پیغمبر

و وصـی ایشـان باشـد، و افراد متعـددی در یـک زمـان نمی تواننـد عهـده دار این مسـئولیت باشـند. چون قبلاًـ دلایلی بر اثبات جانشـینی و امامت امیرالمؤمنین علی(علیه السـلام) بیان گردیـد، لـذا در این قسـمت فقط به بیان احادیثی از رسول الله(صـلی الله علیه وآله) که فقط دلالت بر وصی بودن امام علی(علیه السلام)دارد و او را وصی خود معرفی نموده است، می پردازیم.

۱ . امام ثعلبی در تفسـیر و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و میرسـیدعلی همدانی در موده القربی از خلیفه دوم نقل می کنند: «پیامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله) روزی که بین اصـحاب، عقـد اخوت و برادری بست، فرمود: این علی(علیه السـلام) در دنیا و آخرت برادر من است. او خلیفه من در اهل من، وصـی من در امتم، وارث علم من و ادا کننده دین من است. خلاصه بین من و علی(علیه السـلام) جدایی نیست. مال او مال من و مال من مال او است. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.»(۱)

۲ . امام احمد حنبل در مسـند، سـبط ابن جوزی و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب نقل می کنند که: انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم از رسول الله(صـلی الله علیه وآله) بپرس که وصـی او کیست؟ «سـلمان از رسول الله(صلی الله علیه وآله) پرسید که وصی شما کیست؟ ایشان گفت: ای سلمان!

وصی موسی چه کسی بود؟ گفتم: یوشع بن نون. پس ایشان فرمود: وصی، وارث، ادا

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲،

ص۲۸۹ ; الخلاف، ج ۱، ص۲۸ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۷ «إنّ رسول الله(صلی الله علیه وآله) لقد عقد المؤاخاه بین أصحابه، قال: هذا علیّ أخی فی الدنیا و الآخره و خلیفتی فی أهلی و وصیّی فی أمتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضرّه ضرّی من أحبه فقد أحبّنی و من أبغضه فقد أبغضنی».

صفحه ۱۷۳

کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی ابن ابی طالب است.»(۱)

۳ . موفق بن احمد، اخطب الخطبای خوارزم نیز نقل می کند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود: «برای هر پیغمبر وصی و وارثی است و به درستی که علی، وصی و وارث من است.»(۲)

۴ . شیخ الاسلام حموینی از ابوذر غفاری نقل می کند: «رسول الله فرمود: من خاتم پیامبرانم و ای علی! تو خاتم اوصیا تا روز قیامت هستی.»(۳)

۵ . خطیب خوارزمی نیز از ام المؤمنین ام سلمه نقل می کند که گفت: «خداوند برای هر پیغمبری وصیی اختیار نمود و بعد از من، علی وصی من در امتم، در اهل بیتم و در عترتم می باشد.»(۴)

۶ . ابن مغازلی فقیه شافعی، امام بخاری و مسلم از اصبغ بن نباته یکی از یاران و اصحاب خاص امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل می کنند که ایشان در خطبه ای فرمود: «ای مردم! منم امام خلایق و وصی بهترین مخلوقات، پدر عترت طاهره هادیه. من برادر، وصی، ولی، برگزیده و دوست پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) می باشم. من امیرالمؤمنین، پیشوای دست و پا روسفیدان و سیّد و آقای اوصیاء می باشم. جنگ با من جنگ با خدا، صلح و سلم

با من، صلح و سلم با خدا، اطاعت من اطاعت خدا، دوستی من دوستی باخدا، پیروان من دوستان خدا و یاران من یاران خدا می باشند.»(۵)

۱ . شواهد التنزیل، ج ۱، ص۹۹ ; جواهر المطالب فی مناقب الامام علی(علیه السلام)، ج ۱، ص۱۰۷ ; نهج الایمان، ج ۱، ص۱۹۸ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۷ «فقال له سلمان یا رسول الله من وصیک فقال: یا سلمان من کان وصی موسی فقال یوشع بن نون، قال: قال وصیّی و وارثی من یقضی دینی و ینجز موعدی علیّ بن أبی طالب».

۲ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۳۵ ; المناقب، ص۱۴۷ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۸ «لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و إنّ علیّاً وصیّی و وارثی».

۳ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص۷۳ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص۵۴ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۸ «قال رسول الله(صلی الله علیه وآله) أنا خاتم النبیین و أنت یا علیّ خاتم الوصیّین إلی یوم الدین».

۴ . المناقب، ص۱۴۷ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۳۵ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۸ «إنّ الله اختار من کلّ نبیّ وصیّاً و علیّ وصیّی فی عترتی و أهل بیتی و أمتی بعدی».

۵ . الامالی، ص۷۰۲ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۴۱، ج ۱، ص۲۴۱ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۸

«أَیُّهَا النَّاسُ أنا إمام البریّه و وصیّ خیر الخلیقه وَ أَبُو الْعِتْرَهِ الطَّاهِرَهِ الْهَادِیَهِ، أَنَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ وَصِیُّهُ وَ وَلِیُّهُ وَ حَبِیبُهُ، أَنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ وَ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ حَرْبِی حَرْبُ اللَّهِ وَ سِلْمِی سِلْمُ اللَّهِ وَ طَاعَتِی طَاعَهُ اللَّهِ وَ وَلاَیَتِی وَلاَیَهُ اللَّهِ وَ أَتْباعی

أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ أَنْصَارِی أَنْصَارُ اللَّهِ».

صفحه ۱۷۴

۷ . ابن مغـازلی شافعی از ابن مسـعود نقل می کنـد که پیامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله) فرمود: «دعوت و رسالت، به من و علی منتهی شد. زیرا هیچ کدام از ما بر بت سجده ننمودیم پس مرا پیغمبر و علی را وصی قرار داد.»(۱)

۸ . میر سـید علی همدانی شافعی در موده القربی از عتبه بن عامر الجهنی نقل می کند: «با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بر سه چیز بیعت نمودیم: شـهادت به وحدانیت خدای متعال که شـریکی برای او نیست، نبوت و پیغمبری محمد و این که علی وصـی اوست. پس ترک هر کدام از این سه موجب کفر می گردد.»(۲)

۹ . از همان مأخـذ از پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله) نقل شده است: «به درستی که خدای متعال برای هر پیغمبری وصـیی قرار داد. شیث را وصـی آدم، یوشع را وصـی موسـی، شـمعون را وصی عیسی و علی را وصی من قرار داد. وصی من بهترین اوصیا می باشد و من دعوت کننده و علی روشن کننده حق و حقیقت است.»(۳)

۱۰ . صاحب ینابیع از موفق بن احمد خوارزمی از ابو ایوب انصاری نقل می کند: هنگامی که رسول الله(صلی الله علیه وآله) در بستر بیمـاری بود، فـاطمه بر بـالین او آمـده و می گریست. پیغمبر به او فرمود: «ای فـاطمه! از کرامت هـای پروردگـار به تو این است که همسر تو را کسی قرار

۱ . المصنف، ج ۸ ، ص۲۹۶ ; بحر الانوار، ج ۲۵، ص۲۰۷ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۹ «انتهت الدعوه إلیّ و إلی علیّ لم یسـجد أحدنا لصنم قط فاتّخذنی نبیّاً و

اتخذ علیّاً وصیّاً».

۲ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص۳۰۳ ; صراط المستقیم، ج ۲، ص۵۱ ; شبهای پیشاور، ۶۴۹ «بایعنا رسول الله(صلی الله علیه وآله) علی قول أن لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ وحده لا شریک له و أنّ محمّدا نبیّه و علیّاً وصیّه فأیّ من الثلاثه ترکناه کفراً».

۳ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص۲۴۷ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۰ ; الامامه والتبصره، ص۲۱ ; کمال الدین و تمام النعمه، ص۲۱۲ ; شبهای پیشاور، ص۶۴۹ «إنّ الله تعالی جعل لکلّ نبیّ وصیاً، جعل شیث وصیّ آدم ویوشع وصیّ موسی وشمعون وصیّ عیسی و علیّاً وصیی و وصیّی خیر الأوصیاء فی البداء و أنا الداعی و هو المضییء».

صفحه ۱۷۵

داد که در اسلام از همه مقدم تر و عملش از همه زیادتر و صبر و بردباریش از همه بیشتر می باشد. به درستی که خدای بزرگ به اهل زمین نظری افکند، پس از میان آن ها مرا برگزید و به پیغمبری مرسل مبعوث نمود. دوباره نظری افکند، آنگاه همسر تو را از میان آنان برگزید و تزویج شما را به من وحی کرد و نیز او را وصی من قرار داد.»(۱) ابن مغازلی نقل می کند که پیغمبر در ادامه فرمود: «ای فاطمه! به ما اهل بیت هفت خصلت عطا شده که به هیچ کس دیگری تا کنون عطا نشده است و کسی نیز هرگز آن را درک نمی کند:

۱ . افضل پیامبران از ما است و او پدر تو می باشد;

۲ . وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر تو است;

۳ . شهید ما بهترین شهدا است و او

حمزه عموی تو است.;

۴ . کسی که دارای دو بال است و هر وقت بخواهد در بهشت پرواز می کند از ماست و او جعفر پسر عموی تو است;

۵ . دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت از ما می باشند و آن ها فرزندان تواند;

۶ . به آن خدایی که جان من در دست او است مهدی این امت، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، از ما است و او از اولاد تو می باشد.»(۲) ابراهیم ابن محمد حموینی در فرائد دنباله این حدیث را چنین نقل می کند که پیغمبر بعد از نام مهدی (عج) فرمود: «پس از این که زمین پر از ظلم و فساد شود او زمین را پر از عدل و داد می کند. ای فاطمه! محزون مباش و گریه نکن که خداوند از من بر تو رحیم تر و مهربان تر

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص۲۶۹ ; نهج الایمان، ص۲۲۷ ; العمده، ص۲۶۷ ; شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمه إن لكرامه الله إياك زوجتك من أقدمهم سلما و أكثرهم علما و أعظمهم حلما إن الله تعالى اطلع إلى أهل الأرض اطلاعه فاختارنى منهم فبعثنى نبيا مرسلا ثم اطلع اطلاعه فاختار منهم بعلك فأوحى لى أن أزوجه إياك و أتخذه وصيّا».

۲ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۴۱، ج ۲، ص۲۰۹، ج ۳، ص۳۸۹ ; نهج الایمان، ص۲۲۹ ; شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «يا فاطمه إنّا أهل بيت أوتينا سبع خصال لم يعطها أحد من الأوّلين قبلنا أو قال الأنبياء و لا يدركها أحد من الآخرين غيرنا نبينا أفضل

الأنبياء و هو أبوك و وصينا أفضل الأوصياء و هو بعلك و شهيدنا خير الشهداء و هو حمزه عمك و منا من له جناحان يطير بهما فی الجنه حيث يشاء و هو جعفر ابن عمك و منا سبطا هذه الأمه و هما ابناك و منا و الذی نفسی بيده مهدی هذه الأمه».

صفحه ۱۷۶

است، و این به خاطر موقعیت تو در قلب من می باشد;

۷. به تحقیق تو را به همسری کسی تزویج نموده که از حیث حسب از همه بزرگتر، از حیث نسب از همه گرامی تر، نسبت به رعیت از همه مهربان تر، به مساوات از همه عادل تر و به قضاوت بین دو نفر از همه بیناتر است.»(۱)

مسلماً منظور از وصی پیامبر بودن، وارث و وصی شخصی ایشان نیست، که عده ای می گویند خلیفه وقت می تواند وصی پیغمبر نیز باشد. همانطور که بیان شد، خلافت و وصایت باید هر دو در فرد واحدی جمع شود. به عبارت دیگر، وصایت همان خلافت می باشد. چون با قدری دقت به احادیث مربوطه در می یابیم که اگر وصی بودن علی(علیه السلام)وصایت شخصی بود، در این صورت نیازی به حکم و سفارش پروردگار نبود. همانگونه که شیث، شمعون و یوشع، وصی شخصی پیامبران زمان خویش نبودند. این معنا را ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه چنین می گوید: «هیچ شک و شبهه ای نزد ما نیست که علی(علیه السلام)، وصی رسول الله(صلی الله علیه وآله) است. هر چند کسانی که نزد ما منسوب به عناد هستند با این حقیقت مخالفت ورزیده اند.»(۲) به همین جهت است که به هنگام وفات

پیامبر سر مبارک حضرت بر سینه مولانا امیرالمؤمنین(علیه السلام)بوده و در آن هنگام، تمام ابواب علوم را به سینه علی(علیه السلام) باز نموده است.

بسیاری از کتب اهل سنت از جمله جلدهای چهارم و ششم کنز العمال، جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب، جلد سوم حاکم مستدرک نیشابوری، جلد سوم مسند امام احمد حنبل و حلیه الاولیا حافظ ابو نعیم جملگی از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبدالله انصاری نقل می کنند که رسول الله(صلی الله علیه وآله) به هنگام ارتحال، علی(علیه السلام) را طلبید و سر خود را بر

۱ . تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱ ; شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «و یملأ الأرض عدلاً کما ملئت جوراً یا فاطمه لا تحزنی و لا تبکی فإنّ الله عزّ و جلّ أرحم بک و أرأف علیک منّی و ذلک لمکانک منّی و موقعک من قلبی قد زوجک الله زوجک و هو أعظمهم حسباً و أکرمهم منصباً و أرحمهم بالرعیه و أعدلهم بالسویه و أبصرهم بالقضیه».

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۹ ; شبهای پیشاور، ص ۶۵۳ «فلا ریب عندنا أنّ علیّاً(علیه السلام)کان وصیّ رسول الله(صلی الله علیه وآله) و إن خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا إلی العناد».

صفحه ۱۷۷

سینه او گذاشت تا روح از بدنش مفارقت نمود. از همه مهمتر، فرمایش خود امیرالمؤمنین(علیه السلام) در نهج البلاغه است که ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه چنین نقل می کند: «به تحقیق که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در حالی قبض روح شد که سرش روی سینه من بود. روح

آن حضرت در حالی که روی دست من بود خارج شد و من دست هایم را بر صورتم کشیدم.»(۱) در جلد دوم شرح نهج البلاغه نیز نقل شده که هنگامی که امام علی(علیه السلام)همسرش صدیقه کبری را دفن می کرد، خطاب به رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمود: «به تحقیق که تو را در لحد قبر قرار دادم و روح تو بین گلو و سینه من خارج شد.»(۲)

با وجود همه این احادیث، هنوز برخی متعصب می پرسند: همانگونه که ابوبکر و عمر مطابق دستور قرآن مجید که می فرماید: } كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ {; «چون مرگ بر یکی از شما فرا رسد بر شما است که اگر دارای متاع دنیوی هستید به والدین و خویشان خود به چیز شایسته و حقی وصیت کنید که سزاوار متقین است»(۳) به هنگام فوت وصیت خود را نوشته اند، چرا وصیت نامه ای از رسول الله(صلی الله علیه وآله) که در آن علی(علیه السلام) را وصی خود قرار داده باشد وجود ندارد؟

در بسیاری از منابع مذکور، از جمله در جامع عبد الرزاق آمده است که پیامبر فرمود: «ای علی! تو برادر و وزیر منی که دین مرا ادا، وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می کنی. مرا غسل می دهی، دِین مرا ادا می کنی و در قبر پنهانم می کنی.»(۴) به شهادت تاریخ،

۱ . معالم المدرستین، ج ۱، ص۲۳۵ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص۴۳۶ ; احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۲، ص۲۰۵ ; شرح نج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰،

ص۱۷۹ ; شبهای پیشاور، ص۶۵۲ «وَ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَی صَدْرِی وَ قَدْ سَالَتْ نَفْسُهُ فِی کَفِّی فَأَمْرَرْتُهَا عَلَی وَجْهِی».

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص۲۶۶ ; شبهای پیشاور، ص۶۵۲ «فلقد وسدتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک».

۳ . بقره (۲): ۱۸۰

۴ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۳۷۰ و ۳۷۴ ; المباهله، ص۵۲ ; شبهای پیشاور، ص۶۵۴ «یا علیّ أنت أخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز وعدی و تبریء ذمتی و أنت تغسلنی و تودی دینی و توارینی فی حفرتی».

صفحه ۱۷۸

امیرالمؤمنین(علیه السلام) همه این سفارشات پیغمبر را انجام داده، ایشان را غسل، کفن و دفن نمود

و پانصد هزار درهم دِین آن حضرت را هم ادا کرد. همه مسلمین اتفاق نظردارند که امور فوق، توسط علی(علیه السلام) انجام گردیده و کس دیگری در این کارها پیش قدم نشد. بسیاری از اکابر صحابه که بعدها به خلافت رسیدند به هنگام غسل، کفن و دفن رسول الله(صلی الله علیه وآله) مشغول تعیین خلیفه و تقسیم خلافت بودند. حتی بعدها دِین پیامبر (پانصد هزار درهم) را از بیت المال ادا نکردند و این خود، به معنای پذیرش عملی وصی و وارث بودن علی(علیه السلام)می باشد. زیرا اگر کس دیگری وصی و وارث پیامبر بود، او باید عهده دار انجام این امور می شد نه علی(علیه السلام).

اما در مورد وصیت مکتوب باید گفت: این رسول الله(صلی الله علیه وآله) نیست که بایستی مانند ابوبکر و عمر وصیت خود را بنویسد; بلکه ابوبکر و عمراند که مطابق دستورات ایشان وصیت خود را

نوشته اند. پیغمبری که آن همه تأکید بر وصیت دارد تا آنجا که می فرماید: «کسی که بدون وصیت بمیرد مانند زمان جاهلیت مرده است.»(۱)

وقتی نوبت به خود ایشان رسید و با آن که ۲۳ سال، وصیت های خود را به یگانه وصی اش گوشزد نموده است، به هنگام وفات، خواست آنچه را در آن مدت گفته بود تکمیل کند تا بدان وسیله از گمراهی، ضلالت، نزاع و دودستگی امتش جلوگیری نماید. بازیگران سیاسی و تشنگان قدرت، ممانعت کردند که ایشان وظیفه الهی و شرعی خود را عملی نمایند. این مطلب را امام بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل کرده اند که رسول الله(صلی الله علیه وآله) هنگام رحلت فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که گمراه نشوید.» عده ای از حضار بر بالین ایشان به اغوای عمر بن الخطاب غوغا نموده و گفتند: آن حضرت هذیان می گوید. هم بخاری و هم مسلم در صحیحین و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در جلد اول مسند نقل نموده اند که عبدالله بن

عباس پیوسته گریه می کرد، اشک می ریخت و می گفت: «یوم الخمیس ما یوم الخمیس»; روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه ای؟! از وی پرسیدند مگر در روز پنجشنبه چه

۱ . روضه الواعظین، ص۴۸۲ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص۲۴۶ ; نهج الایمان، ص۲۰۸ ; شبهای پیشاور، ص۶۵۵ «مَن مات بغیر وصیّه مات میته جاهلیه».

صفحه ۱۷۹

شده است که تو به گریه افتاده ای؟ گفت: چون بیماری بر پیامبر مستولی گشت، فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم

که بعـد از من هرگز گمراه نشوید»(۱) اما بعضـی از حضار مجلس مانع شدنـد و گفتنـد: «او هذیان می گوید و قران ما را بس است.» آن ها نه فقط از وصیت نوشـتن آن حضـرت ممانعت کردنـد، بلکه به ایشان زخم زبان هم زدند و گفتند: در آخر عمر هذیان می گوید.

امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گویـد بعـد از آن عمر گفت: «این مرد را واگذارید که او هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است.»(۲) پس از این گفته عمر، اصـحاب حاضـر دو گروه شدند. عده ای به طرفداری از عمر و جمعی دیگر به منظور آوردن دوات و کاغذ برای پیغمبر مصـمم شدند. بالاخره داد و فریاد حضار بلند شد و به هم ریختند. سـپس پیغمبر متغیر شد و فرمود: «از نزد من برخیزید که سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع کنید.»(۳)

بدین ترتیب در اواخر عمر پیامبر، اولین فتنه در میان مسـلمانان شـکل گرفت و تخم نفاق و تفرقه در بین مسـلمانان پاشیده شد. در این جلسه، عمر جسـارت را به جـایی رسانـد که نه تنهـا رسـول الله(صـلی الله علیه وآله) را به نـام «محمـد» هم نخوانـد بلکه گفت: «این مرد هذیان می گوید» و با نص صـریح قرآن مخالفت آشـکار نمود. زیرا قرآن می فرماید: } ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَد مِنْ رِجالِکُمْ وَلکِنْ رَسُولَ اللهِ وَخاتَمَ النَّبِیِّین {; «محمـد(صـلی الله علیه وآله) پدر هیچ یک از شـما نیست لکن رسول الله و خاتم النبیین است.»(۴) این آیه دلالت بر آن دارد که همواره ایشان را با ادب و احترام یاد کنید و از واژه های «رسول الله»

و «خاتم النبیین» استفاده کنید.

۱ . بحار الانوار، ج ۲۲، ص۴۸۶ ; سنن الکبری، ج ۳، ص۴۳۵ ; عمر بن خطاب، ص۶۴ ; شبهای پیشاور، ۱۸ سند آورده ص۶۵۸ «ایتونی بدواه و بیاض أکتب لکم ما لا تضلون بعده أبداً» صحیح بخاری، ج۲، ص۱۱۸. مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص۲۲۲

۲ . عمر بن خطاب، ص۶۲ ; سب الهدی والرشاد، ص۲۴۷ ; سیره نبویه، ج ۴، ص۴۵۱ ; سنن الکبری، ج ۴ ص ۳۶۰ ; شبهای پیشاور، ص۶۵۸ «فقال عمر دعوا الرجل فإنّه لیهجر! حسبنا کتاب الله».

۳ . عمر بن خطاب، ص۶۲ ; سبل الهدی و الرشاد، ص۲۴۷ ; سیره نبویه، ج ۴، ص۴۵۱ ; سنن الکبری، ج ۴ ص ۳۶۰ ; شبهای پیشاور، ص۶۵۸ «قوموا عنّی و لا ینبغی عندی التنازع».

۴ . احزاب (۳۳): ۴۰

صفحه ۱۸۰

برخی از علمای اهل سنت، نظیر قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و نووی در شرح صحیح مسلم گفته اند «گوینده این کلام هر که باشد اصلاً ایمان به رسول الله نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده است.»

بدیهی است که عصمت، از صفات خاصه نبوت است و این ویژگی، مختص ایشان، تا واپسین لحظات زندگی است. بنابراین زمانی که می گوید: چیزی برایتان بنویسم تا گمراه نشوید، بدین معنا است که در مقام هدایت، ارشاد و متصل به حق بوده است. آیه شریفه } وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاّـ وَحْیٌ یُوحی{ نیز بر همین معنا دلالت دارد. بنابراین مخالفت با آوردن دوات و کاغذ برای آن حضرت، مخالفت با پروردگار است و استفاده از کلمه «هذیان» همراه با عبارت «این مرد»، دشنامی

آشکار و اهانت به خاتم النبیین(صلی الله علیه وآله)است. واژه بدتر آن است که گفت: «قران ما را بس است!!»

برخی از مدافعین عمر برای مبرا ساختن وی می گویند:

چون عمر خلیفه پیغمبر بوده، لذا اجتهاد نموده و قصد و غرضی در کار نبوده است.

عمر برای پیشگیری از اختلاف و خیر خواهی امت از آوردن دوات و کاغذ جلوگیری نموده است.

مصلحت را در گفتن «قرآن ما را بس است» دیده است.

از کجا معلوم است که رسول الله(صلی الله علیه وآله) می خواسته است درباره خلافت چیزی بنویسد؟

در پاسخ این قبیل افراد باید گفت:

* اولاً در آن زمان خلیفه نبوده است. اگر تصور خلیفه شدن را در آینده در سر داشته است، پس باید اذعان نمود که طراح توطئه بوده است تا از خلافت علی(علیه السلام)جلوگیری نماید. هر چند با فرض این که خلیفه بوده است، مگر خلیفه می تواند در مقابل نص صریح قرآن اجتهاد نماید؟!

* ثانیاً مگر عمر خیر خواهی امت را بهتر از خود پیغمبر می دانسته و می خواسته است اختلافی پیش نیاید. در واقع اگر او معتقد به جلوگیری از اختلاف بود باید قبل از هر

صفحه ۱۸۱

چیزی خود، سکوت اختیار می کرد، نه این که خود موجب اختلاف گردد.

* ثالثاً عبارت «قرآن ما را بس است» نشان دهنده این است که او به قرآن وقوف هم نداشته است چون قرآن قلیل اللفظ و کثیرالمعانی می باشد. قرآن دارای محکمات و متشابهات، عام و خاص است و نیاز به مبین ربانی دارد. چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی، در کشف الغیوب می نویسد: «این امر مسلم است که راه

بی راهنما نتوان پیمود. از این کلام خلیفه دوم عمر در عجبم که گفته است: قرآن در میان ما است و ما نیازی به راهنما نداریم. بـدیهی است که این حرف، غیر قابل قبول و خطای محض است و هماننـد کلام کسـی می ماند که بگوید: چون کتب طب در میان ما است پس به طبیب نیازی نداریم.»

* رابعاً در آن هنگام چیز دیگری از اصول و احکام دین باقی نمانـده بود تا پیامبر بخواهـد یاد آوری نمایـد که موجب هدایت مردم گردد؛ زیرا آیه } اَکْمَلتُ لَکُمْ دینُکُمْ {نـازل شـده بـود. لـذا فقـط موضـوع جانشـینی باقیمانـده بود. پیغمـبر می خواسـت گفتارهای پیشـین خود را تأییـد و تأکید کند. همانطور که امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گوید: جمله «لن تضـلوا بعـدی» در آخرین گفتار پیامبر، می رساند که موضوع هدایت امت در کار بوده و به جز خلافت، چیز دیگری از اصول هدایت بـاقی نمانـده بود. ولی به هر حـال مـا اصـرار بر این نـداریم که ایشـان حتماً می خواسـته راجع به خلافت بنویسـد؛ لکن مطمئن هستیم که آنچه می خواسـته بنویسـد برای جلوگیری از گمراهی امت بوده، تا تکلیف آن ها روشن شود و به وضـعیت امروزی گرفتار نیایند.(۱)

چون سیاسـتمداران آن زمـان دریافتنـد که پیـامبر می خواهـد دربـاره چه چیزی بنویسـد، ممـانعت کردنـد تا خودشان به نوایی برسند. حتی می توان چنین دریافت که

۱ . البته اگر خلیفه حدیث ثقلین را شـنیده باشد که «إنّی تارکٌ فِیکُم الثّقلین؛ کتاب الله و عترتی ما إن تمسّـکتم بهما لن تضلوا» وقتی که پیامبر می فرماید: قلم و دوات بیاورید تا چیزی را

بنویسم که گمراه نشوید. از ربط و محل اتصال این در جمله بین جلوگیری گمراهی را گرفتن خوب می توانست درک کند که پیامبر راجع به ثقلین و یا ثقل اصغر می خواهد سفارش نماید. البته در جایی خود خلیفه اعتراف کرده من فهمیدم مقصود پیامبر چیست و مانع شدم.

صفحه ۱۸۲

ممانعت آن ها از آوردن دوات و کاغذ خود دلیل آن است که پیغمبر می خواسته مساله خلافت را تعیین کند. به دلیل آن که سیاستمداران می دانسته اند که خودشان خلیفه نخواهند بود; لذا از آن جلوگیری نمودند تا تمامی راه ها در آینده مسدود نشود، وگرنه هیچ انسان قسی القلبی از برآورده کردن آخرین خواسته محتضر در حال مرگ آن هم وجود مبارک خاتم النبیین جلوگیری نمی کند.

به هر حال همه این ها، توجیهات عده ای متعصب است که برای مبرا نمودن عمر به هر قیمتی حتی به قیمت توهین به پیامبر بیان می کنند و چشمان خویش را به راحتی و عمداً می بندند. در غیر این صورت، وقتی ابوبکر در بستر بیماری بود و وصیت خود را می نوشت، چرا عمر به او نگفت که: هذیان ننویس ای مرد، قرآن و کتاب خدا ما را بس است!!؟

صفحه ۱۸۳

زادگاه علی(ع) و چگونگی نامگذاری آن حضرت

پرسش: محل ولادت امیرالمؤمنین(علیه السلام) کجا بوده و نامگذاری ایشان چگونه بوده است؟

پاسخ: برخی چنین تصور می کنند که فاطمه بنت اسد، قبل از زایمان در داخل مسجد الحرام بوده است. هنگامی که درد زایمان فرا رسیده، او نتوانسته از مسجد خارج شود، لذا در همانجا زایمان نموده و علی(علیه السلام) به دنیا آمده است. با این برداشت ولادت علی در داخل کعبه را امری بدون اهمیت و طبیعی قلمداد می کنند.

در صورتی که پیشامد مولود کعبه به گونه دیگری بوده است که در زیر بیان می شود. فاطمه بنت اسد در آخرین ماه وضع حمل بوده است. در یکی از روزها که به

مسجدالحرام می رود، او را درد زایمان فرا می رسد. او در مستجار کعبه مشغول راز و نیاز و دعا به درگاه احدیت می شود. خدا را به عزت و جلالش سوگند می دهد که خدایا! درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. ناگهان دیوار خانه کعبه(۱) شکافته می شود و ندایی می رسد که: «ای فاطمه! درون آی.»(۲) جماعت مردمی که در اطراف خانه نشسته بودند، متوجه شدند که دیوار خانه کعبه شکافته شد، فاطمه داخل خانه شد و دیوار دوباره به حالت اولیه بازگشت. تعجب همگان از جمله جناب عباس عموی پیامبر که در میان جماعت نظاره گر بود بر انگیخته شد. با مشاهده این صحنه فوراً خود را به برادرش ابوطالب، کلید دار کعبه رساند و قضیه را به او اطلاع داده و بلافاصله با هم برگشتند. تلاش آن ها برای باز کردن قفلِ دربِ کعبه به جایی نرسید. فاطمه بنت اسد تا سه روز بدون هیچ گونه غذا، مراقبت و پرستاری، درون خانه کعبه ماند. خبر این واقعه غیر منتظره در

۱ . در آن زمان کعبه در وسط مسجد الحرام قرار داشت و درب آن، هم سطح زمین و همواره بسته و قفل زده بود. فقط در مراسم خاصی درب آن را می گشودند.

۲ . الخصال، ص۵۷۸ ; الثاقب فی المناقب، ص۵۸ ; تفسیر نور الثقلین ج ۴، ص۳۴۵ ; شبهای پیشاور، ص۸۱۵ «یا فاطمه ادخلی البیت». مدینه المعاجز، ۳۳۲

صفحه ۱۸۴

تمام محله های مکه پیچید و نُقل مجالس اهالی مکه شد. پس از سه روز، همان محلی که

به روی فاطمه باز شده بود، دوباره شکافته شد و

فاطمه همراه با نوزادی بر روی دست بیرون آمد. این واقعه همه چشم ها را خیره ساخت و جماعت زیادی که شاهد این پیشامد بودند بر او هجوم آوردند.(۱)

به همین جهت است که ولادت امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مقایسه با عیسی مسیح تفاوت چشمگیری دارد. زیرا به هنگام ولادت حضرت عیسی، به حضرت مریم که درون بیت المقدس بود، ندا رسید: «از بیت المقدس بیرون آی که اینجا محل عبادت است نه محل زاییدن.»(۲) با توجه به برتری کعبه بر بیت المقدس، این ویژگی و امتیاز تنها برای امیرالمؤمنین(علیه السلام) منحصر به فرد است، که مولود کعبه نامیده شده است.

نامگذاری علی(علیه السلام):

از آن جایی که تمامی کتب آسمانی، نام محمد(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) را به ترتیب به عنوان نبوت و امامت ذکر کرده اند می توان گفت: پروردگار نام این دو نفر را هزاران سال قبل از خلقت و در ملکوت اعلی ثبت نموده است; لذا نامگذاری امیرالمؤمنین(علیه السلام) پس از ولادت ایشان صورت نگرفته است، به طوری که:

۱ . محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، ابن عساکر در تاریخ خود ضمن توصیف حالات علی(علیه السلام)، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده نقل کرده اند که رسول الله(صلی الله علیه وآله)فرمود: «بر بالای عرش این کلمات نوشته شده که به جز خدای یکتای بدون شریک، خدای دیگری نیست. محمد(صلی الله علیه وآله) بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب(علیه السلام)تأیید نمودم.»(۳)

۱ . مستدرک حاکم، فصول المهمه، فصل اول، ص۱۴ ;

۲ . اللمعه البیضاء، ص ۲۲۱ ; الامام علی(علیه السلام) ص ۳۶۹ ; شبهای پیشاور، ص ۸۱۴ «اخرجی عن البیت فإنّ هذه بیت العباده لا بیت الولاده» ; مناقب ابن المغازلی ۶ ح ۳ ; بحار الانوار ۳۵، ص ۳، ح ۲۶ ; عمده ابن بطریق ح ۲۷ ح ۸ ، طوائف ۱۶، ح ۲، فصول المهمه ۳۰، علی بن محمد مالکی ابن صباغ.

۳ . الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۱۶۵ ; شبهای پیشاور، ص ۸۱۷ «مکتوب علی ساق العرش لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ وحده لا شریک له و محمّد عبدی و رسولی أیدته بعلیّ بن أبی طالب».

صفحه ۱۸۵

۲ . در ینابیع الموده نیز از امام الحرم از سیره ملا (وسیله المتعبدین) آمده است که رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمود: «در شب معراج که مرا به ملکوت اعلا بردند، به طرف راست بالای عرش نظر کردم کتیبه ای دیدم که بر آن نوشته بود: محمد(صلی الله علیه وآله) پیامبر خداست و او را به وجود علی(علیه السلام) تأیید و یاری نمودیم.»(۱)

۳ . خطیب خوارزمی در مناقب، ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی فقیه شافعی همگی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «پیش از آن که خداوند آسمان ها و زمین را در دو هزار سال خلق کند بر در بهشت کلمات «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ»، علی ولی خدا و برادر پیامبر خدا نوشته شده بود.»(۲)

۴ . میر سید علی فقیه شافعی در موده هشتم از موده القربی نقل می کند که پیامبر خدا به علی(علیه السلام) فرمود: «اسم تو را در چهار محل، همراه با اسم خودم

دیده ام:

الف: در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ ایدته بعلی وزیره یافتم.

ب: به سدره المنتهی که رسیدم إنّی أنا الله لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدِی وَ مُحَمّدٌ صَفوَتی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره ونصرته به را ثبت شده دیدم.

ج: وقتی به عرش رب العالمین رسیدم دیدم بر ستون های آن نوشته شده است إنّیّ أنا الله لا إله إلاّ أنا محمّد حبیبی من خلقی أیدته بعلیّ وزیره ونصرته به.

د: وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت لا ـ إله إلاّ أنا محمد حبیبی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره و نصرته به. نوشته شده است.»

۵ امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از

۱ . کنز العمال، ج ۱۱، ص۶۲۴ ; شواهد التنزیل، ج ۱، صص۲۹۳ و ۲۹۹ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶ و ۴۲، ص۳۳۶ و ۳۶۰ و ۴۵۶ ; شبهای پیشاور، ص۸۱۸ «نظرت إلی ساق الأیمن من العرش فرأیت مکتوباً مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ بعلی و نصرته به» ; ینابیع الموده ص۲۰۷ ; میزان الاعتدال ; لسان المیزان ۵، ص۱۶۷

۲ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۵۰ ; نظم درر السمطین، ص۱۲۳ ; شبهای پیشاور، ص۸۱۸

«مکتوب علی باب الجنّه لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ علیّ أخو رسول الله قبل أن یخلق الله السماوات و الأرض بألفی عام».

صفحه ۱۸۶

ابن عباس آورده اند که آیه شریفه :} هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ {; «خدای تعالی

به نصرت خود و یاری مؤمنان تو را موید و منصور می گرداند»،(۱) درباره

علی(علیه السلام) آمده است. همچنین پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «دیدم که بر عرش نوشته شده: خدایی به جز خدای یکتای بدون شریک نیست. محمد بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب(علیه السلام)تأیید نمودم.»(۲)

۶ . آیه ۳۷ سوره بقره دلالت بر آن دارد که چون آدم از خدای خود کلماتی آموخت، پس توبه او پذیرفته شد. امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده به روایت از ابن مغازلی شافعی در ذیل آیه فوق آورده اند که از رسول الله(صلی الله علیه وآله) درباره کلماتی که حضرت آدم به آن کلمات توبه نمود و توبه اش پذیرفته شد، پرسیدند. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) قسم داد، پس خداوند توبه او را پذیرفت، او را آمرزید و عفو نمود.»(۳)

اکنون برای برخی ممکن است این سؤال پیش آید که مگر ابوطالب یا فاطمه بنت اسد، پیغمبر بوده اند که نام علی(علیه السلام) به آن ها وحی شده است؟ باید گفت که وحی به معنای اعلام و ابلاغ پنهانی است. چون وحی دارای مراتبی است، پس صرفاً مخصوص انبیا نمی باشد و چنانچه در قرآن مجید آمده است: } وَأَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمّا یَعْرِشُونَ {; «خدا به زنبور عسل وحی کرد که در کوه ها و درختان و سقف های بلند منزل گیرد»،(۴) مخلوقات دیگری هم مثل زنبور عسل و مادر

حضرت موسی، مورد وحی و الهام قرار گرفته اند. در سوره قصص نیز به مادر حضرت

موسی می فرماید: } وَأَوْحَیْنا إِلی أَمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ

۱ . انفال (۸): ۶۲

۲ . کنز العمـال، ج ۱۱، ص۶۲۴ ; شواهـد التنزیل، ج ۱، ص۲۹۳ ; تاریـخ بغداد، ج ۱۱، ص۱۷۳ ; جواهرالمطـالب فی مناقب الامام علی(علیه السـلام)، ج ۱، ص۹۲ ; شـبهای پیشاور، ص۸۱۹ «رأیت مکتوبـاً علی سـاق العرش بـالنور لا ـ إِلهَ إِلاَّ اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ أیدته بعلیّ و نصرته بعلیّ ابن ابی طالب».

۳ . منـاقب آل ابی طالب، ج ۱، ص۲۴۳ ; العمده، ص۳۷۹ ; تذکره الموضوعات، ص۹۸ ; شبهای پیشاور، ص ۸۲۰ «سئله بحق محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین فتاب علیه و غفر له».

۴ . نحل (۱۶): ۶۸

صفحه ۱۸۷

وَلا ـ تَخـافِی وَلا ـ تَحْزَنِی إِنّـا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَجاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَـلِینَ { ; «به مادر موسـی وحی کردیم که طفلت را شـیر ده و چون از آسـیب فرعونیان بر او ترسان شـدی، او را به دریا افکن. هرگز نترس و محزون مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، و او را از پیامبران مرسل گردانیم.»(۱) سوره مریم نیز خبر از راهنمایی مریم مادر حضرت عیسی(علیه السلام) می دهد: } فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاّ تَحْزَنِی قَـدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَـرِیّاً وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِـذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً فَکُلِی وَاشْـرَبِی وَقَرِّی عَیْناً فَإِمّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَـرِ أَحَـداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِـیّاً { ; از زیر درخت او را ندا داد که غمگین مباش که خـدایت از زیر قـدم تو چشـمه آبی جـاری کنـد. ای مریم! شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد. از این رطب

تناول کن و از این چشـمه نیز آب بنوش. چشم خود را به عیسی روشن دار مواظب باش و هر کس از مردم را دیدی با اشاره به وی بگو که من برای خدا روزه سکوت نذر کرده ام تا با کسی سخن نگویم.»(۲)

به اسـتناد همان شواهـد، دسـتور نامگذاری نوزاد متولد شده فاطمه بنت اسد در کعبه به ابوطالب وحی شد. آنگونه که در موده القربی، ینابیع الموده و کفایه الطالب نقل شـده: چون مولود کعبه از مادرش فاطمه متولـد شـد، فاطمه اسم پـدرش اسـد را بر او نهـاد، ولی ابوطـالب از این نامگـذاری خرسـند نبود. پس به فـاطمه گفت: «بیـا امشب بـا هم به کوه ابوقبیس (یا مسـجد الحرام) برویم و خدا را بخوانیم تا شاید برای اسم این بچه راهنمایی شویم.

شب هنگـام، هر دو به کوه ابو قبیس (یـا مسـجد الحرام) رفته و به دعـا مشـغول شدنـد. ابوطـالب دعـای خویش را آغاز نمود و خواست تا خداوند از خزانه غیب خویش نام این نوزاد را آشکار نماید. در آن هنگام صدایی از آسمان برخاست. ابوطالب سر به آسـمان بلنـد کرد، لوحی از زبرجـد سبز مشاهـده کرد که بر آن چهار سـطر شـعر نوشـته بود. لوح را برگرفت و بر سـینه اش چسباند. در آن لوح اسم «علی» که مشتق شده از «اعلی» است،

۱ . قصص(۲۸): ۷

۲ . مریم (۱۹): ۲۴ و ۲۵

صفحه ۱۸۸

نوشـته شده بود. ابوطالب از شدت خوشحالی به سجده افتاد و باری تعالی را شکر نمود. سپس به شکرانه این امر عظیم، ده شتر قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویخت. بنی هاشم به داشتن

آن لوح بر قریش افتخار می کرد. آن لوح تا زمان جنگ حجّاج با عبدالله بن زبیر، در مسجد الحرام وجود داشت و بعد مفقود گردید.(۱)

۱ . موده القربی، مودت هشتم، ینابیع الموده باب ۷، کفایه الطالب.

صفحه ۱۸۹

مقایسه زهد و تقوای علی(ع) با دیگر صحابه

پرسش: چرا زهد و تقوای علی(علیه السلام) را با سایر صحابه قابل مقایسه نمی دانید؟

پاسخ: در مورد ویژگی های امیرالمؤمنین(علیه السلام) فقط کافی است به بیان آنچه دیگران درباره ایشان گفته اند، پرداخت. به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه شود:

۱ . ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول از عمر بن عبد العزیز اموی که در زهد و تقوی زبان زد و سرآمد اهل زمان خود بود نقل می کنند: «بعد از پیامبر، در این امت احدی را نمی شناسم که از علی ابن ابی طالب پارساتر باشد.»

۲ . ملا علی قوشچی در کتابش می گوید: «عقول عقلا درباره علی(علیه السلام) مات و مبهوت است زیرا او بر گذشتگان و آیندگان قلم کشید.» وی اضافه می کند که «شنیدن حالات علی(علیه السلام) و وضع زندگانی او هر آدمی را متحیر می کند.»

۳ . عبدالله رافع می گوید: روزی به هنگام افطار به خانه امیرالمؤمنین(علیه السلام) رفتم. کیسه مهر شده و سر بسته ای برایش آوردند. چون کیسه را باز کردم، آرد سبوس داری که پوسته های آن را نگرفته بودند در آن یافتم. علی سه کف دست از آن آرد را در دهان خود ریخت و جرعه آبی نیز بالای آن نوشید. سپس خدای را شکر نمود و سر کیسه را دوباره

مُهر نمود. علت را پرسیدم که یا علی! چرا دوباره آن را مهر کردی؟ ایشان فرمود: چون حسن و حسین(علیهما السلام) به من محبت میورزند، می ترسم روغن زیتون و یا شیرینی با آن مخلوط نمایند و نَفسِ علی از خوردنش لذت برد. به همین دلیل علی جلو نفس خود را از خوردن غذاهای لذیذ می گیرد تا مغلوب نفس نگردد.

۴ . امام علی(علیه السلام) در آخرین شب عمر خود به امام حسن گفت: بگذارید مردم بیایند و اگر سؤالی دارند قبل از این که به من دسترسی نداشته باشند بپرسند. صعصعه از ایشان پرسید دلیل افضل بودن شما بر آدم چیست؟ امام در پاسخ گفت: آدم از گندم منع شده خورد، در حالی که همه چیز برایش مهیا بود ولی علی هرگز گندم نخورد.

صفحه ۱۹۰

۵ . سلیمان بلخی در ینابیع الموده، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول، خطیب خوارزمی در مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده اند: «روزی خدمت امیرالمؤمنین(علیه السلام) رسیدم، ظرف ماست ترشی که بوی ترشیدگی آن به مشام می رسید، همراه با قرص نان جوین خشکیده سبوس داری در دست ایشان دیدم. نان به قدری خشک بود که شکسته نمی شد و امیرالمؤمنین(علیه السلام) آن را با زانوی خود می شکست، و در همان ماست ترش نرم می کرد و می خورد. ایشان به من نیز تعارف کرد و من گفتم روزه هستم. ایشان فرمود: از حبیبم پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که هر کس روزه باشد و میل به طعامی پیدا کند و برای خدا از آن نخورد، خداوند از طعام های

بهشتی به او بخوراند.» سوید گفت: دلم به حال علی(علیه السلام) سوخت و به فضّه، خادمه آن حضرت که در نزدیک من بود، گفتم: از خدا نمی ترسی که سبوس جو را نمی گیری و برایش نان می پزی؟ فضه به خدا سوگند خورد که خودش مرا منع کرده تا سبوس آن را نگیرم. سپس امام از من پرسید: به فضّه چه می گفتی؟ برایشان توضیح دادم. آنگاه امام گفت پدر و مادرم فدای رسول الله(صلی الله علیه وآله) باد که سبوس طعامش را نمی گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت کنایه از تأسی ایشان به پیغمبر است.

۶ . موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب نقل می کنند: روزی در دوره خلافت امام علی(علیه السلام) برایش حلوای شیرینی آوردند. ایشان قدری با انگشت از آن حلوا برداشت، بو کشید و فرمود: چه خوش رنگ و خوش بو است! اما از طعم آن خبر ندارم (یعنی تا کنون حلوا نخورده است). گفتم: یا علی! مگر حلوا بر شما حرام است؟ فرمود: حلال خدا حرام نمی شود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر کنم، در حالی که در گوشه و کنار مملکت، شکم های گرسنه وجود دارد؟

۷ . خوارزمی از عدی بن ثابت نقل می کند: روزی برای آن حضرت فالوده آوردند. آن حضرت جلو نفس خود را گرفت و از آن نخورد.

۸ . در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری، یعنی همان شبی که به دست ابن ملجم فرق مبارکش شکافته شد، افطار را میهمان دختر خود ام کلثوم بود.

ام کلثوم در سفره افطاری اش مقداری نان، شیر و نمک گذارده بود. امام با کمال علاقه ای

صفحه ۱۹۱

که به دخترش داشت، با ناراحتی فرمود: ندیده ام دختری به پدرش این قدر جفا کند! ام کلثوم پرسید: پدر جان مگر چه کرده ام؟ امام گفت: آیا تاکنون دیده ای که در سفره پدرت دو نوع خورشت باشد؟ سپس از او خواست یکی را بردارد. ام کلثوم بر حسب علاقه پدری، نمک را برداشت تا شیر برای پدرش در سفره باقی بماند، ولی امام از او خواست تا نمک را بگذارد و شیر را بردارد. آنگاه امام چند لقمه نان و نمک خورد و فرمود: «در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب وجود دارد.»(۱)

۹ . لباس پوشیدن امام بسیار ساده و بی آلایش بود. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ابن مغازلی فقیه شافعی و امام احمد حنبل در مسند نقل کرده اند: لباس آن حضرت از پارچه درشت بافت (زبر) بود که به پنج درهم خریده بود. تا آنجا که ممکن بود لباسش را وصله می کرد. اغلب وصله ها از پوست و یا لیف خرما بود. کفشش نیز از لیف خرما بود.

۱۰ . محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و سلیمان بلخی در ینابیع الموده آورده اند: حضرت علی(علیه السلام) در دوره خلافتش آنقدر به لباسش وصله زده بود که پسر عمویش عبدالله بن عباس به ایشان اعتراض نمود. سپس حضرت در پاسخش فرمود: آنقدر وصله روی وصله زده ام که از وصله زننده خجالت می کشم. علی را با زینت دنیا چکار! چگونه به

لذتی که فانی و به نعمتی که بقا ندارد دل خوش کرده و خوشحال باشم؟ دیگری به ایشان ایراد می گرفت که در عین خلافت چرا جامعه وصله دار می پوشی؟ حضرت فرمود: «این جامه ای است که دل را خاشع می گرداند، کبر را از انسان دور می کند و مؤمن به آن اقتدا می کند.»

۱۱ . محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خوارزمی از ابن اثیر آورده اند: لباس علی و غلامش یکسان بود. هر جامه ای که می خرید دو ثوب(۲) یک شکل و یک قیمت می خرید. یکی را خود و دیگری را به غلامش قنبر می داد. ولی لباس های خوب و

۱ . شبهای پیشاور، ص۸۲۶ «فی حلال الدنیا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب».

۲ . واحد شمارش لباس.

صفحه ۱۹۲

زیبا را برای یتیمان و بیوه زنان می برد.

۱۲ . مذاکرات ضرار بن ضمره و معاویه بسیار مفصل است. متن کامل این مذاکرات در تذکره خواص الامه، ینابیع الموده و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آورده شده است. قسمت پایانی این مذاکره اختصاص به امام علی(علیه السلام) دارد که ضرار در حضور معاویه می گوید: «در شبی تار، علی را دیدم که محاسنش را به دست گرفته و چون مار گزیده ای بخود می پیچد. با حالت حزن و اندوه می گریست و می گفت: ای دنیا! به سراغ دیگری برو، غیر از من کس دیگری را بفریب و مغرور نما، که من فریب تو را نخواهم خورد. بدان جهت که عمر تو کوتاه، خطر تو بسیار و عیش تو بسیار اندک است. مدتی

است که تو را سه طلاقه نموده ام و دیگر امید بازگشتی به تو نیست. آه از کمی زاد و توشه و دوری سفر و وحشت راه.» با آن همه قساوت قلب، عداوت، دشمنی و کینه ای که معاویه نسبت به آن حضرت داشت، پس از شنیدن سخنان ضرار در شرح حال امام علی(علیه السلام)، بی اختیار گریه کرد و گفت: «خدا رحمت کند ابا الحسن را، والله و به تحقیق که همین گونه است.»(۱) او در جای دیگری گفت: «زنان عالم از زاییدن فردی چون علی ابن ابی طالب(علیه السلام) عقیم اند.»(۲)

۱۳ . زهد امیرالمؤمنین(علیه السلام) از افاضات ربانی است که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به وی بشارت داده است. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از عمار یاسر حدیثی نقل می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: «خداوند تو را با زهد در دنیا به زینتی آراسته است که هیچ کدام از بندگان بدان زینت نشده اند. زیرا در نظر حق تعالی هیچ چیز در دنیا بهتر از زهد نیست. نه تو از لذایذ دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را به استخدام خویش در آورد. خداوند تو را به دوستی نیازمندانی موفق گردانید که راضی و معتقد به امامت تو

۱ . حقوق آل بیت(علیهم السلام)، ص۷۴ ; شبهای پیشاور، ص۸۲۸ «رحمه الله أبا الحسن لقد کان والله کذلک». تذکره خواص الأمه، ص۶۶ ، حلیه الأولیاء، حافظ ابو نعیم، ج۱، ص۸۴. فصول المهمه، ۱۲۸، الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی شافعی، ص۸

۲ . الدرجات الرفیعه، ص۱۶۰ ; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱،

ص۲۵۴ ; شبهای پیشاور، ص۸۲۸ «عقمت النساء أن تلدن مثل علیّ ابن ابی طالب».

صفحه ۱۹۳

شدنـد. من از کسانی که از امامت تو پیروی نمودنـد خرسـندم. خوشا به حال آنان که تو را دوست داشـته و تصدیق نمودند، و وای به حـال دشـمنان و تکـذیب کننـدگانت. آنان که تو را دوست داشـتند و تصـدیق کردنـد، در بهشت برین همسایه های تو خواهنـد بود و در کـاخ بـا عظمت و بـا شـکوه تو در بهشت مصـاحب تو می باشـند. بر خـدا لازم است تا آنانکه با تو دشـمنی ورزیدنـد و تو را تکذیب کردند، روز قیامت آن ها را در جایگاه دروغگویان قرار دهد.»(۱) به خاطر وجود همین زهد و ورع امـام بود که او را امـام المتقین می خواندنـد. اولین بار شـخص خاتم الانبیا(صـلی الله علیه وآله)او را با این لقب خوانـد و بارها تکرار نموده و به جامعه معرفی کرد، ابن ابی الحدیـد در جلـد دوم شـرح نهج البلاغه، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و میر سـید علی همـدانی در موده القربی از انس بن مالک روایت می کننـد: روزی رسول الله(صـلی الله علیه وآله)به من گفت: آب وضـو برای من بیـاور. پس از وضو گرفتن دو رکعت نمـاز بجـای آورد و سـپس فرمود: «ای انس! اول کسـی که از این در وارد شود امام المتقین و سـید و سرور مسلمانان، پادشاه مؤمنان (یعسوب ملکه زنبور عسل را گویند)، خاتم اوصیا و کشاننده دست و پای روسـفیدان به سوی بهشت است.»(۲) انس بن مالـک گویـد در دل گفتم خـدایا! این تـازه وارد را مردی از انصـار قرار ده، که ناگهان علی(علیه السلام) از در

وارد شد. سپس رسول الله با حالتی شاد و خندان برخاست و به استقبال او رفت، دست در گردنش انداخت، او را بوسید و عرق رویش را پاک کرد. علی گفت: یا رسول الله(صلی الله علیه وآله)! امروز کاری برای من می کنی که قبلاً نمی کردی. رسول الله(صلی الله علیه وآله) گفت: چرا نکنم؟ حال آن که تو از جانب

۱ . العمده، ص۲۶۸ ; مجمع الزوائد، ج ۲، ص۱۳۳ ; المعجم الاوسط، ج ۵ ، ص۸۷ ; تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص۲۸۲ ; شبهای پیشاور، ص۸۲۸ «إن الله قد زيّنک بزينه لم يزين العباد بزينه أحبّ إلى الله منها زينک بالزهد فی الدنيا و جعلك لا ترزأ منها شيئاً و لا ترزأ منک شيئاً و وهب لک حبّ المساكين فجعلك ترضى بهم أتباعاً و يرضون بک إماماً فطوبى لمن أحبّك و صدق فيک و ويل لمن أبغضک و كذب عليك فأما من أحبّك و صدق فيک فأولئك جيرانک فی دارک و شركاؤك فی جنتک و أما من أبغضک و كذب عليك فحقّ على الله أن يوقفه موقف الكذّابين يوم القيامه».

۲ . تاریخ مدینه، ج ۴۲، ص۳۰۳ ; الموضوعات، ج ۱، ص۳۷۶ ; تفسیر عیاشی، ج ۲، ص۲۶۲ ; شبهای پیشاور، ص۸۲۹ «يا أنس أول من يدخل عليک من هذا الباب هو امام المتقين و سيّد المسلمين و يعسوب المؤمنين و خاتم الوصيّين و قائد الغر المحجّلين».

صفحه ۱۹۴

من، رسالت مرا به خلق خدا خواهی رساند و صدای مرا به آن ها خواهی شنواند و نیز بعد از من آنچه را که مورد اختلافشان باشد بیان خواهی کرد. با این توضیحات، اگر صحابه

دیگری دارای این اندازه کمال و تقوی بود آیا بازهم پیامبر اسلام، علی(علیه السلام) را امام المتقین می خواند؟ لیکن از اختصاص این عنوان به امام علی(علیه السلام) در می یابیم که زهد و تقوای ایشان قابل مقایسه با دیگران نمی باشد.

صفحه ۱۹۵

سکوت علی(ع) و بیعت با ابوبکر؟!

پرسش: اگر علی(علیه السلام) خلیفه بر حق و بلافصل رسول الله(صلی الله علیه وآله) بود پس چرا با آن همه شجاعت و شهامتی که خاص خود او بود، قیام به حق ننموده و سکوت اختیار کرد و بعد از مدتی نیز بیعت نمود؟

پاسخ: این یک اصل و قاعده کلی است که آنچه را انبیا و اوصیای الهی، مطابق دستورات پروردگار، وظیفه خود تشخیص دهند، عمل می نمایند. علی(علیه السلام) نیز که خاتم الاوصیا و خیرالوصیین است از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین نمی توان به ایشان ایراد گرفت که چرا قیام به شمشیر ننموده است، بلکه باید علت این سکوت را جویا شد. با مراجعه به تاریخ انبیا، می توان موارد مشابهی را یافت که همانند علی(علیه السلام)چاره ای جز سکوت نداشته اند.

قرآن مجید، شرح حال نوح پیامبر را چنین می گوید: } فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر {; «به درگاه حق تعالی دعا کرد که بارالها! من مغلوب شدم، پس تو به لطف خود مرا یاری نما».(۱) در سوره مریم نیز خداوند از زبان ابراهیم می گوید: وقتی از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: } وَأَعْتَزِلُکُمْ وَما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَأَدْعُوا رَبِّی {; «از شما و بت هایتان دوری نموده، کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می خوانم.»(۲) امام فخر رازی

در جلد پنجم تفسیر خود می گوید: «منظور ابراهیم از کلمه اعتزلکم، جدا شدن و دوری جستن از مکان و روش آن ها است.»

در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه های فارس مهاجرت کرد و هفت سال در اطراف آن کوه ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل برگشت و با شکستن بت ها دعوت خویش را آشکار نمود. در سوره

۱ . قمر (۵۴): ۱۰

۲ . مریم (۱۹): ۴۹

صفحه ۱۹۶

قصص نیز داستان فرار همراه با ترس و خوف حضرت موسی را چنین بیان می کند: } فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ {از شهر و دیار خود با ترس و خوف خارج شد و گفت پروردگارا! از این قوم ستمکار نجاتم ده.»(۱) همچنین در سوره اعراف، جریان قوم بنی اسرائیل را که در غیاب حضرت موسی با فریب سامری گوساله پرست شدند و سکوت حضرت هارون را بیان می کند. بالاخره خداوند در جای دیگری از قرآن مجید می فرماید: ; } وأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یَقْتُلُونَنِی { از شدت خشم، سر برادرش هارون را گرفت و گفت: ای جان برادر و ای فرزند مادرم! آن ها مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند.»(۲) هارون که خلیفه حضرت موسی بود در مقابل فریبکاری سامری که مردم را منحرف و گوساله پرست کرده بود قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. قبلاً گفتیم که رسول الله(صلی الله علیه وآله)، علی(علیه السلام) را نیز به

منزله هـارون برای خود می دانست. بنـابراین وقتی در مقابل کار انجام شـده ای قرار گرفت، هماننـد هارون صبر و تحمل پیشـه کرد. زمـانی که به زور، او را به مسـجد آوردنـد تـا از او بیعت گیرنـد، خود را به قبر پیامبر رسانـد و همان کلمات هارون را به پیامبر فرمود: } إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یَقْتُلُونَنِی {؛ این امت مرا تنها گذارد و ضعیف نمود و نزدیک بود مرا بکشند.»(۳)

به طوری که ابن مغازلی فقیه شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب نقل کرده اند، این واقعه هم برای پیامبر و هم برای علی(علیه السلام)، قابل پیش بینی بود و حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)آن را این چنین به امام علی(علیه السلام) تذکر داده بود:

«این امت از تو کینه ها در دل دارد و به زودی بعد از من آنچه را که در دل دارند ظاهر می سازند. من تو را به صبر و بردباری سفارش می کنم تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت کند.» امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز الزام خود به سکوت را، در پاسخ به حضرت فاطمه(علیها السلام) در قضیه غصب فدک یادآوری می کند. در آن زمان حضرت فاطمه(علیها السلام) پس از

۱ . قصص(۲۸): ۲۱

۲ . اعراف (۷): ۱۵۰

۳ . اعراف (۷): ۱۴۹

صفحه ۱۹۷

آن که حقش را غصب کردنـد و نومیـدانه به خانه برگشت، به امام علی(علیه السـلام) گفت: «چون جنین در شـکم مادر، پرده نشـین و چون متهم و مظنون، در کنـج خـانه پنهـان گشـته ای! پس از آن که شـاه پرهـای بازها و عقاب ها را در هم شـکستی، اینک از پرهای مرغان ضعیف، عاجز شده

ای و قدرت توانایی بر آن ها را نداری!! اینک پسر ابی قحافه ابوبکر عطای بخشیده پدرم و قوت و معیشت فرزندانم را به زور می ستاند. با من دشمنی و در سخن گفتن مجادله می کند و... .»

پس از پایان خطابه حضرت فاطمه(علیها السلام)، امام با صبر و حوصله با پاسخ کوتاهی، دلیل سکوت خو را چنین بیان می کند: «من در امر دین و احقاق حق تا جایی که ممکن بود، کوتاهی نکرده ام. آیا مایلی که این دین، باقی و پایدار بماند و نام پدرت دائم در مناره مساجد برده شود؟» فاطمه پاسخ داد: به راستی این منتهای آمال و آرزوی من است. سپس علی(علیه السلام) گفت: «بنابراین باید صبر و تحمل کنی که پدرت خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) چنین سفارش نموده و گرنه من، قدرت آن را دارم که حقت را بگیرم. ولی بدان! که آن وقت دیگر دین محمد(صلی الله علیه وآله) از میان ما رخت بر می بندد. پس برای خدا و حفظ دینش صبر کن که ثواب آخرت برای تو، از برگرداندن حق غصب شده ات بهتر می باشد.»

همین مطلب را امام با بیانی دیگر به ابوسفیان فرمود: پیامبر ابوسفیان را برای جمع آوری صدقات به بیرون از مدینه فرستاده بود و او پس از رحلت پیامبر به مدینه بازگشت. زمانی که مطلع شد ابوبکر زمام امور خلافت را به دست گرفته است، نزد علی(علیه السلام) رفت و گفت: «چنانچه بخواهی مدینه را از سواره و پیاده بر علیه ابوبکر پر می کنم.» امام علی(علیه السلام)در پاسخ وی گفت: «دیر زمانی است که تو در

صـدد ضـربه زدن به اسـلام و مسـلمین هستی، ولی کـاری از پیش نبرده ای. ما را به سواره و پیاده تو نیازی نیست.» امام سـپس ادامه داد: «تو در پی انجام کاری هستی که ما اهل آن نیستیم. پیامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله)با من عهـدی نموده است که من بدان پای بندم.»(۱) ملاحظه می شود که امام در اینجا نیز دلایل سکوت خود را به روشنی بیان می دارد.

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص۴۴

صفحه ۱۹۸

ابراهیم ابن محمـد ثقفی، ابن ابی الحدیـد و علی بن محمـد همـدانی آورده انـد: وقتی که طلحه و زبیر بیعت خویش بـا امـام را شکسـتند و به سوی بصـره حرکت کردنـد امیرالمؤمنین(علیه السـلام) از مردم خواست در مسـجد جمع شوند و در اجتماع آنان خطبه ای خوانـد. پس از حمـد و ثنـای پروردگـار، دلایل سـکوت بیست و چنـد ساله خود را چنین اظهار نمود: «پس از رحلت پیامبر(صـلی الله علیه وآله)، ما اهل بیت عترت، خویشان و اولیای حضرت می دانستیم که سزاوارترین و محق ترین افراد به رتبه و مقام ایشان هستیم. مشـکلی هم برای رسیدن به حق و خلافت نداشتیم. گروهی، دست به دست یکدیگر داده و خلافت را از ما گرفته و به دیگری دادنـد. به خـدا سوگند که چشم ها گریان، دل ها آزرده و سـینه هایمان از خشم و کینه و نفرت این کار پر بـود. اگر خوف تفرقه مسـلمانان نبود که به کفر و قهقرا بر گردنـد به خـدا قسم که هر لحظه خلافـت را تغییر می دادم. لکن سکوت اختیار نمودم و آنان مشغول خلافت شدند، تا

این که مسلمانان خود با من بیعت نمودند و... .»(۱)

بنابراین، سکوت و تسلیم اجباری آن حضرت به خلافت ابوبکر و عمر، دلیل بر رضایت ایشان نبوده و صرفاً به جهت حمایت از دین اسلام بوده است. مساعدت ایشان به خلیفه اول و دوم نیز، هرگز به معنای تأیید آن ها نبوده است، بلکه در حقیقت، مساعدت به دین مقدس اسلام و حفظ آن بوده است امام علی(علیه السلام) این مطلب را در نامه خود به اهالی مصر که توسط مالک اشتر، ارسال شد یادآوری نموده است. ترجمه قسمتی از آن نامه مطابق جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین است «.. چون رسول الله(صلی الله علیه وآله)درگذشت، مسلمانان برای خلافت نزاع کردند. به خدا سوگند اصلاً به ذهنم خطور نمی کرد و باور نمی کردم که عرب، پس از ایشان و با وجود آن همه سفارشات پیغمبر و نصوص آشکار، خلافت را از اهل بیت و خاندانش گرفته و به دیگری واگذارد، و آن را از من دریغ ورزد. آنچه مرا آزرده ساخت، عجله مردم برای بیعت با ابوبکر بود. ابتدا دست

۱ . بحار الانوار، ج ۳۲، ص۱۱۱ ; الکافئه، ص۱۹ ; شبهای پیشاور، ص۸۴۰ «و خشنت و اللّه الصدور، و ایم اللّه لو لاـ مخافه الفرقه من المسلمین أن یعودوا إلی الکفر، و یعود الدین، لکنّا قد غیّرنا ذلک ما استطعنا، و قد ولی ذلک ولاه و مضوا لسبیلهم و ردّ اللّه الأمر إلیّ، و قد بایعانی و قد نهضا إلی البصره لیفرّقا جماعتکم، و یلقیا بأسکم بینکم».

صفحه ۱۹۹

خود را از بیعت نگه داشتم تا آن که دیدم گروهی از مردم

مرتد شده و از اسـلام برگشتند و می خواستند دین محمد(صلی الله علیه وآله) را از بین ببرند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه و شکافی در دین افتد که مصیبت و اندوه آن در مقایسه با از دست دادن حکومت و ولایت بر شما بیشتر است (که کالای چنـد روزه ای است و آنچه به دست آیـدماننـد سـراب از دست رفتنی است). لـذا در میان آن همه پیشامدها و تبهکاری ها برخاستم، تا جلو آن تبهکاری ها و نادرستی ها گرفته شد و از میان رفت و دین آرام گرفت.»(۱)

ابن ابی الحدید، شـیخ محمد عبده و شـیخ محمد خضـری نقل می کنند که ایشان در قسمتی از خطبه شقشقیه می فرماید: «پسر ابی قحـافه در حالی که می دانست موقعیت من برای خلافت به سان محور وسط آسـیا می باشـد، خلافت را چون پیراهن به تن کرد... پس من جـامه خلافت را رهـا کرده و در کـار خود اندیشـیدم که آیا بـدون دست (یار ویاور) حمله برده و حق خود را بسـتانم یا آن که بر ظلمت (کوری و گمراهی خلق) صبر کنم تا پیران فرتوت; جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنـج کشـند تا خدا را ملاقات کننـد. هنگامی که تشـخیص دادم خردمنـدی در صبر کردن است، در حالی که خار در چشم و اسـتخوان در گلویم بود و میراث خود را به غارت و تاراج رفته می دیدم، صبر نمودم... .»

ایشان در خطبه دیگری که برای اصحاب خویش پس از سقوط مصر و شهادت محمد بن ابی بکر ایراد نمود، در قسمتی از آن دلایل

امتناع از بیعت ابوبکر را چنین بیان نمود «.. من دست نگه داشتم، چون خود را برای تصدی این منصب از ابوبکر شایسته تر

۱ . شرح نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۶۲ ; شبهای پیشاور، ص ۸۴۱ «قسمتی از نامه امیرالمؤمنین به اهالی مصر «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً(صلی الله علیه وآله) نَذِیراً لِلْعَالَمِینَ وَ مُهَیْمِناً عَلَی الْمُرْسَلِینَ فَلَمَّا مَضَی ع تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللَّهِ مَا کَانَ یُلْقَی فِی رُوعِی وَ لَا یَخْطُرُ بِبَالِی أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ص عَنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّی مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِی إِلَّا انْثِیَالُ النَّاسِ عَلَی فُلَان یُبَایِعُونَهُ فَأَمْسَکْتُ یَدِی حَتَّی رَأَیْتُ رَاجِعَهَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَام یَدْعُونَ إِلَی مَحْقِ دَیْنِ مُحَمَّد ص فَخَشِیتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَی فِیهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَکُونُ الْمُصِیبَهُ بِهِ عَلَیَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَایَتِکُمُ الَّتِی إِنَّمَا هِیَ مَتَاعُ أَیَّام قَلَائِلَ یَزُولُ مِنْهَا مَا کَانَ کَمَا یَزُولُ السَّرَابُ أَوْ کَمَا یَتَقَشَّعُ السَّحَابُ فَنَهَضْتُ فِی تِلْکَ الْأَحْدَاثِ حَتَّی زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطْمَأَنَّ الدِّینُ وَ تَنَهْنَهَ».

صفحه ۲۰۰

می دیدم. مدتی این چنین گذشت و دیدم که گروه هایی از اسلام برگشته و به آیین محمد(صلی الله علیه وآله) پشت نهادند. آنان در پی نابودی دین خدا و امت محمد(صلی الله علیه وآله) بودند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم، شکافی در آن پدید آید که مصیبت آن برایم از مصیبت از دست رفتن ولایت بر شما که متاع چند روزه دنیا بود و چون سراب از بین رفتنی و چون ابر ناپایدار است بزرگتر

بود. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت نمودم، و بر رفع آن فتنه ها و تنگناها همت گماردم تا این که باطل از بین رفت و کلمه الله برتری یافت؛ گرچه کافران را خوش نیامد.»(۱) ایشان درباره بیعت با عثمان چنین می فرماید: «از روی اکراه با او بیعت نمودم و این مصیبت را در راه خدا به حساب آوردم. به اطراف خویش نگریستم، یار و یاوری و مدافعی جز اهل بیت خویش برای خود نیافتم. از این که آن ها را در کام مرگ افکنم دریغ نمودم و خار در چشم، دیده بر هم نهاده و استخوان در گلو آب دهان را فرو بردم و خشم خود را که تلخ تر از زهر بود، فرو خوردم. مصیبتی که در دل، دردناک تر از ضربه کاری بود تحمل نمودم.»(۲) بنابراین قیام نکردن و دست به شمشیر نبردن، و بیعت با خلفای اول و دوم، وظیفه ای بود که علی(علیه السلام) تشخیص داد. نگرانی از زوال دین، تفرقه مسلمانان، شروع جنگ داخلی و در نتیجه غلبه یهود و نصاری و مشرکین بر جامعه نو ظهور مسلمین، دلیل اصلی سکوت آن حضرت بود. از آنجایی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)ایشان را از این جریان با خبر کرده بود، که اصل دین از بین نمی رود و مثل آفتابی است که ممکن است مدتی در پس ابرها پنهان بماند، دین محمد(صلی الله علیه وآله) نیز ممکن است مدتی در پس پرده جهل و عناد باقی بماند ولی، عاقبت آشکار و هویدا می گردد. لذا به اقتضای مصلحت دین، صبر و تحمل نمود تا باعث تفرقه

مسلمانان نگردد. از طرفی نهال نو پای اسلام را با مساعدت های خویش آبیاری نمود و فرصت را از دشمن گرفت.

در پاسخ به عده ای که می گویند «اگر این شیوه، مصلحت اسلام و مسلمین بود و

۱ . الغارات ; شبهای پیشاور، ص۸۴۲ ; شرح ابن ابی الحدید، ج۶ ، ص۹۵

۲ . الغارات ; شبهای پیشاور، ص۸۴۳

صفحه ۲۰۱

پیغمبر نیز ایشان را مطلع ساخته بود، چرا از همان ابتدا این تشخیص را نداد و یا در همان ابتدا بیعت نکرد؟» باید گفت: بدان جهت مدتی را صبر کرد و در عین حالی که دست به شمشیر نبرد، از بیعت اجتناب نمود تا در مناظرات و مجالس، به اثبات حق و حقوق اهل بیت و خاندان پیامبر بپردازد; تا حق و حقیقت بر همگان معلوم گردد، و دیگران نیز دریابند که بر حسب اجبار، به بیعت تن داده و رضایت قلبی ندارد.

روشن است اگر از ابتدا ایشان از روی اجبار و بدون روشنگری با خلیفه اول بیعت می کرد، الان دیگر راه دفاع از اهل بیت بسته بود و چه بسا شیعه ای وجود نداشت تا بدین شبهات پاسخ دهد.

امام علی(علیه السلام) در جای دیگری در پاسخ به خوارج که می گفتند: «علی وصی پیامبر بود اما نتوانست و وصایت را ضایع نمود!» فرمود: «این شما بودید که توصیه پیامبر را نادیده گرفتید و دیگران را بر وصی او، مقدم دانستید و زعامت و رهبری را از من دریغ داشتید. آیا نمی دانید که اوصیا وظیفه ندارند مردم را به خود دعوت کنند، اما انبیا که خداوند آن ها را به رسالت بر می گزیند باید

مردم را به سوی خود دعوت نمایند. لیکن چون «وصـی» معرفی شده است نیازی به دعوت مردم به سوی خود ندارد و هر کس به خـدا و رسولش ایمان آورده است، باید توصـیه پیامبر را با جان و دل اطاعت کند.» ایشان ادامه دادند: «پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله) دربـاره من فرموده است «یا علی أنت بمنزله الکعبه تُؤتی ولا تأتی»;(۱) یا علی! تو نسبت به من همچون کعبه هستی که مردم بایـد نزد آن رونـد ،نه این که کعبه نزد آن ها رود.» حال اگر مردم حـج را ترک کننـد، این کار خدشه ای به جایگاه بیت الله الحرام نمی رسانـد، بلکه مردم به خـاطر ترک زیارت خانه خـدا، معصـیت می کننـد زیرا خـدای تبارک و تعالی، خانه خود را به مردم معرفی نموده و تردیدی در آن نیست; لذا زیارتش بر کسانی که استطاعت دارند واجب شده است.»

۱ . اسـد الغابه، ج۴، ص۳۶ ; تاریـخ دمشق، ج۲، ص۴۰۷ ; منـاقب ابن مغازلی، ص۱۰۶، حح۱۴۹ ; المسترشـد محمّد بن جریر طبری، مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۸ ; ینابیع المودّه، ج۲، ص۸۵ ، کنوز الحقایق.

صفحه ۲۰۲

پاسخ علی بن ابیطالب(ع) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوط به آن

پرسش: امام علی(علیه السلام) در مورد سؤالات شرعی به عمر مراجعه می کرده یا عمر از امام سؤال می کرده است؟

پاسخ: در مورد امام علی(علیه السـلام) فقط به ذکر یک حدیث از پیامبر خدا(صـلی الله علیه وآله) اکتفا می شود که فرمود: «انا مدینه العلم وعلی بابها» و نیز «انا دار الحکمه وعلی بابها.» اگر جواب سؤال اوّل مثبت باشد، بدان معنا است که گنجینه علم

و حکمت رسول الله(صلی الله علیه وآله) کامل نبوده که در و دروازه آن به عمر خلیفه دوم نیاز داشته و با مراجعه به او، پاسخ مسائل فقهی خود را از عمر می گرفته است. در این صورت باید نتیجه گرفت که عمر، محل رجوع خود پیغمبر نیز بوده است.!!

اما در مورد عمر، به ذکر چند واقعه بسنده می شود، و نتیجه گیری درباره پاسخ این سؤال به خواننده واگذار می گردد.

۱ . ابن ابی الحدید آورده است: عبدالله بن مسعود از فقهای بزرگ مدینه بود و عمر اصرار داشت که وی همواره همراه او باشد تا در مواقع لزوم، پاسخگوی سؤالات علمی و فقهی که از عمر می پرسند، باشد.

۲ . اکابر علمای اهل سنت، نظیر: جلال الدین سیوطی در درالمنثور، جارالله زمخشری در جلد اول تفسیر کشاف، فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرایب، ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه، حمیدی در جمع بین الصحیحین و ذهبی در تلخیص مستدرک آورده اند:

روزی عمر، برای اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود هر کس زنی بگیرد و مهر زنش بیشتر از چهارصد درهم باشد او را حد زده، زیادتی مهر را از او گرفته و به بیت المال مسلمین واریز می کنم. زنی از میان جمعیت بر خاست و صدا زد: ای عمر! کلام تو اولی تر است یا کلام خدا؟ عمر در پاسخ گفت: البته کلام خدا. سپس زن گفت: مگر نه آن است که خداوند در قرآن مجید می فرماید: } وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْج مَکانَ زَوْج وَآتَیْتُمْ

صفحه ۲۰۳

إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً

وَإِثْماً مُبِيناً{; «اگر خواستيـد زنى را رها كنيـد و زن ديگرى به جاى او اختيار كنيد، و مال بسـيارى مهر او كرده ايد نبايد چيزى از مهر او را باز گردانيـد.»(۱) عمر از شـنيدن پاسـخ اين زن، مات و مبهوت شد و گفت: «همه شـما حتى زنانى كه در حجله ها هستند از عمر فقيه تر و داناتريد.»(۲) عمر سپس به بالاى منبر برگشت و حرف قبلى خود را لغو كرد.

۳ . حميـدى در جمع بين الصـحيحين نقل مى كنـد كه در زمان خلافت عمر، پنـج مرد را با زنى گرفته بودنـد، و ثابت شـد كه مرتكب زنا شده اند. بلافاصـله عمر دسـتور داد آن ۵ نفر را سـنگسار كنند. در اين هنگام، على(عليه السـلام) وارد شدو به عمر گفت: هر چند همه اين ها يك عمل را انجام داده اند اما حكم هر كدام متفاوت است و احكام يكسانى ندارند. امام على(عليه السلام)دستور داد آن پنج نفر را آوردند، و حكم آن ها را چنين صادر كرد: اولى را

گردن زدند; دومى را سـنگسار كردند; سومى را ۱۰۰ تازيـانه; چهـارمى را پنجاه تازيانه و بالاخره پنجمى را ۲۵ تازيانه زدند. عمر تعجب كرد، و دليلش را پرسـيد. امـام گفت: اولى كـافرى است كه در ذمه اسـلام بوده و بـا زن مسـلمان زنـا نموده است; دومى مردى زن دار بود; سومى مرد مجرد; چهارمى غلام بود و پنجمى مردى ابله و كم عقل بود.

۴ . امام احمد حنبل در مسـند، حميدى در جمع بين الصحيحين، بخارى در صحيح، خوارزمى و جمعى ديگر نقل مى كنند: زن حامله اى را نزد عمر آوردند و پس از بازجويى،

اقرار به زنـا نمـود، و خلیفه حکم سـنگسار او را صـادر کرد. امـام علی(علیه السـلام) گفت: حکم تـو دربـاره این زن قابـل اجرا است; اما تو بر طفلی که در رحم او است تسلطی نداری. پس عمر زن رها کرد تا برود.

۵ . امام احمد حنبل، امام احمد بن عبدالله شافعی و سـلیمان و سـلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده اند: زن دیوانه ای را نزد عمر آوردنـد کـه متهـم بـه زنـا بـود، و خـود آن زن نیز اعـتراف کرده بـود. خلیفـه دسـتور داد تـا او را سـنگسار نماینـد. امیرالمؤمنین(علیه السلام)که در

۱ . نسا (۴): ۲۴

۲ . کتاب الاربعین، ص۴۲۷ ; عین العبره، ص۱۶ ; سبیل السلام، ج ۳، ص۱۴۹ ; شبهای پیشاور، ص۸۵۲ «کلّکم أفقه من عمر حتّی المخدرات فی الحجال».

صفحه ۲۰۴

آن جا حاضر بود، خطاب به عمر گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: قلم از سه گروه برداشته

می شود: «خوابیده تا بیدار شود، دیوانه تا عاقل شود و بچه تا به سن تکلیف برسد.»

۶ . امام احمـد حنبل در مسـند، حمیـدی در جمع بین الصـحیحین و بیهقی در جلـد اول سـنن و عده ای دیگر نقل می کنند: در زمان خلافت عمر، مردی نزد وی آمد و گفت: من جُنُب شده ام و آب نیافته ام تا غسل کنم. حکمم چگونه است؟ عمر گفت: تـا وقتی آب نیـافتی نمـاز نخوان. هر گـاه آب یافتی غسل کن و نماز بخوان. عمار یاسـر که در آنجا حاضـر بود به عمر گفت: یادت می آید که در یکی از سفرها بر حسب اتفاق به غسل احتیاج پیدا کردیم، چون آب نبود تو نماز

نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل، آن است که تمام بدن خود را بر زمین بمالم. لذا خود را بر زمین غلطانده و نماز خواندم. چون خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیدیم حضرت تبسمی کرد و گفت: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بر زمین زده و بعد هر دو کف دست را بر پیشانی بمالند. سپس کف دست چپ را بر پشت دست راست و کف دست راست را بر پشت دست چپ گذاشته و مسح نمایند. پس چگونه می گویی نماز نخواند؟ عمر چون پاسخی نداشت گفت: ای عمار از خدا بترس!

۷ . نور الدین مالکی در فصول المهمه آورده است که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند و در حضور جمعی از او پرسیدند: چگونه دیشب را صبح کردی؟ او گفت: «صبح کردم در حالی که فتنه را دوست می دارم و از حق کراهت دارم، یهود و نصاری را تصدیق می کنم، چیزی را که ندیده ام به آن ایمان دارم و اقرار به چیزی دارم که خلق نشده است.» عمر دستور داد بروند علی(علیه السلام) را بیاورند. چون امیرالمؤمنین(علیه السلام) آمد، قضیه را برای آن حضرت بازگو کردند. سپس امام فرمود: این مرد درست گفته است. چود مرادش از فتنه، اموال و اولاد است; زیرا در قرآن مجید آمده است: } أَنَّما أَمْوالُکُمْ

وَأَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ{.(۱) منظورش از حق همان مرگ است; چنانچه در سوره ق می فرماید: } وَجاءتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ{.(۲) منظورش از تصدیق یهود و نصاری تکذیب هر دوی آن ها

۱ . انفال (۸): ۲۸

۲ . ق (۵۰):

صفحه ۲۰۵

می باشد; چون در قرآن آمده است: } وَقالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصاری عَلی شَیْء وَقالَتِ النَّصاری لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلی شَیْء {; یهود می گفتند: نصاری بر حق نیستند، و نصاری می گفتند: یهود بر حق نیستند.»(۱) لذا منظور مرد از این جمله، تکذیب هر دو فرقه آن ها می باشد. مراد از «ایمان به چیزی که ندیده است» آن است که به خدای نادیدنی ایمان دارد و بالاخره منظور از «اقرار به چیزی که خلق نشده» قیامت است که هنوز به وجود نیامده است. سپس عمر گفت: «به خدا پناه می برم از هر معضلی که علی در او نباشد و اگر علی نبود عمر هلاک می شد.»(۲) همچنین در جای دیگری گفته بود: «مباد آن روزی که مشکلی برایم پیش آید، و علی(علیه السلام) در دسترس نباشد»(۳)، یا خطاب به سایر صحابه پیامبر خدا می گفت: تا علی(علیه السلام) در مسجد است احدی حق ندارد زبان به فتوا بگشاید.»(۴)

و نظیر این وقایع در تاریخ زیاد نقل شده است.(۵)

۱ . بقره (۲): ۱۱۳

۲ . مسند زید بن علی، ص۳۳۵ ; مناقب آل ابی طالب، ج ۲، صص۱۸۴، ۱۸۵ و ۱۸۷ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص۱۴۷ ; شبهای پیشاور، ص۸۶۴ «أعوذ بالله من معضله لیس لها أبو حسن... لو لا علیّ لَهلَک عمر».

۳ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص۱۸ ; عمر بن خطاب، ص۳۷۱ «لا بقیت لمعضله لیس لها أبو حسن».

۴ . بحار الانوار، ج ۴۱، ص۱۴۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص۱۸ ; المناظرات فی الامامه، ص۴۴۵ «لا یفتین أحد فی المسجد و علیّ حاضر».

۵

. در کتاب شبهای پیشاور، ص۸۶۴، سی مورد از کتابهای اهل سنت نقل می کند که عمر بن الخطاب برای حل مسائل از امیرالمؤمنین سؤال کرده است.

صفحه ۲۰۶

چرا شیعه دست بسته نماز نمی خواند؟

پرسش: چرا شیعه دست بسته نماز نمی خواند؟

پاسخ:

۱ چون شیعه آن را حرام و هیچیک از مذاهب اهل سنّت آن را واجب ندانسته اند.

بعضی آن را مستحب و گروهی در نمازهای واجب آنرا مکروه شمرده اند و زمان پیامبر و خلیفه اوّل همه صحابه دست باز نماز می خوانده اند تا در زمان خلیفه دوم این بدعت گذاشته شد.

ابن رشد قرطبی اندلسی از علمای اهل سنّت می گوید:(۱)

درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علماء (اهل سنت) اختلاف است، مالك ابن انس در نمازهای واجب مکروه و در نماز نافله آن را جائز شمرده و جمهور آن را مستحب دانسته اند. علت این اختلاف نظر روایات صحیحی است که به دست ما رسیده که نماز پیامبر را توصیف می کند و در آن نقل نشده که پیامبر دست راست روی دست چپ می گذاشته اند. از طرفی به مردم امر شده که دست روی دست گذاشته نماز بخوانند (دستور دهنده معلوم نیست.)

عمده دلیل جمهور اهل سنت دو روایت است:

۱ بخاری از سهل بن سعد نقل می کند که مردم مأمور شدند که (مردان) دست روی دست نماز بخوانند. ابو حازم می گوید این را (صحیح) نمی دانم مگر این که امر کننده پیامبر باشد (که معلوم نیست).(۲)

۲ روایت دوّم هم مرسل است؛ زیرا اهل سنّت روایت علقمه بن وائل از پدرش را مرسل می دانند و معتبر

نمی شمارند.(۳)

۱ . بدایه المجتهد، جلد اوّل کتاب الصلاه فصل دوم، مسأله پنجم، ص۱۳۶ ۱۹۳

۲ . صحیح بخاری، ج۱، ص۱۳۵

۳ . تهذیب التهذیب، ج۷، ص۲۴۷

صفحه ۲۰۷

طبق بعضی روایات منقول است که روزی چند نفر از اسرای مجوس بر عمر وارد شدند و جهت ادای احترام دست به سینه بودند. علّت آن را پرسید. گفتند ما برای احترام به بزرگان چنین می کنیم. عمر پسندید و دستور داد در نماز برای خضوع بیشتر چنین کنند.(۱) ولذا ائمه اهل بیت آن را جائز ندانسته اند.

۱ . جواهر الکلام، ج۱۱، ص۱۹ ; پاسخ به شبهات، طبسی.

صفحه ۲۰۸

معصومین و علم غیب

پرسش: علم غیب مخصوص پروردگار است. آیا کسان دیگری چون معصومین هم غیب می دانسته اند؟ موارد یا مصادیقی از آن را بیان نمایید.

پاسخ: در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که صراحتاً علم غیب را مخصوص خداوند می داند. مثلاً در آیه شریفه ای از سوره انعام که در نماز غفیله نیز خوانده می شود، می فرماید: } وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاّ هُوَ وَیَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَه إِلاّ یَعْلَمُها وَلا حَبَّه فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَلا رَطْب وَلا یابِس إِلاّ فِی کِتاب مُبِین {; «کلید مخازن غیب نزد خداست و کسی جز او بر آن آگاهی ندارد...»(۱) علم غیبی که شیعیان برای انبیاء و اوصیاء قائلند شریک بودن در صفت خدایی نیست، بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خداوند بر آن ها نازل شده است، و حقایق را بر آن ها کشف می نماید.

علم را به دو نوع ذاتی و عَرَضی تقسیم می کنند. علم ذاتی یا علم مطلق، منحصر بفرد و مخصوص ذات اقدس پروردگار است. در حیطه عقل بشر قابل تصور نیست و بشر از آن عاجز است. لذا آنچه که بشر می

گوید اثبات اجمالی آن است. علم عرضـی نیز خود به دو قسم دیگر تقسیم می شود: علم اکتسابی و علم لدنی. علم اکتسابی به واسـطه مـدرسه رفتن و آموزش دیدن به دست می آید، و به همان مقداری که زحمت می کشـیم حاصل می گردد. علم لدنّی علمی است که بـدون تحصـیل، از مبدأ فیاض افاضه می شود. خداوند در قرآن مجید می فرماید: } وَعَلَّمْناهُ مِن لَدُنّا عِلْماً{; «از نزد خود به او علم لـدنّی آموختیم.»(۲) بنابراین هیـچ مسـلمانی نمی توانـد ادعا کند که علم به غیب، جزو ذات پیغمبر و امامان است. یعنی آن ها نیز همانند خداوند، ذاتاً عالم به علم غیب هستند.

۱ . انعام (۶): ۵۹

۲ . کهف (۱۸): ۶۵

صفحه ۲۰۹

بر حسب اعتقاد شیعیان، در مواقعی که مشیت و اراده الهی تعلق گیرد و مصلحت

بدانـد، به هر یک از مخلوقات خویش علم و قـدرت عطا می کنـد. این افاضه علم، گاهی به واسـطه معلم و افراد بشـر و گاهی بـدون واسـطه آن ها صورت می گیرد. نوع دوم افاضه علم، به علم لدنّی و علم غیب تعبیر می شود و بدون مکتب رفتن و معلم دیـدن حاصـل می شود. خداونـد در سوره جن صـریحاً می فرمایـد: } عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَـداً إِلاّ مَنِ ارْتَضـی مِنْ رَسُـول...{; «خداونـد که عـالم و دانـای غیب است، احـدی را بر غیب خویش آگـاه نمی سازنـد، مگر کسـانی که از رسولاـن برگزیده خویش را... .»(۱) این آیه صراحت کامل دارد که برگزیدگان و رسولان، مستثنای علم غیب هستند که خداوند به آن ها افاضه می کند. در سوره آل عمران نیز می فرماید:

} وَما كـانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكَمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلكِنَّ اللّه يَجْتَبِى مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكَمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ {; «خدای متعال همه شما را از اسرار غیب آگاه نسازد، لکن وقتی که مشیت الهی بر پیغمبری تعلق گیرد او را برگزیند. پس شما به خدا و پیغمبرش بگروید که چون ایمان آورید و پرهیزگار شوید، اجر عظیمی خواهید یافت.»(۲) این آیه نیز صراحت دارد که افراد برگزیده ای از جانب حق، به عنوان رسول انتخاب می شوند و به اذن و امر پروردگار، عالم به علم غیب می شوند. استثنایی که در این دو آیه وجود دارد بدین معنا است که علم غیب جزو ذات پروردگار است ولی کسانی نیز مستثنی شده اند.

در آیات دیگری از قرآن مجید، این موارد استثنا به صراحت مشخص شده است. در سوره آل عمران، حضرت عیسی به قوم خود بنی اسرائیل می فرماید: } وَأُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِى بُيُوتِكُمْ {; «به شما بگویم که در خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره دارید.»(۳) در سوره کهف می فرماید: } قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما

إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ {; «ای رسول! به آن ها بگو: من نیز چون شما بشری هستم که به من وحی

۱ . جن (۷۲): ۲۶

۲ . آل عمران (۳): ۱۷۹

۳ . آل عمران (۳): ۴۹

صفحه ۲۱۰

می رسد، و جز این نیست که خدای شما خدای یکتا و واحدی است.»(۱) آیا رسیدن وحی به پیامبران، چیزی جز افاضه علم حق تعالی به دریافت کنندگان وحی است؟ آیه دیگری از سوره کهف صراحت دارد که به پیغمبر، علم لدنی آموختیم:

} وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً {(۲) و آموزش این علم، چیزی جز علم غیب نیست (در اینجا نیز پیغمبر مستثنی شده است). لذا چون این استثنائات محدود و مخصوص برگزیدگان حق تعالی است، هر کس دیگری چنین ادعایی کند، کذاب و بازیگر است. بنابراین با توجه به آیات مذکور، دریافت وحی و افاضه علم غیب به پیامبران و رسولان برگزیده خداوند اثبات می شود.

از آنجا که معصومین، برگزیدگان خداوند و خلفای منصوب و منصوص رسول الله(صلی الله علیه وآله) می باشند که خداوند به وسیله خود پیامبر، آن ها را برگزیده است، پس این افاضه را نیز می توان به آن ها تعمیم داد. به عبارت دیگر، شیعه اعتقاد دارد همان پرده و حجابی که در مقابل دیدگان عالمیان است، که نمی گذارد در این عالم به جز آنچه ظاهر و نمایان است را ببیند، در مقابل دیدگان انبیا و اوصیای آن ها نیز می باشد. به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر به افاضه فیض می باشد، به هر مقدار و هر وقت که صلاح بداند و مقتضی باشد، پرده ها را از مقابل دیدگان آن ها برداشته تا پشت پرده را ببینند و از اسرار غیب خبر دهند. هر گاه هم که صلاح نباشد، پرده می افتد و بی خبر می مانند. به همین جهت است که ائمه در برخی موارد، اظهار بی اطلاعی کرده اند. عبارت «اگر از خود علم غیب می دانستم خوبی ها و خیرات خود را زیاد می کردم»،(۳) بدین مفهوم است که مستقلاً از پیش خود خبری از غیب ندارم; مگر آن که پرده ها

بالا رود، افاضه فیض گردد و حقایق مستور و پنهان بر او مکشوف گردد.

به عبارت دیگر، شیعه معتقد است که خلفای رسول الله(صلی الله علیه وآله) باید مانند خود آن حضرت، عالم به ظاهر و باطن امور باشند. بلکه در جمیع صفات به غیر از مقام نبوت و

۱ . کهف (۱۸): ۱۱۰

۲ . کهف (۱۸): ۶۴

۳ . جواهر الکلام، ج ۱، ۱۸۵ ; کفایه الاثر، ص۳۰۰ ; جامع البیان، ج ۹، ص۱۹۰ ; شبهای پیشاور، ص۹۱۲ } لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ { .

صفحه ۲۱۱

رسالت و شرایط خاصه آن مثل نزول وحی و کتاب و احکام باید مانند ایشان باشند. لازمه این اعتقاد، وجود خلیفه ای است که خود رسول الله(صلی الله علیه وآله) از طرف خداوند منصوب نماید، نه خلیفه ای که برگزیده جماعتی از مردم باشد هر چند پیغمبر آن خلیفه انتخابی را نفی و حتی کسانی چون معاویه را لعن کرده باشد.

خلفای مورد نظر شیعه، دوازده نفرند که اولین آن ها امام المتقین علی(علیه السلام) و

سپس یازده فرزند بزرگوارش می باشند. ضروری است مجدداً یاد آوری شود: اظهار عجز و ناتوانی خلفای انتخابی جمعی از مردم، در برابر سؤالات علمی و مطلق علم

چه رسد به علم غیب و آگاهی از اسرار و باطن امور نشانه ای از بر حق نبودن آن ها است.

دارا بودن علم غیب را کنار رفتن پرده ها و مکشوف شدن حقایق مستور برای نخستین امام و جانشین بر حق پیامبر اثبات می کنیم و برای بقیه یازده امام بزرگوار، فقط به ذکر مصادیقی از علم الغیب خواهیم پرداخت.

حدیث مدینه

که به حد تواتر رسیده است و بیش از ۲۰۰ نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند، یکی از دلایل ما است. اسامی ۵۰ نفر از آن ها در صفحات ۹۱۶ تا ۹۱۸ کتاب شبهای پیشاور آمده است. پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) این حدیث را در زمان ها و مکان های مختلف و به مناسبت های گوناگونی بیان کرده است: «من شهر علمم و علی دروازه آن است. پس هر کس می خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی علی(علیه السلام)بیاید.»(۱)اصل کامل حدیث را ابن مغازلی شافعی و بسیاری دیگر، از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده اند. در این حدیث آمده است: پیامبر(صلی الله علیه وآله) بازوی علی(علیه السلام) را گرفت و فرمود: «این مرد امیر و رئیس نیکوکاران و قاتل کافران است. یاور او یاری شود و خوار کننده او خوار گردد. سپس صدای خود را بلند کرد و گفت: من شهر علم ام و علی دروازه آن است، پس هرکس که می خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی

۱ . المستدرك، ج ۳، ۱۲۷; الموضوعات، ج ۱، ص ۳۵۱; الکامل، ج ۳، ص ۴۱۲; شبهای پیشاور، ص ۹۲۱ «أنا مدینه العلم وعلیّ بابها ومن أراد العلم فلیأت الباب»

صفحه ۲۱۲

علی(علیه السلام) برود.»(۱)

حدیث دیگری که تا حدودی به همان اندازه حدیث مدینه، به حد تواتر رسیده، حدیث دار الحکمه است که پیامبر فرمود: «من سرای حکمتم و علی دروازه آن، هر کس می خواهد از آن بهره برد، باید به نزد علی برود.»(۲) چون در عربی، آوردن «ال»

بر سر«علم» و «حکمت» نشانه عام بودن، جامعیت و کلیت آن است، پس علم و حکمت به طور عام و یا به عبارتی هر علم و حکمتی را شامل می شود. از آنجایی که پیغمبر، شهر علم و حکمت بوده است، علم جامع، شامل ظاهر و باطن امور، آشکار و مستور، مشهود و غیب و همه علوم خدادادی است. لذا علی(علیه السلام) نیز در ورودی و دروازه رسیدن به همه علومی است که در وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشد. بنابراین، علی(علیه السلام) عالم به ظاهر و باطن قرآن نیز بوده است. چنانچه حافظ ابونعیم در جلد اول حلیه الاولیا، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده از کاتب وحی عبدالله بن مسعود نقل کرده اند که گفت: «قرآن بر هفت حرف نازل شد و هر حرفی از آن ها دارای ظاهر و باطنی است. علم ظاهر و باطن قرآن نزد علی بن ابی طالب(علیه السلام) می باشد.»(۳)

ابو حامد غزالی در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده است که علی(علیه السلام) فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) زبان خود را در دهان من گذارد. پس از لعاب دهان آن حضرت برای من

هزار باب از علم باز شد که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می شود.»(۴) ابن مغازلی شافعی نیز از ابن عباس از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: «چون شب معراج به مقام

۱ . مناقب خوارزمی، مناقب ابن مغازلی، تاریخ ابن عساکر، ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۱۹ ; شبهای پیشاور، ص۹۲۱ «هذا أمیر البرره و قاتل الفجره

منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته ثمّ قال أنا مدينه الحکمه و علیّ بابها فمن أراد الحکمه فلیأت الباب».

۲ . نهج الایمان، ص۳۴۲ ; شبهای پیشاور، ص۹۲۰ «أنا دار الحکمه و علی بابها فمن أراد الحکمه فلیأت الباب».

۳ . فتح الملک العلی، ص۷۲ ; شبهای پیشاور، ص۹۲۳ «ان القرآن أنزل علی سبعه أحرف ما منها حرف إلاّ و له ظهر و بطن و ان علیّ ابن ابی طالب عنده علم الظاهر و الباطن».

۴ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۳۱ ; شرح الاخبار، ج ۲، ص۳۰۸ ; شبهای پیشاور، ص۹۲۴

«إن رسول الله(صلی الله علیه وآله) علمنی ألف باب، کل باب منها یفتح ألف باب، فذلک ألف ألف باب حتّی علمت علم المنایا و البلایا و فصل الخطاب».

صفحه ۲۱۳

قرب رسیدم، خداوند با من حرف زد و نجوی نمود. پس هر چه را یاد گرفتم به علی(علیه السلام)نیز آموختم; لذا علی باب علم من است.»(۱)

از عایشه حدیث مفصلی منقول است که در آخر آن می گوید: «پیغمبر علی(علیه السلام) را خواست و او را به سینه خود چسباند و عبا را به سر کشید. من سرم را نزدیک بردم و هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم. تا این که علی(علیه السلام)سر برداشت و عرق از جبین مبارکش سرازیر شده بود. به علی(علیه السلام) گفتم: یا علی! پیغمبر در این مدت طولانی به شما چه می گفت؟ ایشان پاسخ داد: به درستی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به من هزار باب علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شود.»(۲) بنابراین، فرمایش امام علی(علیه السلام) که به کرات از

مردم خواسته است: «بپرسید قبل از این که دیگر مرا نیابید، که در سینه من علم فراوان است»(۳) دلالت بر وجود منبع عظیم علم رسول الله(صلی الله علیه وآله) و نیز احاطه کامل ایشان به جمیع علوم است. به همین دلیل هیچ یک از صحابه، به این صراحت و یا حتی به کنایه، مردم را به پرسیدن از خود دعوت نکرده اند. همانطور که علمای اهل تسنن از صحابه نقل کرده اند از سعید بن المسیب نقل شده کسی غیر از علی(علیه السلام)نگفت سلونی...(۴)

جفر جامعه

از جمله راه هایی که از جانب پروردگار و به وسیله خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) به علی بن ابی طالب(علیه السلام)افاضه فیض می شده «جفر جامعه»(۵) بوده است که مورد تأیید علمای اهل سنت نیز می باشد. جفر جامعه، کتابی است مخصوص علی(علیه السلام) که در آن کتاب کلیه

۱ . ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۴۵ ; شبهای پیشاور، ص۹۲۴ «لما صرت بین یدی ربّی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئاً إلاّ علمته علیّاً فهو باب علمی».

۲ . شرح الاخبار، ج ۲، ص۳۰۸ ; شبهای پیشاور، ص۹۲۷ «قد علّمنی رسول الله ألف باب من العلم و من کل باب یفتح ألف باب».

۳ . کشف الیقین، ص۵۶ ; ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص۲۲۴ ; شبهای پیشاور، ص۹۲۷ «سلونی قبل أن تفقدونی فإنّ بین الجوانح منّی علماً جمّاً».

۴ . اسد الغابه، ج۴، باب علی.

۵ . ابو حامد غزالی ; ینابیع الموده ۴۰۳ ; در المنظم محمد بن طلحه حلبی.

صفحه ۲۱۴

حوادث عالم تا انقراض آن به طریق رمز نوشته شده است و اولاد آن حضرت به آن کتاب حکم می

کنند. در سال دهم هجرت و پس از مراجعت از حجه الوداع، جبرئیل بر رسول الله(صلی الله علیه وآله) وارد شدو خبر وفات آن حضرت را به ایشان داد. آن حضرت دست های خود را به سوی پروردگار بلند کرد و گفت: خدایا به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی کنی. سپس به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) دستور رسید که علی(علیه السلام) را بردار و با او به بالای کوه احد رفته و پشت به قبله بنشینید. حیوانات صحرا را صدا کن تا جواب دهند. در میان آن ها بز سرخ رنگ بزرگی را می بینی که شاخ های او اندکی بالا آمده است. به علی دستور ده تا او را ذبح کند و پوست آن را از سمت گردن بکند و وارونه دباغی نماید. آنگاه جبرئیل برای تو دوات و کاغذ و مرکب می آورد که از جنس مرکب های زمین نمی باشد. پس از آن هر چه جبرئیل به تو می گوید آن را به علی بگو تا بر آن پوست دباغی شده بنویسد. آن پوست برای همیشه باقی مانده، مندرس نشده و محفوظ خواهد ماند. هرگاه آن را بگشایند تازه خواهد بود. پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) مطابق همان دستور، به بالای کوه احد رفت و عمل کرد. جبرئیل نیز قلم و دوات و مرکب خدمت ایشان آورد. حضرت نیز به علی(علیه السلام) دستور داد و علی(علیه السلام) آماده انجام وظیفه شد. آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل، کلیات و جزییات وقایع مهم عالم را به پیغمبر گفت. پیغمبر هم به علی باز می گفت و علی(علیه السلام) بر آن

پوست می نوشت. جبرئیل گفت و علی(علیه السلام) می نوشت تا آن که پوست های باریک دست و پای بز هم نوشته شد. در آن کتاب «هر چه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود»(۱) ثبت شد. تمام وقایع را، حتی اسامی اولاد و ذراری دوستان و دشمنان، و هر آنچه بر هر یک از آن ها تا روز قیامت وارد خواهد شد، نوشتند. آنگاه پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) آن جلده و جفره را به علی(علیه السلام) داد و جزو اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت. هر امامی که از دنیا برود، آن را به امام بعد از خود به وراثت می سپارد.

اکنون ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه همه وقایع عالم در پوست بزی

۱ . مکاتیب الرسول، ج ۲، ص۶۷ ; بحار الانوار، ج ۲۶، ص۲۷ ; شبهای پیشاور، ص۹۲۹ «کلّما کان و ما هو کائن إلی یوم القیامه».

صفحه ۲۱۵

نوشته می شود؟ معلوم است که بزغاله عادی و معمولی نبوده و علی(علیه السلام) نیز آن را با رمز می نوشته است. درک و استخراج از این کتاب نیز فقط مخصوص ائمه اطهار می باشد. روزی همه فرزندان امیرالمؤمنین(علیه السلام) جمع بودند آن کتاب را به فرزندش محمد حنیفه که بسیار عالم و دانا بود داد، ولی او نتوانست از آن چیزی درک نماید. بنابراین، هر چه ائمه اطهار از وقایع بعد از خود خبر می داده اند همگی از این کتاب بوده است.

شیوه دیگری که پیغمبر بر امیرالمؤمنین(علیه السلام) افاضه فیض می کرد، کتاب مهر شده ای است که جبرئیل برای آن حضرت آورده است. مورخ

محقق، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» نقل می کند: جبرئیل با فرشتگان مقرب، کتاب مسجلی را از جانب پروردگار برای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) آورد و عرض کرد به جز وصی شما بقیه افراد حاضر در مجلس، بیرون روند تا کتاب وصیت تقدیمتان گردد. پیغمبر هم از همه اطرافیان حاضر به جز علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) خواست تا بیرون روند. سپس جبرئیل گفت: یا رسول الله(صلی الله علیه وآله)! خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید: این عهدنامه ای است که با تو پیمان بستم و ملائک گواهی دادند. آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفته و به علی(علیه السلام) داد. پس از قرائت آن کتاب فرمود: این عهد پروردگار من به سوی من است و امانت او است. پس به تحقیق پیام حق را رسانده و ادا نمودم. امیرالمؤمنین(علیه السلام) گفت: من هم به تبلیغ، نصیحت و راستی بر آنچه که گفتی شهادت می دهم. چشم، گوش، گوشت و خونم به آن گواهی می دهد. سپس رسول الله(صلی الله علیه وآله) به امام علی(علیه السلام) فرمود: این وصیت من از جانب پروردگار است. آن را از من بگیر و وفای به آن را قبول و ضمانت نما. علی(علیه السلام) آن را قبول کرد و یاری بر آن را از خداوند سبحان خواست.

در آن کتاب، با امیرالمؤمنین(علیه السلام) شرط شده است که «دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و برائت و بیزاری از آن ها، بردباری و صبر بر ظلم و ستم و فرو نشاندن آتش غیظ و غضب وقتی که حق مسلم تو

را ازتو سلب و خمس تو را تصرف نمایند و حرمت تو را نگه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.» در پاسخ، امیرالمؤمنین(علیه السلام)گفت: قبول نمودم که اگر حرمت مرا شکستند، سنت را تعطیل، احکام کتاب را پاره، کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند، صبر و تحمل و

صفحه ۲۱۶

بردباری پیشه کنم. آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرب را بر امیرالمؤمنین شاهد و گواه گرفت. آنچه را به علی رسانده بود به فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) نیز رساند و تمام وقایع را برای آن ها شرح داد. سپس آن وصیت نامه را با مهر طلایی که آتش ندیده بود، ممهور گردانید و تحویل علی(علیه السلام) داد.

اما برخی از وقایعی که معصومین از آینده خبر داده اند برای نمونه در زیر آورده می شود.

۱ . ابن ابی الحدید معتزلی در جلد اول شرح نهج البلاغه از رسول الله(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که به علی(علیه السلام) فرمود: «به زودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می کنی.»(۱)مورخین در تاریخ ثبت نموده اند که بعد از حدود سی سال، امام علی با ناکثین (اهل جمل، به اغوای طلحه و زبیر و به رهبری عایشه)، قاسطین (اتباع معاویه و عمرو عاص در واقعه صفین) و مارقین (خوارج نهروان) جنگید.

۲ . در شرح مواقف، ماجرای عهدنامه مامون خلیفه عباسی و امام هشتم را نوشته که پس از آن که مامون با زور و تهدید، امام رضا(علیه السلام) را مجبور به قبول ولایتعهدی خود نمود، عهدنامه ای نوشت و آن را برای امضا نزد

امام رضا(علیه السلام) بردند. امام شرحی بدین مضمون بر آن نوشت: «... به درستی که او مرا به ولایت عهدی و امارت بزرگ مسلمین منصوب کرد. اگر بعد از او زنده بمانم که جفر جامعه دلالت بر خلاف آن دارد (یعنی بعد از او زنده نخواهم بود) نمی دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می دانم). حکم از آن خدا است که به حق بین افراد داوری خواهد کرد. او بهترین جدا کننده حق و باطل است (خیر الفاصلین).» سپس امام رضا(علیه السلام) عهدنامه را امضا نمود.

۳ . ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده است: شخصی در مسجد از جا برخاست و از امیرالمؤمنین(علیه السلام) پرسید: بگو ببینم که در هر طرف سر و صورت من چقدر مو وجود دارد؟ حضرت فرمود: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) مرا خبر داده است که در پای هر

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۰; عوامل اللئالی، ج ۴، ص ۸۷; الغدیر، ج ۱۰، ص ۴۷; شبهای پیشاور، ص ۹۱۱ «ستقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»

صفحه ۲۱۷

موی سر تو، ملکی است که تو را لعنت می کند و در پای هر موی صورت تو شیطانی است که تو را می فریبد. در خانه تو گوساله ای است که پسر پیغمبر را خواهد کشت. سؤال کننده، انس نخعی بود که در آن هنگام فرزندش «سنان» کودکی بود که در خانه بازی می کرد و در سال ۶۱ هجری قاتل حسین بن علی(علیه السلام) بود. برخی نیز گفته اند که سؤال کننده سعد بن ابیوقاص(۱)

بوده و پسرش عمر بوده که فرمانده لشکر کربلا شد و امام حسین(علیه السلام)را شهید کرد.

۴ . امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده اند: روزی امام علی(علیه السلام) در دوران خلافت ظاهری اش در مسجد کوفه نشسته بود و اصحاب، دور ایشان را گرفته بودند. شخصی گفت خالد بن ولید عویطه در وادی القربی از دنیا رفته است. حضرت فرمود: «او نمرده است و نخواهد مرد تا آن که سردار لشکر گمراهی و ضلالت شود و علمدار او حبیب عمار خواهد بود.» جوانی از میان جمعیت صدا زد یا علی! منم حبیب بن عمار، که از دوستان واقعی و صمیمی شما می باشم. حضرت فرمود: «دروغ نگفته و نخواهم گفت. زمانی را می بینم که خالد، سردار لشکر گمراهان است و تو علمدار او هستی. سپس امام اشاره به باب الفیل نموده و گفت: از این در وارد مسجد می شوی و پرده پرچم تو به در مسجد گیر کرده و پاره خواهد شد.» سال ها از این موضوع گذشت و در زمان خلافت یزید، عبیدالله زیاد والی کوفه شد. لشکر بزرگی را به جنگ و مقابله با امام حسین(علیه السلام) فرستاد. اکثر همان مردمی که آن روز در اطراف علی(علیه السلام) نشسته بودند و این خبر را شنیده بودند، در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بلند شد. خالد بن ولید عویطه، سردار لشکر گمراهی و ضلالت که عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر را داشت، برای مانور و نمایش از باب الفیل وارد مسجد شد. به هنگام ورود علمدار

او، که حبیب بن عمار بوده، پرده پرچم او به در مسجد گرفت و پاره شد. آنگاه منافقین به حقیقت علم و صداقت امیرالمؤمنین(علیه السلام) پی بردند.

۵ . تمامی نهج البلاغه حکایت از اخباری مثل غلبه مغول ها، سلطنت چنگیزخان،

۱ . ممکن است هر دوی آن ها نیز در دو مجلس مختلف چنین سؤالی را پرسیده باشند.

صفحه ۲۱۸

حالات خلفای جور و طرز رفتار با شیعیان را پیش بینی نموده که همه آن ها در صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مفصلاً بیان شده است.

۶ . علی(علیه السلام) به اهل کوفه خبر داد که به زودی معاویه بر آن ها چیره شده و آن ها را به سب و لعن امیرالمؤمنین وادار می کند. پس از شهادت امام علی(علیه السلام)، معاویه بر کوفه مستولی شدو مردم را به سب و لعن امیرالمؤمنین(علیه السلام) و تبری جستن از ایشان امر می کرد. این کار تا هشتاد سال ادامه داشت و حتی در خطبه های نماز و منابر، ایشان را سب کرده و لعنت می فرستادند. تا این که در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز، این عمل قبیح ممنوع شد.

۷ . قبل از وقوع جنگ نهروان که با خوارج اتفاق افتاد، امام خبر قتل تزمله، رئیس فرقه خوارج که معروف به ذوالثدیه بود را داد. ایشان فرمودند: که در این جنگ بیش از ده نفر نجات پیدا نمی کنند و بیش از ده نفر از مسلمانان کشته نمی شود. بعدها تمامی فرمایشات ایشان عیناً به وقوع پیوست.

۸ . ابن اثیر در جلد چهارم اسد الغابه نقل نموده: زمانی که عبد

الرحمن بن ملجم مرادی به حضور امام علی(علیه السـلام) رسـید در حضور اصحاب، زبان به مدح آن حضرت گشود و با زبان شعر گفت: خداونـد تو را به امامت خلق برگزیـده، و تو بری و خالص از عیب و نقصـی، تو صاحب جود و سـخایی و.... جمیع اصـحاب از کثرت علاـقه ابن ملجم به امـام علی(علیه السـلام) و نیز از زبـان شـیوای او متعجب شـده و انگشت حیرت به دهـان گرفتند. ولی امام در پاسخ وی و با زبان شـعر گفت: من تو را نصیحت می کنم که علناً و آشکارا از دوستان من باشی حال آن که از دشـمنان من باشـی. من زندگانی تو را می خواهم و تو مرگ و کشـتن مرا می خواهی. تو ای غدّار ظاهر دوست، از قبیله مرادی هستی. عبد الرحمن گفت: مثل این که اسم مرا شنیده ای و از من خوشتان نمی آید. امام گفت: نه، به وضوح و آشکارا می بینم که تو قاتل منی و محاسـنم را به خون سـرم خضاب خواهی کرد. ابن ملجم گفت: اگر چنین است پس دسـتور دهید تا مرا به قتـل برساننـد. حضار نیز چنین تقاضایی را نمودنـد. امام در پاسـخ گفت: دینم اجازه قصاص قبل از جنایت را به من نمی دهد.

۹ فخر الدین طریحی نجفی در کتاب معروف «مجمع البحرین» که بیش از سیصد

صفحه ۲۱۹

سـال پیش تـالیف شـده اسـت دربـاره لغت «کـوکب» از امیرالمـؤمنین(علیه السـلام) چنین نقـل می کنـد: «این سـتارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مثل شهرهای روی زمین.»(۱)

۱۰ نقل کرده اند: وقتی ریحانه رسول الله امام حسین(علیه السلام) به دنیا آمد، مردم گروه

گروه بر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) وارد می شدند و به آن حضـرت تبریک می گفتند. شخصی در میان جمعیت به ایشان گفت: یـا رسول الله! امروز از امام علی(علیه السـلام) امر عجیبی دیـدم. وقتی خواستیم برای تبریک خـدمتتان برسـیم، علی(علیه السـلام) ما را منع کرد و گفت: یکصد و بیست هزار فرشته از آسمان نازل شده اند و در حضور پیغمبر(صلی الله علیه وآله) می باشـند. ما متعجب شدیم که علی(علیه السـلام) چگونه از شـمار این فرشـتگان آگاه است. آیا شـما به ایشان چیزی فرموده اید؟ پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) تبسـمی نموده، از علی(علیه السـلام) پرسـید: چگونه تعـداد فرشـتگان را شـمردی؟ حضـرت فرمود: ملائکی که بر شـما وارد می شدند و سـلام می کردند، هر کدام با زبانی و لغتی با شـما صـحبت می کردند. من آن لغت ها را شمردم و دیـدم که بـا یکصـد و بیست هزار لغت بـا شـما صـحبت کرده انـد، پس آمـار فرشـتگان را دریـافتم. آنگـاه حضـرت رسول(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا اباالحسن.»(۲)

۱ . مجمع البحریـن، ج ۴، ص۵۹ ; مسـتدرک البحـار، ج ۹، ص۲۰ ; شـبهای پیشاور صص۹۵۱ و ۹۵۸ «هـذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن الّتی فی الأرض».

۲ . منـاقب آل ابی طالب، ج ۱، ص۳۳۱ ; بحار الانوار، ج ۴۰، ص۱۷۱ ; شبهای پیشاور، ص۹۶۱ «زادک الله علماً و حلماً یا أبا الحسن».

صفحه ۲۲۰

سجده ی شیعیان بر مُهر و تربت

پرسش: چرا شیعیان بر مهر و تربت سجده می کنند؟

پاسخ: بخاری در صحیح از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کند: جُعِلَت لی الأرضُ مسجداً

وطهوراً; زمین سجدگاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است.(۱)

سجده کردن یعنی صورت روی زمین گذاردن، آن هم زمین پاک. لذا شیعیان به تاسی از پیغمبر خود که سجده بر زمین را واجب می دانند، بر زمین سجده می کنند.

به دلیل آن که اغلب خانه ها، منازل و مساجد، مفروش می باشد و دسترسی به زمین آسان نیست و از طرفی جمع کردن فرش ها در وقت نماز ممکن و مقدور نمی باشد، لذا شیعیان قطعاتی از زمین و خاک پاک را که مهر یا تربت نامیده می شود با خود همراه دارند تا برای سجده کردن به زحمت نیفتند. بنابراین شیعیان همواره مهری را به نیت قطعه ای از زمین همراه دارند تا بتوانند مطابق دستور قرآن مجید سجده نمایند. این قطعه از زمین، آن طور که مغرضان بر ضد شیعیان تبلیغ می کنند به نیت بت نمی باشد.

اخباری از اهل بیت طهارت رسیده است که سجده بر تربت پاک حسین که به خاک کربلا معروف است، موجب فضیلت بیشتر و ثواب زیادتر می شود. بدیهی است که سجده بر تربت کربلا ـ مستحب است و واجب نیست. در مورد اهمیت خاک کربلا، جلال الدین سیوطی در خصائص الکبری از ام سلمه و نیز عایشه نقل می کند: «دیدم حسین(علیه السلام)در آغوش جدش رسول الله(صلی الله علیه وآله) نشسته است و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت می باشد. آن حضرت آن خاک را می بوسد و می گرید. ام سلمه پرسید یا رسول الله! این خاک چیست؟ ایشان فرمود: جبرئیل مرا خبر داده است که حسینم را در سرزمین عراق می کشند. این

خاک را از آنجا برایم آورده است، و من بر مصایب حسینم گریه می کنم. سپس تربت را به ام سلمه داد و فرمود: چون دیدی این خاک به خون تبدیل

۱ . کتاب الصلاه، ص۹۱

صفحه ۲۲۱

شد، پس بدان که حسینم را کشته اند. ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاه داشت تا در ظهر روز عاشورای سال ۶۱ هجری، آن خاک به خون تبدیل شد و ام سلمه دریافت که حسین را به شهادت رسانده اند.»

بر این اساس، اعتقاد شیعیان که گرفته از نص قرآن و سنت پیامبر و توضیحات ائمه معصومین (عترت پیامبر و ثقل اصغر) است، سجده بر وجه الارض است، یعنی خود زمین و هرچه مصداق زمین باشد، مانند سنگ بشرط آن که نظیر طلا و نقره (و سایر فلزات و سنگهای قیمتی) معدنی نباشد و چیزهایی که از زمین می روید، (بشرط آن که خوراکی و پوشاکی نظیر پنبه نباشد). لذا بهتر است سجده بر خاک کند و فرش و آسفالت (قیر) و نظایر آن ها چون از مواد معدنی است نمی توان بر آن سجده کرد.

سجده بر خاک کربلا (با حکمت هایی که ائمه فرموده اند) فضیلت بیشتری دارد، چون شهادت امام حسین نمونه کامل بندگی است و در کربلا سر به خاک بندگی نهاد

و در این راه خون او بر زمین ریخته شد. لذا سجده بر خاک کربلا نه تنها شرک

نیست، بلکه توحید کامل است و سجده برای امام حسین نیست، سجده بر بهترین

خاک است برای خدا. اگر سجده بر تربت امام حسین شرک باشد، سجده ملائکه بر خاک آدم هم شرک است. در حالی که

خداوند هرگز دستور به شرک نمی دهد، بلکه به توحید کامل دستور می دهد. شیطان که ظرفیت توحید کامل را نداشت، سجده نکرد. لذا سجده ما، سجده بر خاک کاملترین خلیفه خدا در زمان خود و به امر خدا و برای خدا است.

شواهدی از فعل پیامبر و صحابه

مسلم در صحیح خود به سند صحیح از انس روایت کرده است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) قطعه حصیری داشت بنام خمره و بر آن نماز می خواند.(۱)

در سنن الکبری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند: نماز ظهر را با پیامبر

۱ . صحیح مسلم ۱، ص۱۰۱ ; مجمع الزوائد ۲، ص۵۷

صفحه ۲۲۲

می خواندم پس مشتی از سنگ ریزه و شن از زمین بر می داشتم، تا خنک شود و بر آن سجده می کردم.(۱)

در سنن بیهقی از صالح سبایی نقل می کند: پیامبر شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود که بر پیشانی خود دستاری بسته بود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) عمامه را از پیشانی وی کنار زد.(۲)

در همان کتاب از عیاض بن عبدالله قرشی نقل می کند: پیامبر خدا مردی را در حال سجده دید که بر گوشه عمامه خود سجده می کند پس با دست اشاره کرد دستار خود را بردار و به پیشانی او اشاره فرمود.

نافع می گوید: عبدالله بن عمر بن الخطاب به هنگام سجده دستار خود را برمی داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد.(۳)

۱ . سنن الکبری ۲، ص۴۳۹

۲ . سنن بیهقی، ج۲، ص۱۰۵

۳ . سنن بیهقی، ج۲، ص۱۰۵

صفحه ۲۲۳

اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر

پرسش: آیا مذهب چهارگانه با یکدیگر اختلاف دارند؟ آیا هیچ یک از نظرات آن ها با نص قرآن مخالف است؟

پاسخ: یکی از اعمال مسلم آن در باب طهارت، وضو و غسل با آب مطلق و پاک می باشد. خداوند در قرآن مجید می فرماید: } إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَی الْمَرافِقِ {; «چون برای اقامه نماز برخاستید پس صورت و دست هایتان

را تا مرفق بشویید.»(۱) این آب بایـد پاک باشـد و اگر یافت نشـد، بایـد تیمم نمود. در سوره نسا آمده است: } فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ {; «چون آب نیابید پس با خاک پاک تیمم کنید و به صورت و دست هایتان مسح بکشید.»(۲)از این دو

آیه استنباط می شود که برای نماز خواندن راه حل دیگری وجود ندارد. این حکم مورد اتفاق شیعیان، مالکی ها و شافعی ها می باشد. امام اعظم ابوحنیفه که غالب فتواهایش بر اساس قیاس است، حکم می دهد که اگر در سفر آب نیافتید، عمل غسل و وضو را می توان با نبیذ (آب خرما) انجام داد. این مطلب در صحیح بخاری نیز تأیید شده به طوری که بخاری در صحیح خود فصلی را با عنوان «لا یجوز الوضوء بالنبیذ ولا المسکر» دارد. امام فخر رازی نیز در جلد سوم تفسیر مفاتیح الغیب خود در ذیل آیه تیمم می گوید: «شافعی وضو با آب خرما را جایز نمی داند حال آن که ابوحنیفه آن را در سفر جایز می داند.»(۳) برخی دلیل ابوحنیفه را حدیثی از ابو زید مولی عمر بن حریت نقل می کنند که ابن مسعود در لیله الجن با رسول الله(صلی الله علیه وآله) بود و چون آب نداشتند حضرت فرمود: چون هم خرما و هم آب، پاک بوده است با همان آب خرمایی که داری می توانی

۱ . مائده (۵): ۶

۲ . سوره نسا (۴): آیه ۴۳.

۳ . شبهای پیشاور، ص۸۷۷ «قال الشافعی رحمه الله لا ـ یجوز الوضوء به نبیذ التمر و قال ابوحنیفه رحمه الله یجوز ذلک فی السفر».

وضو بگیری.

این حدیث به چند دلیل باطل است. اولاً پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در لیله الجن تنها بوده و خود عبدالله بن مسعود گفته است: در لیله الجن احدی با رسول الله(صلی الله علیه وآله) نبود. ثانیاً لیله الجن در مکه و قبل از هجرت اتفاق افتاده و آیه تیمم

در مـدینه نازل شـده است. بنابراین حتی در صورت درست بودن این حـدیث، این آیه ناسخ آن می باشد. ثالثاً ذهبی در میزان الاعتدال این مرد را شناخته شده نمی داند و می گوید هیچ حدیث دیگری از او نقل نشده است.

در آیه دیگری از سوره مائده آمـده است: } وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَی الْكَعْبَیْنِ {; سـر و پاهـای خود را تا بر آمـدگی پشت آن مسح کنید.»(۱) همین آیه نیز می فرماید: } فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَیْدِیَكُمْ {; «صورت و دست های خود را بشویید.»(۲) به دلیل وجود «واو عطف» باید ترتیب به همان جوری که در قرآن مجید آمده است، باشد. بدین ترتیب باید اول صورت و بعد دست ها شسـته شود. به همین دلیل، در دنباله آیه آمده است: ابتدا مسح سر و سپس مسح پشت پاها وجوب پیدا می کند. لکن اکثر علمای اهل سـنت، فتوا به شسـتن تمام پا در وضو می دهند. جالب است که در مسافرت یا جایی که مشکل باشد، مسح بر جوراب یـا کفش را مجاز می داننـد که این عمل بر خلاف دسـتور و فتوای اول می باشـد. به دلیل آن که در آنجا می گوینـد: پاها را بایـد شـست و مسـح را بر آن جایز نمی داننـد. به طریق اولی مسـح بر کفش و جوراب نیز نبایـد کافی باشد. هیچ دلیل، حدیث، روایت و آیه ای وجود ندارد و معلوم نیست که چرا شستشوی پا را به مسح جوراب و کفش تنزل داده اند؟

در حالی که آیه شـریفه دلالت بر مسـح دارد } وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ { امام فخر رازی بیان می کند که امام احمد حنبل، اسـحق، سفیان

ثوری و اوزاعی فتوای جایز بودن مسح بر عمامه و کلاه را داده اند!

۱ . مائده (۵): ۶

۲ . مائده (۵): ۶

صفحه ۲۲۵

بسیاری از فقهای اهل سنت، فرش های بافته شده از پشم، پنبه، ابریشم، چرم، آکریلیک، مشمع، موکت و کلًا هر آنچه که روی زمین پهن شده باشد را جزو زمین می دانند و سجده بر آن را مجاز می دانند. در صورتی که اگر از کارشناسان، متخصصان و دانشمندان پرسیده شود که آیا این موارد جزو زمین هستند؟ پاسخ منفی خواهند داد.

از این قبیل اختلافات بین فرق چهارگانه اهل سنت، بسیار دیده می شود و اصلًا به یکدیگر نیز هیچ اعتراضی نمی کنند. در حالی که برخی از این فتاوی بر خلاف نص صریح قرآن می باشد.

صفحه ۲۲۶

نماز تراویح چیست؟

پرسش: نماز تراویح چیست و در کجا تشریع شده است؟

پاسخ: نوافل شبهای ماه مبارک رمضان مورد قبول فریقین است و پیامبر فقط آن را به صورت فرادی می خوانده و امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت همگی آن را مانند بقیه نمازهای مستحبی به صورت فرادی می خواندند.

طبق نقل بخاری عمر بن الخطاب دستور به جماعت داد و از کرده خود خشنود بود و می گفت «نعم البدعه هذه...» (این چه بدعت خوبی است؟!)(۱)

قسطلانی آن را تشریع عمر می داند عمر آن را با تعبیر بدعت آورد; چون پیامبر برای مردم جماعت خواندن نماز تراویح را بیان نکرده و درزمان ابوبکر نبوده است.(۲)

عینی: عمر تعبیر «بدعت» آورد; چون پیامبر جماعت را برای این نماز تشریع نکرد و در زمان ابوبکر هم نبود.(۳)

قلقشندی: عمر اولین کسی است که جماعت رمضان را تشریع کرد و آن در سال ۱۴ هجری بود.(۴)

بیهقی چهار روایت از قول امیرالمؤمنین نقل می کند و خودش سند همه را ضعیف می

شمرد که در آن ها امیرالمؤمنین نماز تراویح را تأیید کرده اند.

ائمه شیعه همگی نماز تراویح را بدعت وجماعت نمازمستحبی راحرام دانسته اند.(۵)

عبدالله بن عمر بشدت از آن نهی می کرده است.

در جواز به جماعت خواندن نوافل رمضان هیچ روایتی از پیامبر و اهل بیت پیامبر نرسیده است.(۶)

۱ . صحیح بخاری، ج ۱، ص۳۴۲

۲ . ارشاد الساری ج ۴، ص۶۵۶

۳ . عمده القاری، ج ۱۱، ص۱۲۶

۴ . مآثر الاناقه فی معالم الخلافه، ج۲، ص۳۳۷

۵ . سرائر، ج۳، ص۶۳۹

۶ . پاسخ به برخی شبهات طبسی.

صفحه ۲۲۷

آیا شیعه حق است با این که در اقلیت است؟

پرسش: آیا شیعه ای که در اقلیت است و پیروان اندکی دارد، می تواند بر حق باشد؟

پاسخ: آمارهای فعلی دنیا نشان می دهد که جمعیت دنیا بیش از ۶ میلیارد نفر است. کل مسلمانان (شامل شیعیان و مذاهب چهارگانه شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی و نیز وهابیون) حدود ۵/۱ میلیارد و جمعیت شیعیان به تنهایی حدود ۳۵۰ میلیون نفر می باشد. بیش از ۲ میلیارد از جمعیت ۶ میلیاردی جهان در چین و هندوستان زندگی می کند که اکثریت قریب به اتفاق آنان بت پرست، گاو پرست و حتی شیطان پرست هستند.

اگر منطق سؤال فوق صحیح باشد بدان معنا است که می توان آن را تعمیم داده و پرسید: «اگر اسلام و دین محمد(صلی الله علیه وآله) بر حق است، پس چرا مسلمین در اقلیت هستند و اکثر مردم جهان آن را نپذیرفته اند؟»

در پاسخ به هر دو سؤال باید گفت: هرگز اکثریت، نشانه حقانیت نمی باشد و تعداد پیروان و طرفداران یک عقیده، موجب شناخت حق

و باطل نمی شود. زیرا در این صورت هم شیعه، هم اسلام و هم توحید و نبوت را نمی توان بر حق دانست؟

استناد به قرآن مجید و بیان حدیثی از امام الموحدین علی(علیه السلام) پشتوانه این استدلال است. قرآن مجید در بسیاری از موارد به تعریف و تمجید اقلیت ها و نکوهش اکثریت پرداخته است. برای مثال در سوره اعراف می فرماید: } وَلا تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شاکِرِینَ {; «اکثر آنان را شاکر و سپاسگزار نخواهی یافت.»(۱) در سوره انفال نیز می فرماید: } إِنْ أَوْلِیاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَلکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ {; «به جز پرهیزگاران کسی اولیای او نیست و البته اکثر آنان نمی دانند.»(۲) در سوره سبا نیز آمده است: } وَقَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ {; و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.»(۳)

۱ . اعراف (۷): ۱۷

۲ . انفال (۸): ۳۴

۳ . سبأ (۳۴): ۳۶

صفحه ۲۲۸

بر اساس همین آیات است که امیر مؤمنان، در جریان جنگ جمل در پاسخ فردی که پرسید «چطور ممکن است این همه مخالفان تو که اکثریت را تشکیل می دهند بر باطل باشند؟» فرمود: «حق و باطل را با تعداد پیروان آن نمی توان شناخت. حق را بشناس، سپس اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، آنگاه اهل آن را خواهی شناخت.»(۱)

از سوی دیگر، یکی از منابع فقه، اجماع است. اجماع، عبارت است از اتفاق نظر تمامی مسلمین جهان بر انجام امری. در این اصل، یک نکته مهم نهفته است که اقلیت خواص مسلمین، باید همراه و همگام با اکثریت باشند تا اجماع حاصل شود. در غیر این صورت اجماع حاصل نمی شود و اکثریت به وقوع می پیوندد. البته واضح است

که تفاوت اکثریت و اجماع در همین است. لذا می توان استنباط نمود که در اینجا اقلیت، ممکن است بر حق باشد در حالی که اکثریت نظر دیگری دارند.

به همین جهت است که اکثریت، جزو منابع فقه به حساب نیامده و از اجماع به عنوان منابع فقه یاد شده است.

۱ . الانساب الاشراف، ص۲۳۸ «إنّ الحقّ والباطل لا یعرفان بأقدار الرّجال. اعرف الحق تعرف أهله، اعرف الباطل تعرف أهله».

صفحه ۲۲۹

دلایل مؤمن بودن ابوطالب

پرسش: آیا ابوطالب مؤمن بوده است؟ به چه دلیل؟!

پاسخ:

۱ . اصبغ ابن نباته که از روات مورد وثوق اهل سنت است از امیرالمؤمنین نقل می کند:

به خدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بت را عبادت نکردند.

۲ . خطبه عقد پیامبر و حضرت خدیجه را که حضرت ابوطالب انشاء کرد، حکایت بر اعتقاد به توحید و نبوت ابراهیم و اسماعیل دارد «الحمد لله الذی جعلنا من ذریه ابراهیم...»

۳ . سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب روایت کرده که ابوطالب به فرزندش علی(علیه السلام) دستور داد همواره پشتیبان و کمک و یاری دهنده «پیامبر» باش. در نتیجه، اولا اقرار به پیامبری پیامبر کرده است. ثانیاً به فرزندش دستور داده از پیامبر پشتیبانی کند.

۴ . جریان دفاع از پیامبر در شعب: اگر کسی به پیامبر ایمان نداشته باشد، این چنین تا پای جان از پیامبر دفاع می کند. مگر بقیه عموهای پیامبر چنین دفاعی از پیامبر داشتند؟! هیچ کس به اندازه ابوطالب از پیامبر دفاع نکرد.

۵ . به فرزندش جعفر طیار دستور داد به او ایمان بیاور، پشت سر

پیامبر نماز بگزار. جعفر هم ایمان آورد و نماز گزارد و این اشعار را ابوطالب سرود که دلیل بر ایمان

اوست:

إن علیاً و جعفراً ثقتی *** عند ملم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمّکما *** أخی لأمّی من بینهم و أبی

و الله لا أخذل النّبی و لا *** یخذله من بنی ذو حسب

صفحه ۲۳۰

علی و جعفر مورد وثوق من هستند، در روزهای سخت و گرفتاری ها پشتیبان من هستند، وانگذارید پسر عم خود را یاری نمایید، پسر برادر پدر و مادری من، به خدا دست از یاری پیامبر بر نمی دارم، پیامبری که دارای حسب و نسب است.

در این اشعار: ۱ . دوبار اقرار به پیامبری پیامبر نموده، ۲ . بهترین فرزندانش را به پشتیبانی او واداشته، ۳ . اعلام پشتیبانی شدید از پیامبر نموده، ۴ . اقرار به توحید هم در قسم اوست به بت ها قسم نخورده است; دیوان ابوطالب پر از اشعار توحیدی است.

۶ . پیامبر بعد از وفات او گریه شدیدی کرد و به امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) دستور داد او را چون بقیه مؤمنین کفن و دفن کنند و مدتی از خانه بیرون نمی آمد و برای او استغفار می کرد. اگر مشرک بود پیامبر با } إِنَّ اللهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ {(۱)برای او استغفار می کرد؟!(۲)

۷ . برای دفاع از پیامبر ایمان خود را ظاهر نکرد تا بتواند در میان مشرکین از پیامبر دفاع کند و لذا تا وفات کرد خداوند به پیامبر دستور داد که از مکه خارج شو که دیگر ابی طالب نیست که از تو دفاع کند و او هجرت

کرد.

۱ . نساء (۴): ۱۱۶

۲ . طبقات محمّد ابن سعد، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، الاسلام فی العم وآباء، محمّد بن سیّد رسول برزنجی، خواص الامه، سبط ابن جوزی، تاریخ دمشق ابن عساکر.

صفحه ۲۳۱

دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی(ع)

پرسش: چرا مردم شیفته و دلباخته علی ابن ابی طالب(علیه السلام)هستند؟

پاسخ: ابن هجر از علمای اهل سنت چهل حدیث در فضائل امیرالمؤمنین انتخاب کرده و در کتاب «صواعق محرقه» نقل کرده. در حدیث ۱۷ به نقل از پیامبر روایت شده: هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته، هر که مرا دوست دارد خدا را دوست دارد، کسی که علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

او در حدیث ۸ می گوید: مرا به جز مؤمنین دوست ندارند و به جز منافقین با من دشمن نیستند.

در حدیث نهم که حدیث مدینه است، پیامبر فرمود: من شهر علمم و علی درب آن شهر، هر کس بخواهد به آن وارد شود باید به جانب در رود. این احادیث به خاطر فضایلی است که خداوند به امیرالمؤمنین عطا فرموده است. فضایل و کمالات امیرالمؤمنین نه تنها به شهادت پیامبر در هیچ یک از صحابه وجود نداشته، بلکه به شهادت دوست و دشمن در بزرگان عالم بی نظیر بوده است و البته انسان ها فطرتاً شیفته کمالات هستند.

انسان ها فطرتاً عدالت را دوست دارند هر چند در عمل تحمل آن را کمتر دارند، ولی به عدالت گستران عشق میورزند.

امیرالمؤمنین شخصیتی است که دشمن بزرگ آن حضرت یعنی معاویه در مقابل کمالات آن حضرت سر خضوع

فرود آورده و بعد از شهادت ایشان گفته است: «مادر دهر عقیم است که فرزندی چون فرزند ابوطالب بزاید.»

از نظر علم: امیرالمؤمنین باب علم پیامبر است و عالم به ظاهر و باطن اولین و آخرین است و دشمنان همه اقرار کرده اند.

از نظر شجاعت: حرف اول در جبهه های جهاد می زده و پیامبر به فرمان الهی فرماندهی را به امیرالمؤمنین می سپرده است.

صفحه ۲۳۲

از نظر ایثار: در لیله المبیت در شب هجرت به جای پیامبر خوابید و جان خود را سپر بلای جان پیامبر قرار داد.

از نظر صبر: هنگامی که به خانه اش حمله شد، به خاطر حفظ اسلام در عین قدرت صبر پیشه کرد و شمشیر نکشید.

از نظر کمک به فقرا: آیات زیادی چون آیه اطعام و ولایت و... در شأن ایشان نازل شد.

از نظر تقوی: هرگز سیاست بازی را بر اصول ترجیح نداد و هرگز از اصول عدول نکرد.

از نظر خلوص: خالصاً لوجه الله... اطعام می کرد } إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ {آیه ۹ دهر).

جهاد می کرد، از حق خود می گذشت، خلافت می کرد، هدفش فقط جلب رضایت خدا بود (بقره ۲۰۷ و ۲۶۵).

از نظر زهد: هرگز یک وعده غذای کامل با یک خورشت آن هم نمک نخورد! و دنیا را سه طلاقه کرد.

... و در هر کمالی هیچ مانندی نداشت که با او مقایسه شود.

بنابراین چنانچه فضایل امیرالمؤمنین حتی بدون ذکر نام برای هر انسانی گفته شود، شیفته آن حضرت می شود.

علاوه بر کمالاتی نظیر شجاعت، علم، فصاحت و سایر خصلت های حمیده ای که پروردگار عالم به امام(علیه السلام) عنایت

فرموده است، و هر کدام به تنهایی می تواند دلیلی بر محبوبیت آن بزرگوار باشد; پاسخ این سؤال نیازمند مقدمه مختصری است که در زیر بدان اشاره می شود:

اکثر مردم در این دنیا چنین می پندارند که: حق آن ها ضایع گشته و آنچه بهره آن ها بوده است، دیگران غصب نموده اند.

اکثر کسانی که استحقاق مقام و منصبی را دارند، از آنچه که شایسته آن ها است محرومند.

صفحه ۲۳۳

چه بسا عالمانی که از متاع دنیا بهره ای نبرده، و در کنار خود جاهلی را می بینند که از تمام امکانات زندگی بهره مند است.

چه بسیارند شجاعانی که در میدان های نبرد، دلاوری هایی از خود نشان داده و جان فشانی ها نموده اند; ولی در میدان زندگی از امکانات اولیه زندگی بی بهره و محرومند. در حالی که افراد بزدل و ترسو را که از سایه آن شجاعان، در هراسند، می بیند که مالک بخش عظیمی از دنیا گشته و مال و منال بسیار فراهم آورده اند.

چه بسا افراد عاقل و با کیاست و مدبر که روزگار را به سختی می گذرانند، در حالی که ابلهانی را می توان دید که گویی زر و سیم از آسمان و زمین بر ایشان می بارد.

چه بسیار افراد مؤمنی که از روی اخلاص، در راه بندگی حق گام نهاده و عمر خویش را صرف طاعت و عبادت حق تعالی نموده اند; ولی محرومیت ها و تنگناهای زندگی از هر سو آن ها را احاطه نموده است. حال آن که افراد لا ابالی را می بینند که از زندگی مرفهی برخوردارند.

چه بسیارند افرادی که به خاطر نبوغ، کیاست

و تدبیر خویش استحقاق نعمت ها و مزایای زندگی را دا□…Ђولی به دیگران، یعنی: کسانی که از خصایل ذاتی محرومند، محتاج گشته و مجبور به خضوع و خشوع در برابر آن ها می گردند.

از این افراد که بگذریم در میان صاحبان حرفه و فن به همین منوال است.

آنان که از همه ماهرتر و کارآیی بیشتری دارند، نوعاً با مشقت و سختی های بسیار روبرو بوده و زندگی را به سختی می گذرانند، در حالی که افرادی که شاگرد آن ها نیز نمی توانند باشند، بازارشان گرم و روزگارشان به سامان است.

علاوه بر این ها چون توده مردم، ناز و نعمت اهل دنیا و زرق و برق زندگی آن ها را از یک طرف، و محرومیت و بیچارگی خویش را از طرف دیگر مشاهده می کنند، عموماً نسبت به دنیا دچار کینه و بغضند، و چنین احساس می کنند که حق آن ها ضایع گشته و ثمره کار و کوشش آن ها در سفره اغنیا و ثروتمندان گرد آمده است.

پس از بیان این مقدمه باید دانست که علی(علیه السلام)، نه فقط ذی حقی بود که از حقش محروم گشت، بلکه پیشوای محرومین و سید و بزرگ کسانی است که حقشان ضایع گشته

صفحه ۲۳۴

است. بدیهی است افرادی که احساس می کنند حق شان پایمال گشته و متحمل ذلت و خواری شده اند، هوادار یکدیگر بوده و به دلیل مصیبتی که به آن ها رسیده و ظلمی که بر آن ها رفته است، درد مشترکی را احساس می کنند و بر علیه کسانی که حقوق آن ها را پایمال کرده اند، یک دست و یک صدا شوند.

حال

باید گفت: وقتی این محرومین که جملگی در یک سطح قرار دارند، نسبت به هم این چنین همدلی داشته و هر کدام غم دیگری را غم خود می دانند، نسبت به بزرگ مردی والا مقام که تمام فضایل عالی انسانی را دارا بوده، و مراتب والای شرافت و کرامت را از آن خود ساخته است، و با وجود همه این خصوصیات، آن چنان مظلوم واقع گشته که او را مظلوم عالم می دانند، چه احساس و قضاوتی باید داشته باشند؟!

علی(علیه السلام) مردی بود که دنیا تلخی های بسیاری به او چشانید. مصیبت از پی مصیبت و اندوه پس از اندوه به ایشان روی آورد و در طول زندگی خویش، هم از بیگانه و هم از آشنا، نامردمی ها دیده است. کسانی که اصلاً قابل قیاس با وی نبوده اند را بر خود مسلط دیده و بر علی(علیه السلام)، فرزندان و عشیره اش حکومت نموده و مسلط شدند.

حتی کسانی که خود، پای بند دین و مذهب نبوده اند او را سب نموده و کافر و بی نماز می خواندند. سرانجام نیز این انسان بزرگوار و شریف را در محراب عبادت به شهادت رساندند. پس از او فرزندانش یکی یکی به تیغ ستم کشته شده و حریم او به اسارت رفته، نوادگان و عموزادگانش از هر سوی تحت تعقیب قرار گرفتند و در هر کجا که به چنگ افتادند: قتل، حبس، شکنجه و آزار در انتظارشان بود. با این که فضل و زهد، عبادت وجود، شهامت و بزرگواری و انتفاع خلق از او و فرزندانش بر احدی حتی دشمنانش پوشیده نیست.

آیا می شود بشریت خود

را به چنین شخصی وابسته نداند؟ آیا می شود دلها واله و شیدای او نبوده و در راه عشق و محبت او، از همه چیز خویش نگذرد؟ آیا انسان ها می توانند خود را یار و یاور این مظلوم ندانسته و به خاطر ظلم و ستمی که بر او رفته است، خشمگین نباشند؟ این معنا ریشه در جان انسان ها دارد و یک امر کاملاً فطری و طبیعی است.

صفحه ۲۳۵

حال فرض کنید: اگر جمعی کنار دریا ایستاده باشند و فردی که به شنا وارد نیست، در آب افتد و طعمه امواج دریا شود، تمام کسانی که ناظر این صحنه هستند، حد اقل بر او دل می سوزانند و بعضی هم برای نجات آن غریق، خود را به آب می افکنند و خود را با خطر هم آغوش می سازند. حال آن که در آن لحظه چشم داشت و توقع مزد و پاداش دنیوی و یا حتی اجر و ثواب اخروی را هم ندارند. چه بسا که برخی از آن ها در اعتقاد به خدا و قیامت سست باشند و یا حتی اعتقاد نداشته باشند; ولی همان رحم و عطوفت ذاتی که انسان ها نسبت به هم دارند، آن ها را به این کار وا می دارد.

همین طور است اگر حاکمی ستمگر بر مردم شهری مسلط شود و آن ها را به انواع عقوبت ها معذب سازد، نوعی همدلی و همبستگی بین آن مردم پیدا می شود و همگی برای رفع ظلم و ستم متحد می شوند، و غم دیگران را غم خود می پندارند. حال اگر فردی شریف و جلیل القدر، که نزد همه آن

ها محترم است بیش از دیگران مورد ظلم و آزار حاکم قرار گیرد، اموال و دارایی اش به یغما رود، همسر عفیفه اش مورد ضرب و شتم قرار گیرد، فرزندان و بستگانش به قتل رسیده و تحت تعقیب باشند، اینان بیشتر دور او را گرفته و هر چه ظلم و ستم بر او بیشتر شود گرایش مردم نسبت به او بیشتر خواهد شد; زیرا فطرت انسان ها این امر را ایجاب می کند و علی(علیه السلام) مصداق چنین فرد محبوبی است.(۱)

دوستی علی، ملاک پاکی نطفه

ابوبکر می گوید: پیامبر را در خیمه با علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) دیدم، فرمود: ای جماعت مسلمانان، من در صلح و مسالمت با کسی هستم که با اهل خیمه در صلح باشد و با کسی که با آن ها در جنگ باشد در جنگم. دوست دارم کسی را که آن ها را دوست داشته باشد. دوست نمی دارد آن ها را مگر حلال زاده و دشمنی نمی کند با آنان

۱ . این مطالب از شرح خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه ابن ابی الحدید گرفته شده است.

مگر حرامزاده.(۱)

احمد بن حنبل و شافعی از مالک بن انس نقل می کنند: ما اولاد حرامزاده را از راه بغض علی می شناسیم.(۲)

۱ . الریاض النضر، حافظ محب الدین طبری، ج۲ ص۱۸۹ ; الغدیر ۴ ص۳۲۳

۲ . اسنی المطالب ص۸ ; نهایه ابن الاثیر، ج۱ ص۱۱۸ ; الغدیر ۴ ص۳۲۲

گفتن حی علی خیر العمل در اذان

پرسش: آیا «حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ» جزو اذان بوده و یا کسی از صحابه و تابعین این جمله را در اذان آورده است؟

پاسخ:

ابن حزم در کتاب «المحلی»، طبق روایت صحیح از عبدالله ابن عمر و ابو امامه بن سهل بن حنیف نقل می کند (حتّی پس از حذف این جمله از اذان) اینان این جمله را در اذان خود می آورده اند.(۱)

حسن بن یحیی بن الجعد و زید بن ارقم و شافعی در یکی از دو قول خود این جمله را ذکر کرده اند.(۲)

بیهقی روایتی از امام علی بن الحسین نقل می کند که ایشان این جمله را می آورده و فرموده جزء اذان است.(۳)

بیهقی در سنن الکبری به روایت صحیح از عبدالله بن عمر نقل کرده که او این جمله را در اذان می آورده است.(۴)

تثویب که جایگزین «حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ» شده در یک خواب نقل شده است.(۵)

شوکانی در نیل الاوطار می گوید که شافعی از یکی از دو قولش گفته که حذف آن بدعت است.

ودر کتاب «بحر» گفته این (جایگزینی) را عمر ایجادکرده وفرزندش عبدالله بن عمر

۱ . المحلی، ج۳، ص ۱۶۰

۲ . نیل الاوطار، ج ۲، ص۳۹، ط دار الجیل بیروت.

۳ . السنن الکبری، ج ۱، ص۶۲۴

۴ . نیل الاوطار،

ج۲، ص۳۹

۵ . همان مأخذ.

صفحه ۲۳۸

گفته بدعت است.(۱)

شوكانى از علماى اهل سنّت در كتاب مذكور مى گويد هنگامى كه حضرت على(عليه السلام)تثويب در اذان «الصلاه خير من النوم» را شنيد فرمود «چيزى كه جزو اذان نيست به آن اضافه نكنيد.»

۱ . نيل الاوطار، ج۲، ص۳۸

صفحه ۲۳۹

گفتن أشهد أن عليّاً ولىّ الله در اذان

پرسش: آيا «أشهد أنَّ علياً ولىّ الله» جزء اذان است؟

پاسخ: خير، شيعه آن را جزو اذان نمى داند و هر كس آن را به قصد اجزاى اذان بخواند از نظر علماى شيعه بدعت و تشريع است و فقط آن را به عنوان ذكر مستحب دانسته اند.(۱)

۱ . شبهاى پيشاور، ۸۲۳

صفحه ۲۴۰

گفتن الصلاه خير من النوم در اذان صبح

پرسش: آيا عبارت «الصلاه خيرٌ من النوم» جزء اذان بوده يا بعد از آن به آن اضافه شده است؟

پاسخ:

۱ . در نيل الاوطار به روايت صحيح محمد بن اسحاق نقل مى كند كه در اذان نبوده است.(۱)

۲ . از سعيد بن مسيب در همين منبع نقل مى كند، اين كلمه در صلاه فجر اضافه شده است.

۳ . مالك در «موطأ» تصريح مى كند كه اين عبارت به امر عمر بن الخطاب به اذان صبح اضافه شده است. او مى گويد مؤذن نزد عمر آمد تا داخل شدن وقت نماز صبح را به او خبر دهد. ولى او را خفته يافت، لذا فرياد بر آورد: الصلاه خير من النوم، نماز از خوابيدن بهتر است، عمر دستور داد تا اين جمله را در اذان صبح قرار دهند.(۲)

۴ . شافعی آنرا مکروه و بدعت می داند و شوکانی می گوید: اگر جزو اذان بود حضـرت علی(علیه السلام) و عبدالله بن عمر و طاووس به آن اعتراض نمی کردند.(۳)

۵ . ابن جریح از عمر بن فحص نقل می کند که سعد نخستین کسی بود که در خلافت عمر این جمله را در اذان گفت.(۴)

۶ . ابن جز م می گوید: ما این جمله را نمی

گوییم چون در زمان رسول الله(صلی الله علیه وآله) نبوده است.(۵)

۱ . نیل الاوطار، ج۲، ص۳۷

۲ . الموطأ مالك، ج۱، ص۷۳

۳ . نیل الاوطار، ج۲، ص۳۸

۴ . مصنف عبد الرزاق ج ۱، ص۴۷۴

۵ . المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰

صفحه ۲۴۱

منابع

۱ احادیث ام المؤمنین عایشه، السید مرتضی العسکری.

۲ احیاء العلوم الدین، ابو حامد محمد بن محمد الغزالی (ف ۵۰۵ ق.)، صحح باشراف عبد العزیز عز الدین السیروان، دار القلم، بیروت.

۳ اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ق.)، صححه وعلق علیه وقدم له حسن المصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۴ اصول الکافی: محمد بن یعقوب کلینی، دفتر نشر فرهنگ اهل البیت وط نظم السلطنه، ۱۳۱۱.

۵ اضواء الصحیحین، شیخ محمد صادق. النجمی، موسسه المعارف الاسلامیه، قم.

۶ افحام الاعدا والخصوم، سید ناصر حسین موسوی هندی، مکتبه النینوی الحدیثه.

۷ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی، مصطفی محمد، مصر ۱۳۸۵ و ط کلیات الازهریه، ۱۳۹۶.

۸ الامالی، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ف ۴۶۰ ق.)، قدم له السید محمد صادق. بحر العلوم، المطبعه الحیدریه، النجف.

۹ الامالی، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (الصدوق.) (ف ۳۸۱ ق.)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۱۰ الامالی، ابوعبدالله محمد بن النعمان البغدادی (المفید) (ف ۴۱۳ ق.)، منشورات جماعه المدرسین قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۱ الامام علی بن ابی طالب(علیه السلام)، عبد الفتاح عبد المقصود، بیروت، منشورات مکتبه العرفان، ترجمه فارسی:

صفحه ۲۴۲

سید محمد مهدی جعفری، تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۱ ش.

۱۲ الامامه والسیاسه، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، تحقیق محمد الزینی، مؤسسه الحلبی و شرکاه، ط دار المعرفه، بیروت.

۱۳ الامامه والتبصره، ابن بابویه قمی.

۱۴ البدایه والنهایه: ابو الفدا ابن کثیر الدمشقی، مکتبه المعارف، بیروت ۱۹۹۶ م.

۱۵ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم بن

سلیمان الحسینی البحرانی (ف ۱۱۰۷ ق.)، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.

۱۶ التاریخ الکبیر، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، دار الفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۰۷ ق.

۱۷ التحفه السنیه، سید عبدالله جزایری.

۱۸ الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین عبد الرحمن، بن ابی بکر السیوطی (ف ۹۱۱ ق.)، الطبعه الاولی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۱۹ الحدائق الناضره، المحقق البحرانی.

۲۰ الخصال، شیخ صدوق.، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۳ ق.، قم، ایران.

۲۱ الخلاف، الشیخ الطوسی.

۲۲ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، المکتبه الاسلامی و الجعفری و غیر هما، تهران.

۲۳ الدرجات الرفیعه، السید علی ابن معصومخان، انتشارات بصیرتی، ۱۳۹۷ ق.، قم، ایران.

۲۴ السنن الکبری: ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، حیدر آباد دکن ۱۳۵۲.

۲۵ السیده فاطمه الزهرا، البیرمی.

۲۶ السیره النبویه، واخبار الخلفاء ابو حاتم محمد بن حبان ابن احمد البستی التمیمی (ت ۳۵۴ ق.)، صححه وعلق علیه السید عزیز بک و جماعه من العلماء، الطبعه الاولی، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۲۷ الشیعه فی احادیث الفریقین، ص۱۲۸ به نقل از مناقب، ص۲۲۶.

۲۸ الصحیح من السیره النبی الاعظم، جعفر مرتضی العاملی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۰ ق.

۲۹ الصراه المستقیم الی مستحقی التقدیم، بیاضی عاملی (۸۷۷ ق.)، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۴ ق.

۳۰ الصوارم المهرقه، الشهید نورالله التستری.

۳۱ الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع والزندقه، احمد بن محمد بن حجر الهیتمی (ف ۹۷۴ ق.)،

صفحه ۲۴۳

تخریج عبد الوهاب بن اللطیف، الطبعه الثانیه، مکتبه القاهره، ۱۳۸۵ق.

۳۲ العمده، ابن بطریق، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.، قم، ایران.

۳۳

الغارات، ابو اسحاق. ابراهيم بن محمد الكوفى المعروف بابن هلال الثقفى (ت ۲۸۳ ق.)، حققه وعلق عليه السيد عبد الزهراء الحسينى الخطيب، الطبعه الاولى، دار الاضواء، بيروت ۱۴۰۷ ق.

۳۴ الغدير فى الكتاب والسنّه، والادب العلامه الامينى، مكتبه الامام أميرالمؤمنين.

۳۵ الفايق فى غريب الحديث، جارالله زمخشرى، دار الكتب العلميه، بيروت.

۳۶ الفصول المهمه: فى معرفه الائمّه ابن صباغ المالكى، (ت۸۵۵) حققه سامى القرمزى، دار الحديث، ۱۴۲۲.

۳۷ القصائد والعلويات، ابن ابى الحديد، چاپ الاعلمى، بيروت.

۳۸ الكافئه، شيخ مفيد، دار المفيد. بيروت، لبنان.

۳۹ الكامل فى التاريخ، ابو الحسن على بن ابى الكرم (ابن اثير) دار الفكر، بيروت ۱۳۷۴.

۴۰ اللمعه البيضاء، التبريزى الانصارى.

۴۱ المباهله، سيد عبدالله الحسينى، مكتبه النجاح.

۴۲ المزار، شهيد اول.

۴۳ المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله بن عبدالله الحاكم نيسابورى (ف ۱۴۰۵ ق.)، دار المعرفه، بيروت.

۴۴ المصنف فى الاحاديث والاثار، ابوبكر عبدالله بن محمد ابن ابى شيبه (ت ۲۳۵ ق.)، تحقيق و تعليق: سعيد محمد اللحام، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۹ ق.

۴۵ المصنف، عبد الرزاق. صنعانى (۲۱۱ ق.)، تصحيح و تخريج: حبيب عبد الرحمن اعظمى، بيروت، المكتب الاسلامى، ۱۳۹۰ ق.

۴۶ المعجم الاوسط، الطبرانى

۴۷ المعجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى (ت ۳۶۰ ق.)، حققه و خرج احاديثه حمدى عبد المجيد السفلى، الطبعه الثانيه، مكتبه ابن تيميه، القاهره، ۱۴۰۴ ق.

۴۸ المعيار والموازنه، ابو جعفر الاسكافى، تحقيق: محمد باقر محمودى، بيروت، ۱۴۰۲ ق.

۴۹ المغنى فى ابواب التوحيد والعدل، قاضى عبد الجبار، ابو الحسن الاسد آبادى، تحقيق: الدكتور عبد الحليم محمود، الدكتور سليمان دنيا، مراجعه الدكتور ابراهيم مدكور، باشراف الدكتور طه حسين، الدار المصريه للتاليف

والترجمه.

صفحه ۲۴۴

۵۰ المفردات (مفردات غریب القرآن)، راغب اصفهانی، مصطفی البابی الحلبی، ۱۳۸۱ ق.، مصر.

۵۱ المناظرات فی الامامه، الشیخ عبدالله الحسن.

۵۲ المناقب، ابو امؤید الموفق بن احمد الحنفی المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمی) (ت ۵۶۸ ق.)، قدم له محمد رضا الموسوی الخراسان، مکتبه نینوی الحدیثه، طهران.

۵۳ الموضوعات، ابن الجوزی (۵۷ ق.)، تحقیق: عبد الرحمن محمد عثمان، مدینه، المکتبه السلفیه، ۱۳۸۶.

۵۴ الموطا، ابو عبدالله مالک بن انس (ت ۱۷۹ ق.) (همراه تنویر الحوالک)، دار احیاء الکتب العربیه، مصر.

۵۵ النص والاجتهاد: السید عبد الحسین شرف الدین الموسوی، مطبعه سید الشهدا، قم ۱۴۰۴.

۵۶ النهایه فی غریب الحدیث والاثر، مبارک بن محمد بن اثیر جر، دار الاحیاء الکتب العربیه، قاهره.

۵۷ انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق محمودی، موسسه الاعلمی، بیروت، لبنان.

۵۸ بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار: محمد باقر مجلسی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳.

۵۹ بحرانی در غایه المرام

۶۰ تاریخ بغداد او مدینه السلام، ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، دار الکتب العلمیه، بیروت.

۶۱ تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)، ابو جعفر محمد بن جریر الطبری (ت ۳۱۰ ق.)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعه الرابعه، دار المعارف، القاهره، ۱۹۷۹ م.

۶۲ تاریخ مدینه دمشق، تراجم النساء، ابوالقاسم علی ابن الحسن المعروف بابن عساکر (ت ۵۷۱ ق.)، تحقیق سکینه الشهابی، الطبعه الاولی، دار الفکر، دمشق، ۱۹۸۲ ق.

۶۳ تاریخ یعقوبی، احمد ابن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی (ت ۲۸۴ ق.)، دار صادر، بیروت.

۶۴ تاویل الآیات الظاهره، سید شرف الدین استر آبادی، چ امیر، ۱۴۰۷ ق.، قم، ایران.

۶۵ تحف العقول عن آل الرسول، ابو محمد الحسن بن علی

بن الحسین بن شعبه الحرانی (قرن چهارم)، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۴ ق.

۶۶ تذکره الموضوعات، محمد طاهر بن الهندی الفتنی.

۶۷ ترجمان حیات امام علی، ترجمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۳۸۰.

۶۸ ترجمه الامام الحسین و مقتله من الطبقات الکبری، ابو عبدالله محمد بن سعد (ت ۲۳۰ ق.)، تحقیق السید عبد العزیز الطباطبایی، الطبعه الاولی، مؤسسه آل البیت لاحیاء الثراث، قم، ۱۳۱۵ ق.

۶۹ تفسیر الصافی (کتاب الصافی فی تفسیر القرآن)، محمد بن المرتضی المدعو ملا محسن الفیض الکاشانی (ف ۱۰۹۱ ق.)، تصحیح حسن الحسینی اللواسانی النجفی، الطبعه الخامسه، المکتبه الاسلامیه،

صفحه ۲۴۵

تهران، ۱۳۵۶ ش.

۷۰ تفسیر العیاشی، ابو النضر محمد بن مسعود السلمی العیاشی (ت ۳۲۰ ق.)، تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی، المکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران.

۷۱ تفسیر القرآن العظیم، ابو الفدا ابن کثیر الدمشقی، دار المعرفه، بیروت

۷۲ تفسیر القرطبی، القریبی، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت.

۷۳ تفسیر المیزان (المیزان فی تفسیر القرآن)، السید محمد حسین الطباطبایی (ف ۱۳۶۰ ق.)، دار الکتاب الاسلامی، قم ۱۳۹۳ ق.

۷۴ تفسیر نور الثقلین، عبد علی علی بن جمعه العروسی الحویزی (ت ۱۱۱۲ ق.)، صححه و علق علیه و اشرف علی طبعه هاشم الرسولی المحلاتی، دار الکتب العلمیه، قم.

۷۵ تنبیه الغافلین، السید تحسین آل شبیب، مرکز الغدیر.

۷۶ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ابو حجاج یوسف المزی (۷۴۲ ق.)، تحقیق: بشار عواد، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۸ ق.

۷۷ جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی (ف ۹۱۱ ق.)، الطبعه الاولی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۷۸ جلوه هایی از عدالت مولود کعبه، نیرالسادات صانعی، تهران، انتشارات اندیشمند، ۱۳۷۹.

جواهر المطالب فی مناقب الامام علی(علیه السلام)، ابن الدمشقی.

۸۰ حقوق. آل البیت(علیهم السلام)، الشیخ محمد حسین الحاج.

۸۱ خلاصه عقبات النوار، السید حامد نقوی، بعث، قم.

۸۲ دفع شبه، التشبیه لابن الجوزی، مطبعه دار الامام النووی، عمان، اردن، تحقیق حسن السقاف.

۸۳ دلائل الامامه، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (از عالمان قرن چهارم)، منشورات المطبعه الحیدریه، النجف، ۱۳۸۳ ق.

۸۴ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین ابو جعفر احمد بن عبدالله الطبری (ت ۶۹۴ ق.)، بیروت.

۸۵ رفع المناره، محمود سعید ممدوح، دار الامام النووی، عمان، اردن.

۸۶ روضه الواعظین، ابو علی محمد بن الفتال النیسابوری (ف ۵۰۸ ق.)، الطبعه الاولی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

۸۷ سبل السلام، ابن حجر عسقلانی، المطعبه البابی الحلبی و اولاده، مصر.

صفحه ۲۴۶

۸۸ سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی.

۸۹ سقیفه و فدک، ابوبکر احمد بن عبد العزیز الجوهری (ت ۳۲۳ ق.)، روایه عز الدین عبد الحمید بن هبه الله بن ابی الحدید المعتزلی، تقدیم و جمع و تحقیق محمد هادی الامینی، مکتبه نینوی الحدیثه، طهران.

۹۰ سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید القروینی المعروف بابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۵ ق.

۹۱ سنن الترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی (ف ۲۹ ق.)، دار الفکر، بیروت.

۹۲ سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (ف ۴۸ ق.)، اشرف علی تحقیق الکتاب و خرج احادیثه شعیب الارنؤوط، الطبعه الثامنه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۹۳ شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، دار الکتاب الاسلامی تهران ۱۳۴۹.

شرح سنن النسائی، جلال الدین سیوطی و حاشیه السندی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۹۵ شرح صحیح مسلم، نووی، طبع دار العلم، بیروت، (بی تا).

۹۶ شرح نهج البلاغه: عز الدین بن هبه بن ابی الحدید بن محمد معتزلی (ف ۶۵۶ ق.۹، بتحقیق ابو الفضل ابراهیم، الطبعه الاولی، دار احیاء الکتب العربیه، مصر، ۱۳۷۸ ق.

۹۷ شرح الاخبار، فی فضائل الائمه الاطهار، ابوحنیفه النعمان بن محمد التمیمی (ت ۳۶۳ ق.)، الطبعه الاولی، دار الثقلین، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۹۸ شواهد التنزیل، عبدالله بن عبدالله بن احمد الحسکانی، مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۳۹۳.

۹۹ صحیح ابن حبان، ابن حبان.

۱۰۰ صحیح البخاری: ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (ف ۲۵۶ ق.)، شرح و تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، الطبعه الاولی، دار القلم، بیروت، ۱۴۰۷ ق.

۱۰۱ صحیح الترمذی: بشرح ابن العربی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، المطبعه المصریه بالازهر، ۱۳۵۰.

۱۰۲ صحیح مسلم: ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری (ت ۲۶۱ ق.)، بشرح النووی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷.

۱۰۳ صحیفه الزهرا(علیها السلام) ، جواد قیومی اصفهانی، قم انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

۱۰۴ صراط المستقیم، علی بن یونس العاملی

۱۰۵ عمر بن خطاب، عبد الرحمن احمد البکری، الارشاد، بیروت.

صفحه ۲۴۷

۱۰۶ عین العبره، سید احمد آل طاووس، دار الشهاب قم.

۱۰۷ عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق.) (ت ۳۸۱ ق.)، عنی بتصحیحه وتذییله السید مهدی الحسینی الاجوردی، انتشارات جهان.

۱۰۸ فتح الباری شرح صحیح البخاری، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ق.)، تحقیق عبد العزیز بن عبدالله بن باز، محمد فؤاد عبد الباقی،

الطبعه الاولی، دار الکتب، العلمیه، بیروت ۱۴۱۰ ق.

۱۰۹ فتح الملک العلی، احمد بن الصدیق المغربی.

۱۱۰ قاعده القرعه، حسین کریمی.

۱۱۱ قرآن مجید.

۱۱۲ کتاب سلیم بن قیس (کتاب السقیفه)، سلیم بن قیس الهلالی العاملی الکوفی (ت حدود ۹۰ ق.)، دار الفنون للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۱۱۳ کتاب الاربعین، الشیخ الماجوزی.

۱۱۴ کتاب الاربعین، شیخ بهاء الدین محمد العاملی، چاپ سنگی، ۱۲۷۴ ق.

۱۱۵ کتاب الام، امام شافعی، بیروت.

۱۱۶ کشف الخفاء، العجلونی، دار الکتب العلمیه.

۱۱۷ کشف اللثام، فاضل هندی.

۱۱۸ کفایه الطالب، کنجی شافعی، المطبعه الحیدریه، ۱۳۹۰ ق.، نجف اشرف عراق.

۱۱۹ کمال الدین و تمام النعمه، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق.) (ف ۳۸۱ق.)، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق.، هران، ۱۳۹۵ ق.

۱۲۰ کنز العمال فی احادیث الاقوال والافعال، علاء الدین بن حسام الدین المتقی الهندی (ف ۹۷۵ ق.)، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۱۲۱ کنز الفوائد، محمد بن علی بن عثمان الکراجکی (ف ۴۴۹ ق.)، تحقیق عبدالله نعمه، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۲۲ لسان المیزان فی تفسیر القرآن، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ق.)، الطبعه الاولی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰ ق.

۱۲۳ لواعج الاشجان، السید محسن امین، مکتبه البصیرتی.

۱۲۴ مجمع الزواید و منبع الفوائد، نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی (ت ۸۰۷ ق.)، دار الکتاب العربی،

بیروت، ۱۴۰۲ ق.

۱۲۵ مسـند ابویعلی الموصلی، ابویعلی احمد بن علی بن المثنی التمیمی (ف ۳۰۷ ق.)، حققه و خرج احادیثه حسـین سلیم اسد، الطبعه الاولی، دار الثقافه العربیه، دمشق.

۱۲۶ مسند زید بن

علی، زید بن علی، دار الحیاه، بیروت.

۱۲۷ مسند، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی (ق ۲۴۱ ق.)، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت.

۱۲۸ مسند الشامین، طبرانی.

۱۲۹ مصباح الفقیه، آقا رضا الهمدانی، مکتبه الصدر.

۱۳۰ مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه النصیبی الشافعی (ف ۶۵۲ ق.)، طبع حجری، تهران، ۱۲۸۷ ق.

۱۳۱ معالم المدرستین، علامه السید مرتضی العسکری، موسسه النعمان، بیروت، ۱۴۱۰ ق.

۱۳۲ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، السید ابو القاسم الموسوی الخوئی (ت ۱۴۱۳ ق.)، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۳۳ معجم الکبیر، ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰ ۳۶۰ ق.)، احیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

۱۳۴ مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی.

۱۳۵ مناقب آل ابی طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب (ف ۵۸۸ ق.)، دار الضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۳۶ منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، اعداد السید احمد الحسینی، مجمع الذخایر الاسلامیه، قم، ۱۴۰۲ ق.

۱۳۷ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (ف ۷۴۸ق.)، تحقیق علی محمد البجاوی، دار الفکر، بیروت.

۱۳۸ نحور انقاز تاریخ الاسلامی، حسن بن فرحان المالکی.

۱۳۹ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، نینوی، تهران، ایران.

۱۴۰ نهج الایمان، ابن جبر، چاپ مجتمع امام هادی.

۱۴۱ وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه: محمد بن الحسن الحر العاملی، المکتبه الاسلامیه، تهران ۱۳۷۸ و ط دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳.

۱۴۲ وفیات الائمه (من علماء البحرین والقطیف)، دار البلاغه، بیروت.

۱۴۳ ینابیع الموده لذوی القربی، سلیمان القندوزی

الحنفی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان


WWW